

بیت کائنات در آغوش دستان مهربانی
بیت کائنات در آغوش دستان مهربانی

بیت

کائنات مهربانی

بیت کائنات در آغوش دستان مهربانی

بِقِيَّةِ اللَّهِ خَيْرٌ لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
«قرآن کریم»

وَرِحْتَهُاز :

کُتُبُ تَان مُنْدِي آلِ مُحَمَّدٍ
«صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»

مجموعہ لائبریری : سید کاظم نبوی

چه خوشتر از اینم ز رخ دلکشای مهدی^ع
چه خوشتر از اینم سر و جاذبای مهدی^ع

در آرزو :

گلستان محمدی آل محمد^ع

مجموعه در آرزو : سید کاظم نبوی

انتشارات سید مهدی نبوی، تهران کوچه مسجد جامع

بسمه تعالی

« در مدح رهبر مجاهد و قائد عظیم الشأن حضرت
آیه الله العظمی خمینی مد ظله العالی »

نائب برحق مهدی زمانست خمینی مد ظله
رهبر و قائد اعظم به جهانست خمینی مد ظله
الحق از نسل نبی هم که علی پور حسین
خلف پاک امامان مهانست خمینی
قائد و عابد و زاهد بخدا حامد و ساجد
عالم و فاضل و عارف به عیانست خمینی
مجتهد هم که مجدد بحق و شرع خدا
مرجع و رهبر مردان و زنانست خمینی
مرد طاغوت برانداز همان روح خدا
واژگون ساز هم آن تخت شهانست خمینی
آن ابر مرد که چون کوه در این سنگر حق
ایستاده است علی وار همانست خمینی
چون حسین او سر تسلیم نیاورد فرود
خانمانسوز به آن دد منشانست خمینی

بت شکن ، مرد عمل ، پیر مجاهد بجهان
تیشه بر ریشه زن اهرمنانست خمینی
که به تبعید و بزندان گهی از ظلم رژیم
دور از ایران بغم هموطنانست خمینی
مصطفی داده به اسلام و همه هستی خویش
آری آن مؤمن حق از دل و جانست خمینی
دست یغمای اجانب دول از شرق چه غرب
قطع سازنده بشمشیر بیانست خمینی مدظله
لطف حق باید غیبی بودش یار و معین
بسکه مخلص بحق و حق بلسانست خمینی
باید ملت و زرهبری قاطع خود
پایه سلطنت افکن زکیانست خمینی
پیرو مکتب او ملت اسلام بود
رهبر با خرد پیر و جوانست خمینی
دارد او لطف و عطوفت ، غم افراد ضعیف
بر سر خصم ولی نعره زنانست خمینی
او به امت چو پدر رهبر دلسوز بود
باعث وحدت ملت به قرانست خمینی
در ره دین خدا شد شهدا غرق بخون
الحق آن رهبر گلگون کفنانست خمینی
حفظ این وحدت و نهضت بهمه فرض بود
چون ولایت بفقیه همگانست خمینی

اینها فیض وجودش ابدی دار بما
واقعا نعمت ذیجود به شأنت خمینی
(کاتما) ملت ایران همگی عاشق اوست
همه را ضمن دعا ورد زبانت خمینی

«بیاد بود شهدای گلگون کفن انقلاب اسلامی ایران»
«و نیز بیاد بود داماد شهیدمان مرحوم خلیل نوروزی مقدم»
«که در عنقوان جوانی در آذرماه سال ۵۹ با داشتن دو طفل»
«خردسال در ماه محرم بدست دژخیمان پهلوی بشرف شهادت»
«رسید و بخیل شهیدان پیوست رحمة الله علیهم» .

درود از ما شمارا ای شهیدان بخون غلطان
شما را که سر و جان داده‌اید اندر ره قرآن
درود گرم ما ، بر پاک مردان ، مادران بادا
که مانند شما پرورد در آغوش و بردامان
شمارا این فداکاری حسین بن علی آموخت
که از خون شما شد بار دیگر کربلا ایران
شما آن قلب مهدی را به نصرت شادمان کردید
رضای او بود حتماً رضای حضرت یزدان
به اسلام عزیز و هم خمینی پاسخ مثبت
شما دادید و جانها را فدا کردید از ایمان
بتهران هفده شهریور از کشتار جلادان
خیابان و میادین شد زخون پاکتان الوان

چه تهران بلکه هر جایی ز خاک قهرمان پرور
شده از خونتان رنگین ، دمیده لاله ها از آن
شما تخت شهنشاهان ز همت و از گون کردید
اساس سلطنت با خونتان لرزید از بنیان
رژیم بی ترحم را شما هم ، سرنگون کردید
وز آن ایثارتان شد ، کاخ استبدادشان ویران
شما دست اجانب را ز ایران عزیز ما
جدا کردید و آزادش نمودید از جهانخواران
شما زنجیر استعمار غربی هم که شرقی را
ز پای خلق مستضعف گسستید ای فداکاران
شما از صفحه میهن بساط ظلم برچیدید
بجایش عدل اسلامی درآمد از افق تابان
شمارا گر نبودی عشق مکتب هم فداکاری
نبود اکنون بما هم عزت و آزادی و امکان
شما دین حق و قرآن ادا کردید و خود رفتید
کنون ما را امانت دار داند اینزد منان
گرامی یادتان دائم بود اندر قلوب ما
بتاریخ جهان هم نامتان زنده است و جاویدان
کنون هم متصل در حفظ نهضت اندرین خطه
بمیدان حق و باطل رود خون از تن یاران
الا ای هموطن عزت ز میراث شهیدانست
مباد این موهبت از کف دهی بر دشمنان ارزان

خلیلی هم ز ما بر جمع عشاق خلیل آمد

شهید اندر محرم شد بدست پست دژخیمان

درود و رحمت بیحد ز ایزد بر شما بادا

گوارا بادتان جنت ، مبارك بادتان رضوان

توهم (کاظم) اگر خواهی روی راه شهیدان را

بباید کوششت دائم نباید غفلتت يك آن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمُ الْأئِمَّةَ
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ «قرآن مجید سورہ قصص آیہ ۴»

حال که بفضل و توفیق الهی و توجهات خاصه حضرت ولی عصر
حجة بن الحسن العسكري عجل الله تعالی فرجه الشریف . این مجموعه
چاپ و در اختیار و دسترس شما قرار میگیرد لازمست چند نکته را
بعنوان مقدمه یادآوری نماید :

۱ - بطوریکه میدانیم ، در زمان حکومت طاغوت مخصوصاً
خاندان منحوس پهلوی بعلت موانع موجود ، وجو خفقان و استبداد
حاکم بر اجتماع ، درباره مقام شامخ نبی اکرم (ص) و رهبریت و ولایت
ائمہ معصومین سلام الله علیهم اجمعین ، بالاخص از بعد سیاسی و اجتماعی
کمتر مطرح و عنوان شده است و چون دستگاه طاغوتی طرح اینگونه
مسائل را مخالف با شئون امنیتی خود میدانست فلذا سعی میکرد
که تنها به جنبه ظاهری و صورتی قضیه اکتفا کرده و اذهان عمومی را
بر آن معطوف دارد و با مشاهده کوچکترین اثر و حرکتی بشدت با آن
مبارزه میکرد ، و نیز شاهد بودیم که با وجود همه مشکلات و موانع

و کارشکنی‌های رژیم، دانشمندان و محققان عالیقدر تشیع با تحمل زحمات فراوان و صبر بر توهین و شکنجه و زندان، با تلاش پی‌گیر و مستمر خود کتب زیادی با طرق و عناوین مختلف در این زمینه چاپ کرده و در اختیار عموم قرار میدادند، دستگاه طاغوتی که متوجه این جریان شده و احساس خطر مینمود برای پیشگیری نام این سری کتابها را در لیست سیاه منظور نموده و با تمام قدرت و توان خود از انتشار اینگونه کتب و مقالات ارزنده جلوگیری میکرد و از طرف دیگر با ایجاد مراکز فساد و مجامع و محافل غیر مشروع سعی و جدیت میکرد که افشار ملت بالاخص نسل جوان را که قشر آینده ساز و امید فردای مملکت بودند، بدامن فساد و گمراهی بکشاند، و تا حدود زیادی هم موفق شده بودند و عدم تبلیغات کافی در این زمینه هم بعلت وجود دیکتاتوری رژیم مزید برعات شده بود، و در اثر این توطئه و نقشه حساب شده، که با دست استعمارگران شرق و غرب طرح و پیاده میشد، اجتماع مامیرفت که از مسیر اسلام و تشیع واقعی منحرف و با فرهنگ طاغوتی و لاابالگیری مأنوس و نشوونما، نماید و بطور کلی از واقعیت‌های اصیل اسلامی و مبانی تفکر شیعه بیگانه گردد. که بحمدالله با تأییدات خداوند متعال و توجهات وجود مقدس حضرت حجة بن الحسن العسکری (عج) و بزعامت و رهبری، رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی مد ظله‌العالی و مجاهدت طاقت فرسای علمای متعهد و اساتید عالیقدر و فداکاری و استقامت و وحدت امت انقلاب اسلامی پی‌ریزی گردید و بتدریج شکل‌گرفت و رژیم طاغوتی با همه قدرت و پشتوانه اش از ابر قدرتها سرنگون گردید و اساس سلطنت ۲۵۰۰ ساله درهم ریخت،

و از برکات انقلاب اسلامی يك تحول عمیق فکری در اجتماع بوجود آمد
 بطوریکه معیارهای طاغوتی بطور کلی تغییر کرده و جنبه های معنوی
 و ارزشهای انسانی و اخلاقی جای گزین فرهنگ طاغوتی گردید و جمود
 فکری به تحرك و خلاقیت مبدل شد و زمینه برای شکوفائی استعدادها
 فراهم آمد که ما اکنون شاهد آن هستیم، و روی همین اصل است که
 ما باید قدر دان این موهبت عظمی و نعمت کبرای الهی بوده و در نهایت
 خلوص و ایمان در پیشبرد اهداف عالیة اسلامی معاضدت و مجاهدت
 نمائیم، زیرا این حقیقت بر همگان مسلم است که این انقلاب با ایثار
 خون هزاران شهید بخون خفته و صد ها معلول بوقوع پیوسته و مسئولیت
 محافظت و پاسداری آن بعهده ما واگذار شده است و وظیفه شرعی ما
 ایجاب میکند که تا سر حد توانائی از هیچ کوشش و جدیتی دریغ ننمائیم
 و گوش بفرامین رهبر عالی قدرمان که ولایت فقیه و زعامت این انقلاب
 را عهده دار هستند، بوده و طبق دستور ایشان در عمل بکوشیم، زیرا
 این انقلاب بفضل الهی طلیعة ظهور و زمینه ساز قیام و حکومت خدائی
 است که بدست توانای یگانه پرچمدار توحید حضرت بقية الله حجة بن
 الحسن المهدی (عج) تحقق خواهد یافت و بنا بوعده حق الهی که آیات
 متعدد در قرآن مجید هم بر آن دلالت دارد، مستضعفین بر مستکبرین
 جهان غلبه خواهند کرد و زیر پرچم اسلام و حکومت الله بر جهانیان
 فرمانروائی خواهند نمود و دین مقدس اسلام آئین جهانی و آنان
 وارثان زمین خواهند شد انشاء الله تعالی .

۲ - دستگاه طاغوتی برای پیشبرد مقاصد شوم و افکار پلیدش،
 با الهام از اربابان خود، سعی میکرد که با تحریف واقعیتها و ایجاد

اختلاف بین تشیع و تسنن و بوجود آوردن فرقه های غیر مذهبی بارنگ مذهب، و تقویت مکاتب سیاسی، زمینه اختلاف و تشتت را در جامعه اسلامی بوجود آورده و بمقصد و آرمان خود که همان تثبیت حکومت استبدادی، و تسلط بی چون و چرای عمالش بر اجتماع بود، جامعه عمل پیوشاند. و در این میان بعضی از مزدوران هم بنام اسلام ضربه های مهلکی بر پیکر اسلام راستین وارد می ساختند، و با تألیف کتاب و نوشتن مقالات واهی و شرکت در مراسم دعا و نیایش تشریفاتی دستگاه طاغوت و رژیم سفاک را تقویت مینمودند، و با الغاء شبهات و نشر اکاذیب و تحریف واقعیتها موجبات متزلزل شدن افکار و عقاید راستین، در اذهان عمومی را فراهم میآوردند، و با تبلیغات کاذب خود چنان جوی ایجاد کرده بودند که حتی زیارت و عرض ارادت به پیشگاه مقدس ائمه معصومین علیهم السلام را نوعی شرک و بت پرستی در اجتماع قلمداد میکردند، که بحمدالله در این زمینه هم محققان و صاحب نظران عالیقدر عالم تشیع، با وجود جو خفقان و اختناق، با دلائل متقن به یاوه سرائی های آنان پاسخ کافی داده اند که شرح آن در این مختصر نمی گنجد، در اینجا فقط یکی از اشکال آنان را که با موضوع مجموعه رابطه دارد مطرح کرده و جواب آنرا نیز ذیلاً می نگاریم:

اشکال: مغرضین و مخالفین با استناد به آیه «والشعراء يتبعهم الغاوان، الم تر انهم فی کل وادیهمون. وانهم یقولون ما لا یفعلون» و عنوان کردن حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) که فرموده اند: «لان یمتلی جوف رجل قیحاً خیر، له من ان یمتلی شعراً» بنظر خود ثابت کرده اند که شعرا و مداحان در مدح خاندان عصمت و طهارت راه اغراق و مبالغه

در پیش گرفته‌اند فلذا آنان (شعرا) را جزو غلات محسوب و حکم
 کفرشان را صادر فرموده‌اند !!؟ و بیشتر لبه تیغ تکفیرشان هم متوجه
 شاعران حقیقت گو بوده نه شعرای متملق و چاپلوس جواب: (۱) اگر
 این آقایان آیه مذکور را بطور تکمیل ذکر میکردند جواب خودشانرا
 بطور صریح و قاطع دریافت مینمودند و چون دنباله آیه را موافق ذوق
 سلیم خود !! نیافته‌اند فلذا از آوردن آن خودداری کرده‌اند، که
 ما برای روشن شدن مطلب آنرا درج مینمائیم درسوره الشعراء آیه
 ۲۲۳ خداوند متعال میفرماید: « والشعراء يتبعهم الغاوان ، الم تر انهم
 فی کل وادیهمون ، و انهم یقولون ما لا یفعلون ، الا الذین آمنوا
 و عملوا الصالحات و ذکر والله کثیراً و انتصروا من بعد ما ظلموا » ترجمه:
 و شاعران را مردم جاهل و گمراه پیروی کنند . آیا نمی‌نگری آنها
 خود در هر وادی حیرت سرگشته‌اند . و آنان سخنانی میگویند که
 بدان عمل نمی‌کنند ، مگر آن شاعرانی که اهل ایمان و نیکوکار بوده
 و دین‌خدارا یاری بسیار کرده‌اند و برای انتقام از ظلمی که در حق آنان
 شده از خداوند کمک میخواهند (که با سرودن شعر جواب مخالفین را
 بدهند) ... در تفسیر این آیه مفسرین گفته‌اند که این آیه درباره
 شعرائی است که بمقام شامخ نبی اکرم (ص) توهین و اسائه ادب مینمودند
 و در زمان جاهلیت میزیستداند و با گفتن شعر عده‌ای از ساده لوحان
 را گمراه میکردند ، دیگر اینکه این آیه پاسخ تهمتی است که مشرکین
 بمقام نبوت وارد ساخته و نسبت و شاعری بحضرتش میدادند بطوریکه
 در آیه ۶۸ سوره یس نیز آمده است: « وما علمناه الشعر وما ینبغی له
 ان هو الا ذکر و قرآن مبین . » و مانه به او (محمد ص) شعر آموختیم

ونه شاعری شایسته ایشانست بلکه این کتاب ذکر الهی و قرآن مبین خداوند است. (تفسیر المیزان علامه طباطبائی مدظله) و فرموده نبی- اکرم (ص) در حدیث (لان ... اگر درون مردی پر از چرک و خون شده باشد بهتر از اینست که پر از شعر شده باشد) نیز شامل حال شعرای زمان جاهلیت میباشد و نیز در باره شعر او مداحان رژیم‌های طاغوتی است که برخلاف واقع و ارزش معنوی، تنها بنخاطر ارضای غرائز مادی و بدست آوردن جاه و مقام در دستگاه طاغوت کلماتی بر مبنای خیال‌بافی در قالب شعر پیاده کرده‌اند.

۲ - دلیل و معیار حق و حقیقت در اسلام راستین، سیره نبی- اکرم (ص) و شیوه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، میباشد که پس از تحقیق و بررسی در کتب معتبر، به این نتیجه میرسیم که نه تنها از طرف آنان ممانعتی در مورد سرودن اشعار در مناقب و فضائل و مصائب اهل بیت علیهم السلام صورت نگرفته است بلکه بالعکس هر کدام از ایشان در زمان حیات خود شعرای معاصر را که در طریق حق و احیای مذهب و مبارزه با طاغوت عصر خود شعر گفته‌اند مورد تشویق و ترغیب قرار داده و با دادن صله و انعام آنانرا در این امر دلگرم و راهنمایی میفرموده‌اند و بعنوان مثال میتوان از: عبدالله بن رواحه انصاری و کعب بن مالک انصاری که در عصر رسول خدا (ص) زندگی میکردند و کمیت، سید حمیری، فرزوق، دعبل خزاعی، ابونواس، سفیان بن مصعب عبدی و... در عصر ائمه علیهم السلام و همچنین، سید مهدی بحر العلوم، مرحوم کمپانی، شیخ بهائی، فیض شانی، و محتشم و... در زمان غیبت و عصر حاضر را نام برد که شرح اسامی و خدمتشان بعالم

علم وادب و تشیع و مبارزه آنان با طاغوت های زمان خود، در کتب معتبر شیعه بطور مشروح ثبت و ضبط شده است^۱ و روایاتی هم در اینخصوص از نبی اکرم (ص) و ائمه (ع) وارد شده که برای نمونه چند حدیث جهت استحضار درج میگردد: نبی اکرم (ص) میفرماید:

ان من البيان لسحر أو ان من الشعر لحكماً^۲: بعضی از بیانیها سحر است و بعضی از شعرها حکمت است.

الشعر بمنزلة الكلام فحسنه حسن الكلام وقبيحه قبيح الكلام^۳:
شعر بمنزله کلام است، شعر نیکو چون کلام نیک و شعر بد چون کلام زشت است.

ان من الشعر حكمة والمدوح من الشعر ما فيه نصرة الحق^۴:
در شعر حکمت است و شعر پسندیده، آن شعری است که در آن از حق یاری شود.

كعب بن مالك، قال: قلت يا رسول الله ماذا تقول في الشعراء؟
قال: ان المؤمن مجاهد بسيفه ولسانه والسذي نفسي بيده لكانهما تنضخونهم بالنبل^۵: كعب بن مالك (شاعر) گوید، عرض کردم یا رسول الله درباره شعرا چه میفرمائید؟ رسول اکرم (ص) در جواب میفرماید: مؤمن تنها با شمشیر جهاد نمی کند زبان او نیز بمنزله شمشیر است به آن خدائی که جان من بدست اوست مطمئن باشید که شما با اشعار خود گویا جهادی میکنید که بدنه های دشمنان ما را با تیر سوراخ کرده باشید.

قال ابو عبد الله (ع): من قال فينا بيت شعر بنى الله له بيتاً في الجنة^۶: حضرت صادق (ع) میفرماید هر کس درباره مدح ما خاندان يك بيت شعر بگوید خداوند متعال خانه ای در بهشت برای او بنا مینماید.

قال ابو الحسن الرضا (ع): ما قال فينا مؤمن شعراً يمدحنا به
 الابن الله تعالى له مدينه في الجنة اوسع من الدنيا سبع مرات يزور
 فيها كل ملك مقرب وكل نبي مرسل^٧: حضرت (ع) میفرماید:
 نیست مؤمنی که در مدح خاندان ما شعری بگوید مگر اینکه خداوند
 برای او شهری در بهشت عطا میفرماید که هفت مرتبه از دنیا بزرگتر
 باشد و آنجا را تمام فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل زیارت میکنند.

قال الصادق (ع): ما قال فينا قائل بيت شعر حتى يويد بروح
 القدس^٨: حضرت صادق (ع) میفرماید: هر کس در باره ما خاندان
 شعری بگوید خداوند او را با روح القدس (ملك مقرب) مویذ فرماید.
 با توجه بر روایات فوق که برای نمونه ذکر گردید و نیز آیات
 و روایات بی حد و حصری که در فضایل و مناقب خاندان عصمت و
 طهارت وارد شده است این حقیقت بوضوح روشن و ثابت میگردد که
 نه تنها شعراء در مدح ائمه معصومین (ع) راه اغراق و مبالغه نه پیموده اند
 بلکه هر فردی از آنان بقدر معرفت خویش بر آستان مقدس ایشان
 عرض ارادت و ابراز علاقه نموده است. بدیهی است که حقیر بی بضاعت
 نیز از این قاعده مستثنی نبوده و در خور فهم و استعداد ناقابل خود
 اظهار ارادتی نموده و عرایضی به حضور مقدس ایشان عرضه داشته که
 باید از ساحت مقدسشان عذر تقصیر خواست. ولی بمصداق: ما لا يدرك
 كله لا يترك كله و بقول مثنوی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر معرفت بتوان چشید
 از آستان مقدس و فضل و رحمت حضرات معصومین علیهم السلام نباید
 ناامید و مأیوس شد، که: عادتکم الاحسان و سبجیتکم الکریم، بابی انتم

وامی و نفسی لهم الفداء...

۳- چون اشعار این مجموعه در زمان حکومت طاغوت سروده شده فلذا، مفاهیم آن و منظور از عصر و زمان، شامل حال رژیم گذشته میباشد و چون امکان چاپ و انتشارش در عصر طاغوت مقدور نبود، لذا اکنون موقعیت و برکات انقلاب اسلامی را مفتنم شمرده و بچاپ آن مبادرت گردید، خداوند شاهد و گواه است که چاپ مجموعه بخاطر تظاهر و یا جنبه‌های دیگر صورت نگرفته است بلکه صرفاً بخاطر قدردانی از موهبت الهی و انجام خدمتی ولو ناچیز و مختصر بعالم اسلام و تشیع و عرض ارادت به پیشگاه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بوده است، امیدوار است این هدیه ناقابل (گرچه از لحاظ علمی و ادبی بسیار ناقص است) مورد قبول ساحت مقدس معصومین علیهم السلام و ارادتمندان ایشان قرار بگیرد و با لطف الهی بارقه امید در قلوب جویندگان حق و حقیقت ایجاد نماید انشاء الله تعالی

«ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم»

«حقیر العاصی: سید کاظم نبوی»

«اردیبهشت ۶۰ - رجب ۱۴۰۱»

اللهم اجعل معیای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد

و آل محمد بحق محمد و آل محمد صلواتك علیهم اجمعین.

(۱) در این مورد علامه مجاهد مرحوم آیه الله امینی در جلد دوم الغدیر به تفصیل عنوان فرموده‌اند.

(۲) و (۳) نهج الفصاحه بترجمه ابوالقاسم پاینده.

(۴) و (۵) تفسیر المیزان علامه طباطبائی مدظله در تفسیر آیه والشعراء...

(۶) و (۷) و (۸) کتاب شرح قصیده دعبل خزاعی بقلم کمال الدین قنوی بنقل از عیون اخبار الرضا (ع) بقلم صدوق علیه الرحمة.

«نمونه و گلچینی از آیات و روایات در عظمت»

«ومقام شامخ حضرت بقية الله في الارضين صاحب العصر»

«والزمان حجة بن الحسن المهدي، عجل»

«جهت تیمن و تبرک»

الف: نمونه‌ای از آیات قرآن مجید درباره حضرت مهدی (عج).
عن ابی جعفر (ع) فی تفسیر قوله تعالی «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون» قال (ع): ان ذلك یكون عند خروج المهدي فلا یبقی احدا الا اقر بمحمد (ص) (۱).
حضرت باقر در تفسیر آیه (۹ از سوره صف) او خدائست که فرستاد رسول خود را بر اهنمائی مردم تا دین اسلام را بر تمامی ادیان غلبه دهد اگر چه مشرکین قبول نداشته باشند، میفرماید که: بدرستی که این وعده الهی در هنگام ظهور حضرت مهدی (ع) تحقق می‌پذیرد و در آن زمان احدی باقی نمی‌ماند مگر اینکه اقرار به نبوت پیغمبر خاتم مینماید.

وفی تفسیر قوله تعالی «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض ...» المروی عن اهل البيت علیهم السلام انها فی المهدي من آل محمد (ص) (۲) :

و در تفسیر آیه (نور ۵۵): خداوند آنان را که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد وعده فرموده که آنان را در زمین جانشین فرماید» از معصومین سلام الله علیهم اجمعین، روایت شده است که این آیه در شأن مهدی (ع) آل محمد (ص) است.

عن ابی جعفر (ع) فی تفسیر قوله تعالی «ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکران الارض یرثها عبادی الصالحون» قال (ع) هم المهدی واصحابه... (۳).

حضرت باقر (ع) در تفسیر آیه (انبیاء ۱۰۵) «و در کتب انبیاء سلف وعده دادیم که البته بندگان نیکو کار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد» میفرماید که: آنان مهدی (ع) و یاران او هستند.

عن ابی عبد الله (ع) فی قوله تعالی «... ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً» قال (ع) ذلك (المهدی، ع) قائم آل محمد (ص) ینخرج فیقتل بدم الحسین فلو قتل اهل الارض لم یکن مسرفاً... یقتل والله ذراری قتلة الحسین (ع) بفعال آباءها (۴).

حضرت صادق (ع) در تفسیر آیه (اسری ۳۲) «... و کسی که خون مظلومی را بناحق بریزد ما به ولی او حکومت و تسلط بر قاتل دادیم پس در مقام انتقام آن ولی در قتل و خونریزی اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود» میفرماید که مراد (مهدی) قائم آل محمد (ص) علیهم السلام است که خروج میکند و جمعی را در قصاص خون جدش حسین (ع) می کشد و اگر همه اهل زمین را هم بکشد زیاده روی نکرده است... سپس میفرماید که بخدا قسم او فرزندان

قاتلان حسین (ع) را بجرم پدرشان میکشد (و دلیلش اینست که فرزندان بشرکت پدرانشان در قتل حسین (ع) راضی هستند).

قال (ع) فی تفسیر قوله تعالی «بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» اول ما ینطق به القائم (المهدی) (ع) حین خرجه هذه الایة : ثم یقول: انا بقیة الله فی ارضه (۵).

معصوم (ع) در تفسیر آیه (۸۵ - هود) «آنچه که خداوند برای شما باقی گذارد بهتر است اگر واقعاً ایمان آورده اید» میفرماید: نخستین گفتاری که حضرت مهدی (ع) در زمان خروجش میفرماید: همین آیه است و بعد میفرماید: من باقی گذاشته خداوند در روی زمین هستم و فی حدیث عمر بن زاهر قال: قلت لابی عبدالله (ع) جعلت فداک کیف یسلم علیه؟ قال (ع) یقولون: السلام علیک یا بقیة الله ثم قرا: بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین (۶).

عمر بن زاهر در حدیثی که بحضرت صادق عرض کردم قربانت گردم به (حضرت مهدی) (ع) چگونه سلام میدهند؟ فرمودند به ایشان عرض میکنند: سلام بر تو باد ای باقی گذاشته خداوند در روی زمین سپس آیه فوق را تلاوت فرمودند.

قال الرضا (ع) فی تفسیر قوله تعالی «... اینما تکنونوا یت بکم الله جمیعاً ان الله علی کل شیء قذیر» ذلك والله ان لوقام قائمنا (المهدی) لجمع الله الیه جمیع شیعتنا من جمیع البلدان (۷)... حضرت رضا (ع) در تفسیر آیه (۱۴۸ بقره) «هر کجا که باشید خداوند همه را حاضر میکند و او بر همه چیز قادر و تواناست» میفرماید بخدا قسم وقتی قائم ما (مهدی) ظهور کند خداوند شیعیان ما را از همه شهرها بیک جا جمع میکند

ب : يك حديث قدسى درباره حضرت مهدى عجل .

قال رسول الله (ص) : اوحى الله تبارك وتعالى يا محمد (ص) ...
وبالقائم منكم امر ارضى به تسبيحى وتهليلى وتقديسى و تكبيرى
وتمجيدى وبه اطهر الارض من اعدائى واورثها اوليائى وبه اجعل كلمة
الذين كفروا بى السفلى وكلمتى العليا وبه احببى عبادى و بلادى وبه
اظهر الكنوز والذخائر بمشيتى . اياه اظهر على الاسرار والضمائر بارادتى
وامده بملائكتى لتويد على انفاذ امرى و اعلان دينى ذاك ولى حقاً
ومهدى عبادى صدقاً (۸)

رسول خدا فرمود : خداوند تبارك وتعالى (در معراج) بمن وحى
فرمود : يا محمد (ص) ... وبقائم (مهدى) از شما زمينم را آباد سازم
به تسبيح و تهليل و تقدیس و تكبير و تمجيدم ، و بوسيله او زمين را از
دشمنان خود پاك كنم و بدوستانم ارث دهم و به او كلمة كفار به خودم را
پست سازم و كلمة خود را بر افرازم و باو بندگانم و بلادم را زنده كنم
و گنجها و ذخائرش بخواست خودم عيان كنم ، او را بر اسرار و درونها
باراده خود مطلع سازم و بفرشتگان خود كمكش دهم تا او را بر اى
اجراى امر من و اعلام دينم تا ييد كنند اوست سرپرست بندگانم بدرستى
و رهبر بندگانم براستى .

ج : احاديثى درباره حضرت مهدى عجل .

عن الصادق جعفر بن محمد عن آباء المعصومين (ع) عن رسول الله
قال : من انكر القائم (المهدى) من ولدى فقد انكرنى (۹).

حضرت صادق (ع) از پدراناش نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود:
هر كس فرزند من مهدى را انكار كند محققاً مرا انكار كرده است

عن الصادق عن آباءه عليهم السلام عن رسول الله (ص) قال: من انكر القائم (المهدي) من ولدي في زمان غيبة مات ميتة جاهلية (١٠).

حضرت صادق (ع) از پدران معصومش از رسول الله نقل میکند که فرمود: کسی که فرزندی مهدی را در زمان غیبتش انکار کند مانند افراد جاهلیت خواهد مرد.

عن علی بن الحسین عن آباءه المعصومین عن رسول الله (ص) قال: الائمة بعدی اثنی عشر اولهم انت یا علی و آخرهم القائم (المهدی) الذی یفتح الله عزوجل علی یدیه مشارق الارض و مغاربها (١١).

امام چهارم حضرت علی بن الحسین از پدرانش امیر المؤمنین (ع) نقل میکنند که رسول خدا فرمود: جانشینان من و راهنمایان مردم بعد از من دوازده نفرند که اولین آنها یا علی (ع) توهستی و آخرین آنها مهدی (ع) است، خداوند بدست او مشرق و مغرب عالم را تسخیر میفرماید (حکومت جهانی تشکیل میدهد).

عن الصادق (ع) فی حدیث: ان رسول الله (ص) قال لیهودی: یا یهودی، ومن ذریتی المهدی اذا خرج نزل المسیح عیسی بن مریم (ع) لنصرته فیقدمه ویصلی خلفه (١٢).

در حدیثی حضرت صادق از رسول خدا نقل میکنند که پیغمبر اکرم به یهودی فرمود: ای یهودی: از نسل من آن مهدی (ع) است که چون ظهور کند عیسی بن مریم (ع) برای یاری وی (از آسمان) فرود آید و او را بر خود مقدم داشته و پشت سر مهدی نماز میگزارد.

مفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله (ع) یقول: ان قائمنا (المهدی) اذا قام اشرق الارض بنورها (ربها) (١٣).

مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) نقل میکند که شنیدم آنحضرت فرمود: هنگامی که قائم (مهدی) ما ظهور کند زمین را بنور پروردگار خویش روشن میفرماید.

عن المعصومین علیهم السلام عن رسول الله (ص) قال: ان اوصیائی اثنی عشر کلهم من قریش اولهم علی و آخرهم مهدی تسعة منهم من ولد الحسین (ع) تاسعهم قائمهم اسمه اسمی و کنیة کنیة له الغیبة الطویلة یملاء الله به الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً (۱۴).

از معصومین علیهم السلام روایت شده است که حضرت رسول خدا فرمود: بدرستی که جانشینان من دوازده نفرند که همگی از قریشند اولین آنها علی (ع) و آخرین آنها مهدی (ع) است نه نفر از آنان از فرزندان حسین (ع) هستند و نهمی از این نه نفر قائم و مهدی (ع) است اسم او مانند اسم منست و لقب او لقب منست برای او غیبتی طولانی خواهد بود خداوند (در هنگام ظهورش) بوسیله او زمین را پراز عدل و داد میکند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد.

عن الصادق (ع) فی حدیث قال: ان هذا الامر یصیر الی من تلوی الیه أعتة الخیل من الافاق و هو المظهر علی الدین کله و هو المهدی (ع) (۱۵).

در حدیثی حضرت صادق (ع) فرمودند: بدرستی که این امر (اسلام) عاقبت بدست کسی خواهد افتاد که از اطراف عالم عنان مرکبها (حکومت ها) بجانب وی بازگردد و اوست که اسلام را بر همه ادیان غلبه دهد و او مهدی (ع) است.

عن ابی عبد الله (ع) قال: من مات منکم علی هذا الامر منتظراً

کمن کان فی فسطاط القائم (المهدی) (۱۶).

حضرت صادق (ع) فرمود: هر کس در انتظار این امر (ظهور مهدی، ع) بمیرد مانند کسی است که در خیمه (خدمت) حضرت مهدی (ع) باشد.

د: احادیثی از طریق عامه درباره حضرت مهدی عج: «

عن ام سلمة قالت: سمعت رسول الله (ص) يقول: المهدی (ع) من عترتی من ولد فاطمة (ع) ... (۱۷)

ام سلمه گوید، شنیدم پیغمبر اکرم فرمود: مهدی از عترت من و از نسل فاطمه سلام الله علیهاست.

عن ابی سعید الخدری عن النبی (ص) فی حدیث قال: منامهدی هذه الامة الذی یصلی عیسی خلفه ثم ضرب علی منكب الحسین (ع) ثم قال من هذا مهدی الامة (۱۸).

ابو سعید خدری در حدیثی از نبی اکرم روایت میکند که فرمودند: مهدی این امت که عیسی (ع) پشت سرش نماز میخواند از ماست سپس دست بشانه حسین (ع) زد و فرمود مهدی این امت از نسل اینست.

عن خدیفه قال: قال رسول الله (ص): المهدی رجل من ولدی لونه لون عربی وجسمه جسم اسرائیلی علی خده الایمن خال کانه کوكب دری یملاء الارض عدلا کما ملئت جوراً و یرضی فی خلافته اهل الارض و اهل السماء و الطیر فی الهواء. (۱۹)

خدیفه از رسول اکرم (ص) نقل میکند که فرمود: مهدی از نسل منست که رنگش عربی و بدنش اسرائیلی و بر گونه راستش خالی مانند ستاره درخشان است زمین را پر از عدل میکند چنانکه از ظلم پر شده

باشد، و در حکومت و خلافت وی اهل آسمان و زمین و مرغ هوا (عموماً) راضی باشند.

عن عبدالله بن عمر قال، قال رسول الله (ص): يخرج المهدي وعلی رأسه غمامة فيها مناد ينادي: هذا المهدي خليفة الله فاتبعوه (٢٠).
عبدالله بن عمر از رسول خدا روایت میکند که فرمود: مهدی ظهور کند در حالیکه بالای سرش ابريست و از آن ندا میرسد: (ای مردم) این مهدی (ع) و جانشین خدا (در روی زمین) است از او پیروی نمائید.

عن انس قال: قال رسول الله (ص) نحن بنو عبدالمطلب سادات اهل الجنة انا واخي علي و عمي حمزة و جعفر و الحسن و الحسين و المهدي (ع) (٢١).

انس از رسول خدا (ص) روایت میکند که فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب: من و برادرم علی (ع) و عمویم حمزه و جعفر، و حسن و حسین و مهدی بزرگان و سادات اهل بهشتیم.

وعن ابي مسعود قال، قال رسول الله (ص): لولم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلا من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً... (٢٢)
ابن مسعود روایت میکند که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: اگر بیش از يك روز از عمر دنیا باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی فرماید تا مردی از اهل بیت من که نامش همانام منست ظهور کند و زمین را از عدل و داد پر کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

بطوریکه قبلا ذکر شد ، احادیث فوق نمونه و مختصری است از آیات و روایات بیحد و حصری که در مقام و منزلت حضرت مهدی ارواحنا له الفداه وارد شده است و دانشمندان و محققان عالیقدر شیعه در کتب مختلف آن احادیث را جمع آوری فرموده اند و بطور خلاصه درج گردید .

«سخنانی از حضرت مهدی (عج)»

انا المهدي، انا قائم الزمان، انا بقية الله في ارضه، انا المنتقم من اعدائه، انا خاتم الاوصياء، انا الذي املاءها عدلا كما ملئت جوراً، و ابي لآمان لاهل الارض وبي يدفع الله عز وجل البلاء عن اهلي و شيعتي (۲۳)
منم مهدي، منم قائم زمان، منم بازمانده (حجت‌های) خداوند در زمین، منم انتقام گیرنده از دشمنان، منم آخرین اوصیاء، منم که زمین را از عدالت پر کنم همانگونه که از ستم آکنده باشد، و من برای مردم جهان آمان از عذابم، و خدا بوسیله من از خاندان و شیعیانم را بلا را دور میگرداند.

اکثروا الدعاء بتعجيل الفرج فان ذلك فرجكم واما ظهور الفرج فانه الى الله تعالى ذكره و كذب الوقاتون (۲۴).

برای زود رسیدن و تعجیل در فرج بسیار دعا کنید، برآستی فرج شما در همان است و اما ظهور فرج بسته با اراده خدای متعال است و کسانی که وقتی تعیین کنند دروغگویند.

اذا اذن الله لنا في القول ظهر الحق و اضمحل الباطل، و اني اخرج حين اخرج و لا بيعة لاحد من الطواغيت في عنقي (۲۵).

آنگاه که خدا بما اجازه سخن عطا فرماید حق آشکار و باطل نابود میگردد، و من قیام خواهم کرد در حالیکه پیمان هیچ يك از گردنکشان بر گردنم نیست.

و اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالاتفاح بالشمس اذا غیبتها عن الابصار السحاب (۲۶).

و اما چگونگی بهره‌وری در زمان غیبت من چون استفاده از آفتاب است آنگاه که ابرها آنرا از دیده پوشیده دارند.

فانا یحیط علمنا بانبائکم ولا یغرب عناشیء من اخبارکم، انا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذکرکم (۲۷)

براستی که علم ما بر اوضاع شما احاطه دارد و هیچ چیز از احوال شما بر ما پوشیده نیست و ما در رعایت شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم.

فلیعمل کل امری منکم ما یقرب به من محبتنا ولیتجنب ما یدنیه من کراهتینا و سخطنا (۲۸).

پس از هر يك شما باید آنچه بوسیله آن به دوستی ما نزدیک میگردد عمل کند و باید از آنچه بوسیله آن بناخشنودی و خشم ما میرسد پرهیزد.

* و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا (احادیثنا) فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم (۲۹).

و اما در رویدادهای تازه، پس بر او یان حدیث ما رجوع کنید که آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنهایم.

* ذکر این نکته ضروریست که حدیث فوق همان ولایت فقیه

است و بحمدالله در عصر حاضر ما بدان معتقد و یکی از اصول قانون جمهوری اسلامی ایران است.

طلب المعارف من غير طريقنا اهل البيت مساوق لانكارنا، ان الحق معنا وفيما لا يقول ذلك سوانا الا كذاب مفتر ولا يدعيه غيرنا الاضال غوي، قلوبنا اوعية لمشيئة الله فاذا شاء شيئنا (۳۰).

جستجوی معارف جز از طریق ما اهل بیت پیغمبر (ص) برابر با انکار ما خواهد بود، برآستی که حق با ما و در دست ماست جز ما هر که این داعیه بر زبان آورد دروغگو و دروغزن و گمراه و گمگشته میباشد، دل‌های ما ظرف مشیت خداوند است پس هر گاه او بخواهد ما هم خواهیم خواست.

«نمونه‌ای از کرامات و معجزات حضرت مهدی، عج»

عبدالله بن يعفور قال ، قال ابو عبدالله (ع) : ما من معجزة من معجزات الانبياء والارصياء الا ويظهر الله تبارك و تعالي مثلها في يد قائمنا (المهدي) لاتمام الحجة على الاعداء (۳۱).

عبدالله بن ابی یعفور از حضرت صادق (ع) روایت میکند ، که آنحضرت فرمود: هیچیک از معجزات انبیاء و اوصیاء نیست جز اینکه خداوند متعال آن را جهت اتمام حجت بدست مهدی ما جاری کند. حافظ رجب برسی در کتاب مشارق خود از حکیمه (ع) خاتون دختر حضرت جواد (ع) ، نقل میکنند که فرمود: میلاد حضرت مهدی در شب نیمه شعبان ۲۵۶ بود و مادرش نرجس (ع) دختر پادشاه روم است وقتی که حضرتش متولد شد ، بسجده افتاد و با خطی از نور بر جبین مبارکش نوشته شده بود «جاء الحق وزهق الباطل» حق آمد و باطل

نابود شد (اسراء ۸۱) آنحضرت را خدمت پدر بزرگوارش بر دم دست
 برویش کشید و فرمود: ای حجت خدا و باقیمانده انبیاء و خاتم اوصیاء
 و صاحب رجعت تابناک و چراغ پر نور دریای عمیق (علوم) سخن بگو!
 ای جانشین پرهیزکاران و نور اوصیاء سخن بگو! آنگاه آنحضرت
 لب بسخن گشود و فرمود: شهادت میدهم که معبودی جز خدا نیست
 و محمد (ص) بنده و پیغمبر اوست و علی (ع) ولی خداست سپس امامان را
 يك بيك شمرد تا بوجود مبارك خود رسید در اینجا باز حضرت عسکری
 فرمودند آنچه بر پیمبران نازل شده قرائت کن حضرت مهدی (ع)
 ابتدا صحف ابراهیم را بزبان سریانی خواند و بعد کتاب نوح و ادریس
 و صالح و تورات موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد صلوات الله علیهم
 اجمعین را قرائت فرمودند و سرگذشت پیمبران را تا زمان خود بیان
 فرمودند، (۳۲) (بابی انت وامی و نفسی لك الوقاء و الحمی یا مولای
 یا صاحب الزمان).

محمد بن حسن حر عاملی * (مؤلف کتاب اثبات الحجة) نقل میکنند:
 که در اوایل کودکی در حدود ده سالگی مرض سختی گریبانگیرم شد
 بطوریکه بستگانم از من قطع علاقه نمودند و مہیای تعزیت من شدند
 در همان حال و شبی که مرض بسیار ناراحتم کرده بود در میان خواب
 و بیداری پیغمبر خدا و امامان دوازده گانه (ع) را دیدم که در يك جلسه
 جمعند بر ایشان سلام کردم و بایک يك ایشان مصافحه کردم و بخصوص
 با حضرت صادق (ع) گفتگوئی کردم که اکنون در خاطر من نیست، جز

* قبر این عالم ربانی و ققیه عالیقدر در صحن عتیق مشهد الرضا (ع) واقع
 و محل زیارت خاص و عام و دارای کرامات زیادی است.

اینکه در حقم دعا فرمودند و چون بحضرت مهدی عجل رسیدم سلام کرده و با ایشان مصافحه کردم و گریستم و عرض کردم ، مولای من میترسم که در این مرض بمیرم در حالیکه هنوز بهره خویش از علم و عمل نگرفته‌ام حضرت بمن فرمودند که ترس نداشته باش در این مرض نخواهی مرد بلکه خدایت شفا خواهد داد و عمر طولانی خواهی کرد سپس کاسه‌ای که در دست مبارک داشتند بمن عطا فرمودند که نوشیدم و دهمان حال خوب شدم و مرض بکلی از من زایل گشت برخاستم و نشستم و بستگانم از حالم در شگفت شدند (۳۳) .

ای خوشا بر حال آن آزاده مرد با خلوصی

بوسه زد بر مقدم و شد همقدم با گام مهدی

«زیارت روز جمعه حضرت مهدی عجل» (ترجمه)

حضرت امام علی النقی (ع) در معنی حدیث : لاتعادوا لایام فتعادیکم، یعنی دشمنی نکنید با روزها که آنها با شما دشمنی خواهند کرد (حدیث نبوی) (۳۴) .

فرمودند مراد از ایام و روزها ماهستیم مادامی که زمین و آسمان برپاست : شنبه بنام رسول خدا (ص) و یکشنبه : امیر المؤمنین (ع) (وفاطمه، ع) دوشنبه : حسن و حسین (ع) سه‌شنبه : علی بن الحسین (ع) و محمد بن علی (ع) و جعفر بن محمد (ع) چهارشنبه : موسی بن جعفر (ع) و علی بن موسی (ع) و محمد بن علی (ع) و منم پنجشنبه : فرزندان حسن و جمعه : فرزندان فرزندان حضرت مهدی است که بسوی او اهل حق جمع

میشوند و برای هر کدام از ایشان زیارتی مأثور است و زیارت حضرت مهدی بقرتب ذیل است .

«زیارت حضرت مهدی (ع) در روز جمعه»

(ترجمه) (۳۵)

سلام بر تو ای حجت خدا در همه روی زمین، سلام بر تو ای مظهر خدا در میان خلق، سلام بر تو ای نور خدا که به این نور اهل حقیقت بحق هدایت می یابند و بهمین نور فرج برای اهل ایمان حاصل میشود، سلام بر تو ای پاکیزه جان از ترس پنهان، سلام بر تو ای ولی الله ناصح مردم، سلام بر تو ای کشتی نجات خلق، سلام بر تو باد ای سرچشمه آب زندگانی، سلام بر تو باد و درود خدا بر تو و بر خاندان تو که همه خوبان و پاکان عالمند سلام و درود بر تو باد، خدا آن وعده نصرت و ظهور سلطنت حضرتت را که وعده فرموده بزودی مقرر فرماید (آمین) سلام بر تو باد ای مولای من، منم غلام تو و دوستدار تو شناسای مقام اول و آخر شما (از پیغمبر (ص) تا امام زمان (ع)) بواسطه تو بدرگاه خدا تقرب میجویم و به انتظار ظهور تو و ظهور سلطنت حق بردست قدرت تومی باشم و از خدا درخواست میکنم که درود فرستد بر محمد (ص) و آل محمد (ص) و مرا از منتظرین ظهور تو و از پیروان و یاری کنندگان تو بر علیه دشمنانت قرار دهد و از جمله دوستانی که بفیض شهادت در رکاب تو میرسند بگرداند (انشاء الله تعالی) ای مولای من ای صاحب الزمان (ع) درود خدا بر تو باد و بر آل بیت تو، این روز جمعه

است که متعلق بتو است که در این روز همه انتظار تو دارند و فرج و فتح برای اهل ایمان بدست قدرت شما و قتل و هلاکت کفار بشمشیر تو است و من در این روز مهمان توأم و در پناه توأم و توای مولای من کریمی و از خاندان کریمان و بزرگواران هستی و از جانب خدا مأمور بمهمان نوازی و پناه دادن خلقی پس مرا به مهمانی به پذیر و در جوار خود پناه هم ده درو دهای خداوند بر تو و بر خاندان تو باد که همه از پاکان عالمند .

روز جمعه بود اطعام کریمانه تو بارعامست در آن درگه شاهانه تو
 ماهمه عاشق سرگشته و دیوانه تو میهمانیم بر آن لطف صمیمانه تو
 رد میهمان نبود شیوه ارباب کرم
 تو کریمی و بود درگه تو باب کرم

«دعاهائی در زمان غیبت حضرت مهدی عج»

حضرت صادق (ع) این دعا را تعلیم زداره فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه خوانده شود : اللهم عرفنی نفسك فانك ان لم تعرفنی نفسك لم اعرف نبيك اللهم عرفنی رسولك فانك ان لم تعرفنی رسولك لم اعرف حجتك اللهم عرفنی حجتك فانك ان لم تعرفنی حجتك ضللت عن دینی (۳۶) ، (این دعا با مختصر تغییری در عبارت از ناحیه مقدسه نیز صادر شده است) .

خدایا ! مرا بخود شناسا کن ، اگر تو شناسایم بخویش نفرمائی رسولت را نخواهم شناخت ، خدایا رسولت را بمن بشناسان و گرنه

حجّت را نخواهم شناخت ، خدایا تو حجّت را بمن بشناسان که اگر
حجّت تو را نشناسم از دین خود گمراه خواهم شد .

همچنین از معصومین سلام الله علیهم اجمعین روایت شده است که
این دعا را در هر زمانی از ایام عمر و هر لحظه ای که فراغت حاصل شود
بعد از ستایش حق تعالی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ، بخوانند:
اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن المهدی صلواتک علیه و علی آبائه
المعصومین فی هذه الساعة و فی کل ساعة و لیا و حافظاً و قائداً و ناصراً
و دلیلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً . بر حمتک
یا ارحم الراحمین (۳۷) .

بادالها ، در این هنگام و برای همیشه ولی امرت ، امام زمان ،
حجة بن الحسن المهدی را (که درودهایت بر او و پدرانش باد) سرپرست
و نگهدار و رهبر و یاور و رهنما و نگهبان باش ، تا گیتی را بفرمان او
آوری و تا دیر زمان ، بهره مندش گردانی ، بر حمتت ای مهر بانترین
مهر بانان عالم .

امام پنجم حضرت محمد باقر علیه السلام ، دعای ذیل را تعلیم
فرمودند که در روز عاشورا شیعیان بخوانند و یاد حضرت مهدی را که
از قاتلین حضرت حسین (ع) انتقام خواهد گرفت از خاطرها فراموش
نمایند: آنحضرت ضمن بیان ثواب زیارت حضرت ابی عبد الله الحسین در
روز عاشورا، فرمودند موقعیکه بهمدیگر تعزیت میگویند این مضامین را
تکرار نمایند: اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام و جعلنا
و ایاکم من الطالبین بشاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد

عليهم السلام (۳۸) .

بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را بمصیبت ما در عزای حسین (ع) و قرار دهد ما و شمارا از خواهندگان و قصاص جویندگان خون آنحضرت در رکاب ولی او حضرت امام مهدی آل محمد (ص) که صلوات و درود خداوند بر همه آنان باد.

و نیز از فقرات دعای ندبه است که: این الطالب بدم المقتول بکر بلاء کجاست آن منتقم خون جد بزرگوارش حسین (ع) و اصحاب او؟! چه خوشست شیعیان را که تو وارث امامت

بقصاص خون جدت علمت بیانمودن در خاتمه ذکر این نکته ضروریست که دعاهای بسیار از ائمه معصومین (ع) در زمان غیبت حضرت مهدی ارواحنا له الفداء وارد شده است و خواندن آنها از ضروریات عاشقان و دل باختگان ساحت قدس آنجناب است، بامید آنکه حقیر و سیاه رانیز در حین دعا فراموش نفرمایند .

والسلام علی من اتبع الهدی

«فهرست منابع احادیث»

(۱) تفسیر برهان ذیل آیه ، واثبات الهداة جلد هفتم (تألیف آیه الله مجاهد مرحوم محمد بن الحسن حر عاملی ره) و کتب تفاسیر و حدیث.

(۲) و (۳) و (۴) و (۷) و (۱۲) و (۱۳) و (۱۵) الی ۲۲، اثبات الهداة جلد هفتم و کتب احادیث.

(۵) تفسیر صافی در ذیل آیه.

(۶) کافی ج ۲.

(۸) سخن خدا (مجموعه ای از احادیث قدسی بقلم سید حسن

شیرازی بترجمه ذکر اله احمدی).

(۹) و (۱۰) و (۱۱) کمال الدین شیخ صدوق ره ج ۲.

(۱۴) کتاب کافی و کتب حدیث با عبارات مختلف.

(۲۲) الی (۳۰) چهل سخن بقلم محمد حسین حجازی.

(۳۱) و (۳۲) و (۳۳) اثبات الهداة ج ۷.

(۳۴) الی (۳۷) مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی ره . ترجمه

قمشهای.

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام تو ای ایزد لایزال بنام تو ای قادر بیمثال
بنام تو ایخالق بيمدد بنام تو ای واحد بيمدد
بنام تو ای کردگار عظیم بنام تو ای برگنه ها رحيم
بنام تو ای ملك هستی زتو بنام تو ای عشق و مستی زتو
بنام تو ای رازقانس و جان بنام تو ای عاری از این و آن
بنام تو ای بر خلائق بصير بنام تو ای ماسوا را خبير
بنام تو ای عشق صاحب دلان بنام تو ای جان روشندلان
بنام تو ای خود بهستی دليل بنام تو ای صانع بی بدیل
بنام تو ای برتر از فهم ها بنام تو ای اکبر از وهم ها
بنام تو ای آنکه خود و اصفی بنام تو ای آنکه خود مادحی

الهی به پاکان درگاه خود بروشن ضمیران آگاه خود
الهی به پیران شب زنده دار به اشک یتیمان دور از دیار
الهی بخون شهیدان عشق به پیکار جویان میدان عشق
الهی به تسبیح قدوسیان به آوای گرم سمواتیان

الهی به عشاق دل سینه چاک بر ابدان احرار اندر مفاک
 الهی برندان مست الست بر آن پاکبازان ره هر چه هست
 الهی به آن رازهای درون بر آن سر دلها که ناید برون
 بعباد رنج اندرو باشکيب الهی بزهاد بسی شك و ريب
 الهی بحق نبی خاتم الانبیاء بحق علی قائد الاولیاء
 الهی بدخت رسول امین بحق ائمه بر اهل یقین
 دلم را بعشق خود آکنده کن مرا بنده پاک و زیننده کن
 چنان کن که خود خواهی از بندگی نه آنرا که من خواهم از زندگی
 خدایا بسویت بر از آدمم سراپا گنه باز، باز آدمم
 ز کف داده ام عمر با هیچ، هیچ ندارم بضاعت ترا هیچ، هیچ
 بگفتار نفس شیر و دو رو بسی تاختم اسب در آرزو
 به آمال و اندیشه های دراز بغفلت سر آوردم عمری به آرز
 کنون در گهت شرمسار آدمم ز کردار خود خاکسار آدمم
 مسازم ز عفو خودت نا امید که لرزم ز خوفت بخود همچو بید
 چو نام رحمت بیاد آیدم همه شوق و شادی بداد آیدم
 و گر نام قهاریت بنگرم سراپا تب و پا بسر اخگرم
 بدرگاه عدلت اگر عاصیم ز دریای فضلت نما راضیم
 گنه گر که باشد بغفلت بسی بدریای رحمت چه باشد خسی؟!

خدایا چو در رو نبدا برو گشودم در رحمتت را برو
 در درگاه صاحب دین تو امام بحق مهر آئین تو

شهیکه مدار ولایت بود امام بحق در هدایت بود
 شهیکه بود قطب امکان همه از او میرسد فیض سبحان همه
 شهیکه با امر حقش قائم است جهان هم بیمن قدش قائم است
 شهیکه بود منبع علم وجود بود واقف از سر بود و نبود
 شهیکه جهان از وجودش خوشست شب و روز و افلاک در گردشست
 شهیکه امام خلایق بود دلش پر ز علم و حقایق بود
 شهیکه به افلاک محور بود خلیفه ز خلاق داور بود
 شهیکه بود بحر مواج علم وجودش سرایا همه فضل و حلم
 شهیکه بقر آن بود چون صدف همه شور و عشق و سراپا هدف
 شهیکه خصالش ز بس بیحد است چه گویم که او مظهر ایزد است

شهی کز درش تا امیدی خطاست

شهی کز ویش هر چه خواهی رواست

همانسه که بر امر حق قائم است جهان از وجودش بحق قائم است
 همانسه که هستی از او خرم است نباشد اگر ، نظم او بر هم است
 همانسه که دنیا گلستان کند حکومت بمبنای قرآن کند
 همانسه که چون راست قامت کند جهان با ظهورش قیامت کند
 همانسه که دم از انا الحق زند سلاطین دنیا ز تخت افکند
 همانسه که حکم از عدالت کند ز بنیاد و بن کاخ ظالم کند
 همانسه که او با حق و حق ز اوست سر انجام حق نیز ملحق به اوست
 همانسه که شاهنشاه عالمست بر اسرار مکنون غیب آگهست
 همانسه که بر دین حق حافظ است بعالم همه امر او نافذ است
 همانسه که عشاق شیدای اوست همه دلبران محو سیمای اوست

همانشه که او بحر علم و عطاست
زدرگاه او هر چه خواهی رواست

نوئی شهربارا مه عاشقان	نوئی شهریارا مه عاشقان
نوئی دلبرا دلبر سالکان	نوئی دلبر دلبر سالکان
نوئی رمز مکنون غیب و شهود	نوئی رمز مکنون غیب و شهود
نوئی آگه از سر بود و نبود	نوئی آگه از سر بود و نبود
نوئی شمع و جهانهاست پروانه ات	نوئی شمع و جهانهاست پروانه ات
نوئی آنکه عشاق کویت بهشت	نوئی آنکه عشاق کویت بهشت
نوئی آنکه چون راست قامت کنی	نوئی آنکه چون راست قامت کنی
نوئی آنکه آمد بشارت ز حق	نوئی آنکه آمد بشارت ز حق
نوئی آنکه جنت تولای تست	نوئی آنکه جنت تولای تست
نوئی آنکه خفت مبرای تست	نوئی آنکه خفت مبرای تست

نوئی عالم و عالم بی توهیج

نوئی عالم و عالم بی توهیج

اگر چه بعجز خرد آگهم	شها با امیدی بر این درگهم
بصحرای حیرت فتاده رهم	بعشقت گرفتار و خود والههم
ور از در برانی بسدا خفتم	گرم دست گیری خوشا عزتم
همه شور و غوغا و حالی مراست	شها بر سر اندر خیالی مراست
بمدحت کلامی بنظم آورم	بر آنم شود گر خدا یاورم
ار این فکر خامی که میپرورم	ولیکن بدریای فکرت درم
ورا قدرتی کو که باشد چنین	چه دانم که کار خرد نیست این

کجا پشهای لاغر و مستمند
اگر بحر گنجد درون کوزه‌ای
مرا نیز مقصود آید بکام
ولی باز نومید حق نیستم
سلیمان تو و مور مسکین منم
بر این هدیه گر التفاتی شود
سر فخر سایم بعرش کبود
شها بر حق و عزت احمدی
بحق مهیدخت خیر الوری
حق یازده نور اجداد تو
بایقان جعفر یل حق پرست
به اولاد و اصحاب نیکو شمار
ز درگاه خود شرمسارم مران
که بس حاجت اندر دل و روسیاه
چه شبها که در عشق تو سوختم
چه روزان که اشکم بر رخ ریختم
مرا تا امید از وصلت مکن

تو ای ابر رحمت بجرمم بیار

تو ای منبع جود کامم بر آر

تواند چو شهباز گیرد سمند
وگر قرب آید بدر یوزه‌ای
بدین امر آرم سخن در مقام
بجبل المتینت دل آزیستم
ملخ بر دهان کوی تو مسکنم
ز غییم بر او منجیاتی شود
رها کردم از قید بود و نبود
به آن نور لاهوتی و سرمدی
که بر تست مادر مه کبریا
که هستند اجداد امجاد تو
که طیار گردید چون داد رست
کز آنان حقیقت گرفته شمار
که در مانده ام خاکسارم مران
رخ آورده ام سوی آن بارگاه
بمهرت بجان آتش افروختم
دو دیده براهت چه بس دوختم
بسدنیا و عقبی خجالت مکن

نقاب رخ دل به آب افکنیم
بخلوتکه راز یاییم بار
که عشق شهنشه گرفته جهان

یا تا که از تن حجاب افکنیم
بگیریم ساغر به حب نگار
بگو مدعی را کجائی نهان

که ما را رساند به آنی به یار
به ذرات آن نام جنت دراست
بحبش گرفتند احرار مست
ز عشقش بناله جهان آوریم
بشادی بر آرد روان را حکم
ز فرط غمش جامه از هم درد
وز او جان ما هم بجانان رسد

ز خمی بما ساقیا می بیار
مئی ریزکان را محبت در است
مئی ریز کو را ز جام الست
مئی ریز کز او فغان آوریم
مئی ریز کز دل ز دید الم
مئی ریز چون مدعی بنگرد
مئی ریز کز او بجان، جان رسد

که ما مست و مدهوش آن سروریم
شب و روز مهرش بجان پروریم

«آوای حق»

به آوای حق کوش دل باز کن
به پستی وزلت به افتادگی
وز آن روح را رونقی بر فرای
ز غفلت در آ چون نیاید جهان
که گوید بجز کشته‌ات ندروی
بعشقش دل از آرزوها کنیم
به جایی در آئیم که ناید زوال
ورا عیش و عشرت بدامان ماست
چه زبید خوشی پس بیود و نبود؟

دمی جان خود بادل همراز کن
بخلوت شبی دست در ماندگی
بدربار قدس احد برگشای
تو در خواب و گیتی ز خوابست هان
مگر صوت مرغ حقش نشنوی
بیا تا که از خود خودی افکنیم
از این خاکدان برگشائیم بال
بگیریم هستی همه ز آن ماست
سر انجام مرگش چو خواهد ربود

شب و روز آیند و بر ما روند
پس آنکه از این کاروان دراز
بصحرای تنهائی و بیکی
نه یاری که ما را بگیرد ز دست
من و تو فنائیم هشیار باش
نکر بانگ پی در پی ساربان!
به خیزید از جا و بندید بار
در آئید از خواب و عمر ثمین
خوش آنان که نرد امل باختند
من و تو که بودیم اندر حجاب
در آن وادی از غم تحسر بریم
بیا تا جلوتر ز تیر اجل
بدرگاه حق ناله‌ها سردهیم
مخور غم ز روی سیه کان ماست
بدرگاه شاهی بریم التجاء

همان‌شده که او صاحب العصر ماست

امام بحق صاحب الامر ماست

دقایق بهم جمع و عمری شوند
همه يك يك در ره افتیم باز
بمانیم با فقر و خفت بسی
نه زادی که با آن توانیم رست
از آن رفتگانیم بیدار باش
که گوید: رحیلت بر کاروان
مباشید غافل ز انجام کار
مبازید از کف بغفلت چنین
به آن روز زاد عمل ساختند
بهنگام رحلت به نوشین خواب
بر این عمر دنیا تأسف خوریم
که تا پرگشاید رباید امل
وز این ز آن بلایای عظمی رهیم
شفیعی ز بهر گناهان ماست
که دریای فضلست وجود و عطاء

بفردای موعود مسند نشین

بماها فضل بفرما وجود

بیالین ما نه قدم ثمین

منور شود دیدگان تا بصور

بگوئیم: کای شاه دنیا و دین

ترا بر حق جمله محبوب خود

بوقت رحیل و دم واپسین

که از نور رخسارت آید سرور

بزیر لحد اندر آن تنکنای ز رحمت بلایا زما برگشای
بفردای محشر در آن گیرودار بفریاد ما رس منه شرمسار
نگاهی به (کاظم) سگ خسته کن
بهر دو جهانش تو وارسته کن

« بسم الله الرحمن الرحيم »

ماکان محمد (ص) ابا احد من رجالکم، ولکن رسول الله و
خاتم النبیین وکان الله بکل شیء علیماً (احزاب - آیه ۴۰)

جان جهان وطلعت جانان محمد است

برجان، چو جان و خسر و خوبان محمد است

آن نور ذوالجلال که بودی بعرش حق

قبل از وجود عالم امکان محمد است

آن بنده‌ای که طینت پاکش خدای او

کرده عجیب و خلق چو انسان محمد است

آن مظهر کمال و جمال و خصال حق

و آن رازدار خالق سبحان محمد است

آن مرجعی که مرکز وحی خدا بدی

هم مهبط تمامت قرآن محمد است

آن آیت عظیم که آیات و بینات

از او شده بخلق نمایان محمد است

آن پاك گوهری که ز اصلاب شامخه

آمد بعرصه چون در رخشان محمد است

آن قائدی که خلق عظیمش خدای او
بستوده با خصائص و عنوان محمد است
آن رهبری که در کتب حق به انبیاء
وصفش نموده ایزد منان محمد است
آن خاتم رسل که امر نبوت بنام او
مختوم شد، رسید به پایان محمد است
آن تاجدار سد ره که در عرش کبریا
شد میهمان بحضرت یزدان محمد است
آن رهروی که در شب معراج جبرئیل
وامانده شد ز همراهی آن محمد است
آن کس که جن و انس و ملک در حضور او
هستند جمله تابع فرمان محمد است
آن سالکی که بر طریق حقیقت مقام او
بگرفته جا به قلّه عرفان محمد است
آن خواجه‌ای که فیض رساند به کائنات
هستی و راست بنده احسان محمد است
آن سروری که در عبادت و اخلاص و بندگی
آمد یگانه، مظهر ایمان محمد است
آن نور حق که شمس و قمر از جمال او
آمد پدید، نیر تابان محمد است
آن طلعتی که حسن جهان هم از او بود
خلد و جنان و روضه رضوان محمد است

آن حضرتى كه قرب و مقام و فضيلتش
افزون بود ز منطق و برهان محمد است
آن شاهباز عشق كه در سير معرفت
بگشوده پسر بعالم ايقان محمد است
آن مفضل رسلى كه احمد و محمود و مصطفى
آمد لقب به حضرت ايشان محمد است
آن جلوۀ جمال كه اندر محيط شرك
بنمود رخ چو شمس فروزان محمد است
آن متقى كه از ورع و زهد و طاعتش
قدوسيان به غبطه و حيران، محمد است
آن كس كه بت بدست يدالهيش زدود
از كعبه با رشادت شايان محمد است
آن كس كه زد نهيب به طاغوتيان همه
در سرزمين فتنه و طغيان محمد است
آن كس كه تخت و تاج زفرعونيان گرفت
وز قدرتش نمود هراسان محمد است
آن شهريار قسط و عدالت كه گشت از او
بنیاد ظلم يكسره ويران محمد است
آن رهنما كه خلق جهان را ز بردگى
آزاد كرد و سرفراز و مسلمان محمد است
آن كشتى نجات كه در روز رستخيز
باشد اميد و شافع عصيان محمد است

آن پیشوا که هست ائمه زینل او
اسلام را معین و نگهبان محمد است
آن فخر کائنات، که سر بردر آستان
«کانظم» نهاده چون سگ دربان محمد است

قال رسول الله (ص) : يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسى
الا انه لا نبي من بعدى

مظهر به نور پاك جمال خدا عليست
و آنكس كه نيست هم، ز خدا او جدا، عليست
عقل بشر كجا ومدح صفات و فضايش
قرآن زپاي تا سر و سر تا پيا، عليست
حق را دليل راه حق و حق به او دليل
حق با ويست و او ز حق و حقنما عليست
دريای علم و بحر حكم منبع خرد
گنجينه حقايق و رمز خفا عليست
كعبه بيمن مقدم او يافت مرتبت
بيت خدا و مروره و سعی و صفا عليست
آن خانه زاد حق ، كه در خانه خدا
فزت برب گفت و بحق شد فدا عليست
آن را كه راز هستي و اسرار كائنات
في الجملة ظاهر آمد و هم بر ملا عليست
نوري كه بود قبل ز ايجاد ما خلق
در عرش كبريا بهم رهي مصطفی عليست

مصدق واقعی همه حکم و امر رب
موت و حیات و چشمه آب بقا علیست
جز مصطفی که افضل آمد و خاتم بمرسلین
والا و برتر از همه انبیاء علیست
قبل از وجود خلقت و در عالم الست
گفتند در حقش همه قالوا بلی علیست
مهمان چو رفت در شب معراج مصطفی
گفتند : میزبان ز حق آمد صدا علیست
شمس و قمر ز پرتو رخسارش آیتی
حسن جهان و محور ارض و سما علیست
بر مصطفی که وحی حق آورد جبرئیل
گفتا سلام ما بر او برسان ، مرتضی علیست
شاهی که تاج افتخار ولایت برأس او
بنهاده حق ، در آیه و با انما علیست
آیات و بینات دلیلند و معترف
بعد از نبی بخلق جهان رهنما علیست
جنت بحب او شد و دوزخ بیغض او
میزان حق و باطل از سخط و هم رضا علیست
زوج بتول ، باب علم نبی ، سنبل وجود
فلك نجات امت و شمس هدا علیست
دریای جود ، بحر کرم ، منبع عطا
سرچشمه سخاوت و مشکل گشا علیست

كهف الحصين ، غياث به مضطر و مستكين
عون و معين ، و پادشه هل اتى عليست
سلطان عاشقان ، دل و جان هم به عارفان
رهبر به شيعيان ، پدر اولياء عليست
آمد لقب به حضرت او چون ابو تراب
پس خاك را مسلط و فرمانروا عليست
شاهی که او به بستر احمد بياراميد
در ليلة البيت بدون ریا ، عليست
سلطان عادلی که در ایام زندگی
بر نان جو نموده فقط اکتفا ، عليست
شاهی که او بدوش نبی جا گرفت و کرد
اصنام کعبه را همه چون خاك پا عليست
مبهوت گشته عقل بشر از عبادتش
مظهر به زهد و هم ورع اتقياء عليست
بالله عبادت ثقلین غير حب او
مقبول نیست چونکه محك بر ولا عليست
شاهی که عاشقان جمالش بروز و شب
هستند جمله در غم و آه و نوا عليست
فرمود در غدیر خم و در آن حجة الوداع
مردم : ز بعد من بشما پیشوا عليست
شاهی که او چو لب بخطبه گشودی سخنوران
گردیده مات از بلاغت آن مقتدا عليست

آن مرد کارزار یلان را که جبرئیل
 بسرود در حقش بنخدا ، لافتی ، علیست^۱
 در جنگ خندق آنکه بیک ضربت عبود
 افکند در جهیم و نمودش فنا علیست
 آن شیر حق که بکه و تنها و در احد
 ایستاد برنگشت بدستش لوا علیست
 هرگز حریف نیست بمولای انس و جان
 بازوی حق و قدرت بی انتها علیست
 در روز رستخیز در آن خوف و واهمه
 مسند نشین و شافع یوم جزا علیست
 قرب و مقام وی ز بس از حد فزون بود
 جمعی غلات گفته خدا ، از خطا علیست
 مظلوم اهلبیت محمد که درد دل
 گفتی به چاه و یا به خدا در دعا علیست
 گردید آنکه همسر مظلومه اش شهید
 شد در عزای او به غمش مبتلا علیست
 قربان عقده های دلش آنکه صبر کرد
 برغصب حقش از ستم اشقیاء علیست
 آن تاجدار و شاه ولایت که بر درش
 (کاظم) چوسک فتاده زبهر عطا علیست

۱- لافتی الاعلی لاسیف الاذوالنقار.

قال رسول الله (ص) : فاطمة بضعة مني و هي قلبي وروحي التي
بين جنبي فمن آذاها فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله .
« حدیث فریقین »

ای مہین دختر بہ ختم المرسلین یا فاطمہ
وی وجودت افتخار اولین و آخرین یا فاطمہ
کوثرت فرمودہ حقت چون یگانہ گوہری
گوہر یکتای ہستی بس و زین یا فاطمہ
کوثری کز او درآمد اختران تابناک
کلہم من نور واحد اطیبین یا فاطمہ
در حقت فرمودہ احمد « بضعة منی » ، از آن
ہستی اورا همچو جان ، نوردوعین یا فاطمہ
در مقامت بس کہ داری همچو احمد یک پدر
تاج سر حیدر امیر المؤمنین یا فاطمہ
بدو خلقت طینت پاکت خدای مہربان
با ید قدرت نمودہ خود عجین یا فاطمہ
قبل خلقت ہم ترا خلاق این کون و مکان
آزمایش کرد و دید از صابریں یا فاطمہ

هم ز تو ام الائمه آمده اندر وجود
پیشوایان الهی بر زمین یا فاطمه
در مدیحت کی تواند دم زند عقل بشر
برتر آمد وصف تو از منطقیین یا فاطمه
مقصد خالق ز خلقت چون توئی پس ما خلق
آمده بر خلقتت مطلق رهین یا فاطمه
مریم و سارا و هاجر هم که حوا محضرت
سر به تعظیمند و تکریم اجمعین یا فاطمه
بهر خدمت محضرت خیل ملایک صف بصف
ایستاده جملگی چون خادمین یا فاطمه
مظهر عصمت ، نمونه در حیاء ، زهد و ورع
در عبادت رتبه ات حق الیقین یا فاطمه
چون بمحراب عبادت ایستادی می فتاد
نور رخسار تو در عرش برین یا فاطمه
بارها احمد به سیمای مبارک بوسه زد
گفتی آید از تو بوی جنتین یا فاطمه
گفت باز هم هر کسی آزرده سازه خاطرت
خاطر آن حضرتش کرده غمین یا فاطمه
کوثر آل محمد هستی ای بانوی حق
واقعاً مصداق آن ماء معین یا فاطمه
در مقام معرفت بودی چنانکه بارها
آمد از قدس ربوبی آفرین یا فاطمه

در مناجات و دعا با آن خدایت قدسیان
 بود همه مجذوب صوت دلنشین یا فاطمه
 آیه تطهیر آمد چون بشأن اهل بیت
 بودی آنجا هم ز نور نیرین یا فاطمه
 حضرت خیر النساء صدیقه و زهرا توئی
 دارای القاب فراوان هم چنین یا فاطمه
 نسل تو جاوید ماند تا قیامت برقرار
 این بود معنی بر آن کوثر یقین یا فاطمه
 لب بخطبه چون گشودی در مقام احتجاج
 شد نمایان نقشه های فاسقین یا فاطمه
 شیعیان شادان از آن معجز کلامت تا ابد
 دشمنان رسوا ز نطق آتشین یا فاطمه
 با همه شأن و جلالت کی روا باشد ترا
 آنهمه ظلم و ستم از حقد و کین یا فاطمه
 خود بدیدی مصطفی را که چه مرادتها کشید
 در ره ترویج دین از مشرکین یا فاطمه
 گه به تبعید است و هجرت گاه دندانش شکست
 گاهی از سنگ جفا خونین جبین یا فاطمه
 گفت ما اودی از این آن رحمة للعالمین
 بود او را هم و غم ، شرع مبین یا فاطمه
 با همه زحمت ولی مزد رسالت او نخواست
 جز که حب و دوستی بر اقریبین یا فاطمه

گفت دیگر می‌سپارم دو امانت بر شما
هر دو ثقلینند با هم بس وزین یا فاطمه
آن امانتها بود امت، کتاب و عترتم
هر دو آید پیش من در کوثرین یا فاطمه
لیک این امت چه گویم با امانتها چه کرد
پر بود از غصه‌ها قلب حزین یا فاطمه
مرتضی را غصب حق کردند و شد او منزوی
ناکسان شد با خلافت همقرین یا فاطمه
فاضل اندر خانه و مفضول بر وی حکمران
بیوفائی را در این دنیا به بین یا فاطمه
در گهی آتش زدند آنان که اندر آستان
خادمش بودی بجان روح الامین یا فاطمه
من نگویم ماجرای تازیانه چون که آن
سوزد اکنون قلب مهدی نازنین یا فاطمه
مرتضی هم عاقبت با قلب خون از عقده‌ها
سر بسجده شد قتل خائنین یا فاطمه
اهلیت آن امامان بحقت را نگر
هر یکی جائی بود چون کوکبین یا فاطمه
عده‌ای مسموم و مقتولند با زهر جفا
عده‌ای محبوس حبس ظالمین یا فاطمه
از همه جانسوزتر باشد بساط کربلا
غرق در خون بین در آن وادی حسین یا فاطمه

کاش میبودی بدیدی در دم آخر حسین
 ماند بیکس، هم که بی یار و معین یا فاطمه
 کوفیان مهمان بخواندند و نمودند عاقبت
 تشنه لب مقتولش آن قوم لعین یا فاطمه
 تشنه لب اصحاب وی حتی علی اصغرش
 شد شهید از ظلم و کین ملحدین یا فاطمه
 آتشی که درگهت سوزاند آن در خیمگاه
 اوفتاد و سوخت یکجا آن و این یا فاطمه
 اهل بیت شاه مظلومان دریغا شد اسیر
 جملگی در دست اعداء چون نکین یا فاطمه
 دخترت زینب بشام و کوفه شد هم میهمان
 آه اگر گویم چسان آید این یا فاطمه
 گشت مدفون در خرابه هم رقیه ایدریغ
 کوهری بنگر کجا از گوهرین یا فاطمه
 مانده تنها یادگار از خاندانت مهدیت
 حجت قائم بود بر عالمین یا فاطمه
 آن عزیزت چونکه از غیبت در آید بر عیان
 آفتاب آید ز نورش شرمگین یا فاطمه
 با ظهورش صحنه گیتی گلستان میکند
 هم که احیاء میشود قرآن و دین یا فاطمه
 کاخ استبداد ظالم میکند زیر و زبر
 می ستاند تخت و تاج از جابرین یا فاطمه

گیرد او هم انتقام از دشمنان اهل بیت

می نهد مرهم بقاب حضرتین یا فاطمه

(کاظم) ذریهات هستم، عطیه خواهمت

گر گنهگارم ولی باشم غلام کمترین یا فاطمه

«قال رسول الله (ص): حسین منی وانا من حسین»

«ذبیح عشق»

سحر از سر روش غیبی بر سید خوش ندائی

که دمید ماه شعبان، ز طرب چرا جدائی

ز چه غوطه ور بفکری، بدر آ ز بحر فکرت

که زمبدء حقیقی، بر سید غم زدائی

نگهی ز روی عبرت، بفضای عالم افکن

ز قیود پای برکش، بحضور ده صفائی

نگر این جهان هستی، همه غرق بحر عشقند

ز جماد تا به انجم، برسد دمی نوائی

به تجلی شهودش، بطلیعه وجودش

لمعات فیض بنکر، بگرفته ما سوائی

بلی آن وجود اطهر، چو دراز صدف بروشد

بشب سوم در اینمه، بنمود دلربائی

به بشارت قدومش ملکوتیان فروشد
 بحضور پاك احمد، به تعیت خدائی
 چو شه الست گامی بزمین نهاد در دم
 برسید پیک ایزد، که حسین توهم زمائی
 چو خدا نمود او را به حسین نام نامی
 ز شهادتش بخواندی برسول خود رثائی
 چه شهنشهی که عالم به طفیل عشق او شد
 اگر او نبود هرگز نشدی چنین بنائی
 چه شهنشهی که عالم، به پناه ظل اویند
 که حقست و حق ازوهم، بنمود خود نمائی
 چه شهی که وصف او را بنموده رب منان
 بهمه سور زقرآن، بکلام حق رسائی
 چه شهی که قد مردی بظهور حق علم کرد
 بجهاد عاشقان را، بنمود رهنمائی
 بصدای جاودان او، بجهانیان صلاح زد
 که بشر بجز من اکنون، مگزین تو پیشوائی
 تو بدان ید مذلت ندهم بسفلهگان من
 که منم بقاف لاهوت، نه شکسته پرهمائی
 چو نهال حق زخون من وهم زیاورانم
 بدهد شکوفه نو بحق افتد انجلائی
 دگرم چو خوف و باکی چه توهم و درنگی
 که من آن ذبیح عشقم بخدا بکربلائی

بفدای تست شاهها همه جان شیعیانت
چو تو رهبر هست ما را چه غمی زابتلائی
چو روز حشرگیری زکرم ره شفاعت
بامید تست ما را نظر گره‌گشائی
بامید لطف شاهها، به درت فتاده (کاظم)
که حقیر و بی بضاعت، نکند مگر گدائی

«رهبر آزادگان»

حسین رهبر آزادگان و فخر حجاز
که قدر و منزلت وی برون بود ز مجاز
چو دید موج فساد و ریا و گمراهی
همی رسند به اسلام از نشیب و فراز
به تیزبین نظری دید شه که استعمار
نموده سلطه خود را بر ننگ‌دین ابراز
بلفظ مذهب و در پرده کفر بیدینی
حکومتی که ورا گشته ظلم و جور انباز
نهاده طوق مذلت بگردن ملت
وز اجتماع نه بانگی بر آید و آواز
زنند دم ز شریعت بمرجع کیفر
قضات بیخبر از حج و هم ز صوم و نماز

برأس کار همه مردمان سفلہ شعار
زیا و خدعه بکار اندر همه غماز
عوام بیخبر و رهبران شرع بخواب
به لای لای حکومت خوش اوفتاده نیاز
سخنوران معاصر صدای در حلقوم
مدیحه گوی خلافت بصدر وقیافه ساز
از اجتماع برونت دست مسکینان
ولیک زمره اشراف در تنعم و ناز
در این تلاطم امواج شهریار الست
کشید قامت مردانه عشق را جانباز
به انقلاب چنان همتی بلند آراست
که چرخ ندارد بیاد و آید باز
ندای زندگی ما عقیدتست و جهاد
ز حلق شاه شد اندر جهان طنین انداز
نمود مردم مسلم مخاطب و فرمود
کجا شد آن همه عز و شکوه شان افراز
نمینگرید که احکام دین شده متروک
ز شرع مانده بجا لفظ بی حقیقت و راز
تمام فسق و فساد است اجتماع شما
عیان بود همه جامنکرات و پستی و آزار
منم امام و منم هادی و منم رهبر
ز طرف خالق کون و مکان بنده نواز

مرا به بیعت مردی کشند که او
 مدام خمر خورد در اریکه و سگباز
 یزید و خفت او، دست بیعتم هیئات
 کجا به پشه رسد آن اسیری شهباز
 بانقیاد نهم سر و حال محض بود
 که اوج رفعت من برتر است و او ناساز
 الا به تن نکنم من زجامه ذات
 بهر کسی نرسد حق من کند احراز
 الا بروی حقیقت کشیده اند حجاب
 من این حجاب زدایم بخون سینه گداز
 الا، که مرگ به از ننگ بردگی بردن
 بخون خویش تپیدن به از اریکه ناز
 الا، زخون خود و یاوران و اصحابم
 دهم بشرع نبی فر و رونق و افراز
 قیام من زحق و حق زقامتم بقیام
 حقست بامن و من از حقم بدین مجاز
 پیام دیگری آنشه نمود بر عالم
 بمسملین و به دارندگان دیده باز
 که این مرام منست و طریق و شیوه من
 بر این مرام پیوئید و ره کنید آغاز
 به مکتب شه دین کوش «کاظم» از سر شوق
 که خنای تو و دین است مظهر اعجاز

قال رسول الله (ص) :

ستدفن بضعة ، منى بارض خراسان مازارها مكروب الا نفس الله
كربته ولا مذنب الا غفر الله ذنبه .

ای شهنشاه وجود ای ملک دین را تاجدار
ویکه بس والا گهر هستی و هم والا تبار
آفرینش با همه زیبائی و جاه و جلال
از وجودت مستفیض هستند و دائم برقرار
از جمال نوربارت آمد این شمس و قمر
هم که از انفاس قدست آید این لیل و نهار
در مدیحت الکن آمد نطق و هم عقل بشر
چون ترا خود می ستایند حضرت پروردگار
قلزم اسرار حقی منبع علم و حکم
خلق و حسن و هم صفات شهریارا بی شمار
گفت پیغمبر بحقت در حدیثی معتبر
از لسان وحی حق با آن کلام شهدبار
پاره ای از این تنم مدفون شود در خاک طوس
هست او فرزندی من نامش رضا بس با وقار
اوهمی دارد شباهت با من اندر خلق و خلق
بهره مند از فیض او گردد همه خرد و کبار

هرکسی او را زیارت ، گر کند از معرفت
 ایزدش ایمن بدارد هم مصون از قهر و نار
 وز سر لطف از گناهان و خطایش بگذرد
 در بهشت جاودان مسکن به بخشد کردگار
 هر گرفتاری که هم بر آستانت بوسه زد
 میرهاند از غم و شادان کند قلب فکار
 در حدیثی حضرت موسی بن جعفر گفته است
 در مقامت ، هستی او را نور عین و یادگار
 يك طواف مرقدت از روی اخلاص و یقین
 حج مقبولش شمارد حضرت سبحان ، هزار
 جان بقربانت توئی چون معنی بیت خدا
 حق زتوسر چشمه گیرد هم حقیقت را ثمار
 خود بفرمودی : کس ارآید حضور انورم
 درسه موقف باشم او را خود معین و غمگسار
 اول اندر نامه اعمال و دوم در صراط
 سوم اندر موقف میزان بر او هستم چو یار
 روضه‌ام گردد ز روضات جنان و قدسیان
 در هبوط و در صعود ، افواج آنان بهر بار
 جان فدای آن مقامت ای امام هشتمین
 و آن جمال دلنشینت ای شه با اقتدار
 ای سرور قلب زهرا ، مرتضی را نور عین
 وارث اجداد طاهر ، بر ولایت هم مدار

ایدریغا گشته‌ای مسموم و مقتول از جفا
جان و دل سوزد از اینغم ای بغربت از دیار
رفتی از دنیا بغربت ، ای غریب اهل بیت
با دلی آکنده از غم ، هم دو چشم اشکبار
خواهرت معصومه اکنون هم ز هجرت داغدار
نور چشمانت جواد هم در غم تو سوگوار
شهریارا (کاظم) بر درگهت همچون سگی
سرنهادم ، میهمانم ، با دلی خونین و زار
بر حق اجداد پاکت ، نا امید از آستان
این غلام روسیاهت را مکن مطرود و خوار
گر گنه‌کارم ز لطف از خطاها درگذر
دردمندم شاه من بر درگهت امیدوار
در صف محشر در آن میعادگاه رستخیز
رس بفریادم ، بگیرم دست و منماشرمسار

السلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع)

ایکه بنای خلقت عالم برای تست
مخلوق کائنات بظل لوای تست
یا ابو الحسن علی که رضا شد ترا لقب
الحق رضای حق همه اندر رضای تست

عقل از کجا بخلق و صفات تو ره برد
 آیات حق دلیل به عز رسای تست
 جائیکه جدت حضرت احمد تراستود
 دیگر مرا چه قدرت و صف و ثنای تست
 شمس و قمر ز پر تو رخسارت آیتی
 مرآت حقنمای حقیقت ، نمای تست
 آن جلوهای که داده طراوت به ما خلق
 يك طلعت از جمال ، رخ دلربای تست
 بالله که نیست درهمه عالم نظیر تو
 خلق جهان زهر کس و هر جاگدای تست
 دریای جود و بحر کرم ، منبع عطا
 شاهان توئی و جان محبان فدای تست
 جنت کجا بروضه تو برتری کند
 بالله بهشت ما بحقیقت لقای تست
 ایجان فدای خاک در بارگاه تو
 آنجا که سعی و مروره و کوه منای تست
 در محضر تو خیل ملک سر بر آستان
 در خدمتند، چون همه عبد سرای تست
 تنها نه عاشقان بخم طره ات اسیر
 آنکو که هست اهل حق، او مبتلای تست
 بر درد بیدوای مریضان مبتلا
 بساب نجات بقعه دارالشفای تست

آید همه بقصد تشریف حضور تو
این جذبیه و کشاکش آن کهربای تست
خاک سیه بیک نظر اکسیر میکنی
این موهبت ز نعمت آن کیمیای تست
خلق جهان ز فیض تو شد مستفیض همه
فیاض، فیض بخش تو هم آن خدای تست
شاهها بدرگه کرمت عید روسیاه
باشد سگی زبون و امیدش عطای تست
طرد ارکنی ز درگهت ای صاحب کرم
کی منطبق بر آن همه جو دوسخای تست
در (کاظم) ادلیاقت این التفات نیست
تو لطف کن، بقلب و زبانش دعای تست
داند که ناامید نگردد ز باب تو
امیدواریش سخاوت بی انتهای تست
بسروده این مدیح که بخشی عطیه اش
مقبول گر نیفتد و افتد بر رأی تست

«یا ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع)»

مپسند از در تو زار و پریشان بروم
نرسد لطف تو و خسته و گریان بروم

شهریارا تو شهنشاهی و من عبد توأم
دست خالی بچه رو از در سلطان بروم
هم گدای در تو هستم و شاها مگذار
این چنین از بر تو باغم و افغان بروم
گر گنهکارم و عاصی نظرم رحمت تست
که شفاعت بکنی فارغ از عصیان بروم
رافتی کن زکرم ایشه اقلیم عطا
که ز درگاه تو با عزت شایان بروم
شهریاران بغلامان همه جا لطف کنند
مگذارم زدر ایشاه به حرمان بروم
عقده و دردنهان را نکنی گر تو دوا
گو کجا سر بنهم و ز پی درمان بروم
حسرت دیدن رویت بدلم بود ولی
اید ریغا که ندیدم من و گریان بروم
چون به امید عنایت بدرت آمده‌ام
پس کرم کن ز برت خرم و شادان بروم
خلعتی گر تو به (کاظم) دهی از فضل و عطا
شادمان از کرمت برسگ دربان بروم

«این بقیة الله التي لا تخلوا من العترة الهادية»

«دعای ندبه»

بدعای ندبه اینجمع ، شده نغمه خوان الهی
همه زار و دلشکسته ، همه درفغان الهی
ز همه گسته دل را ، بتو رو نموده رورا
بجزت پناه دیگر ، نبود بجان الهی
نبرد طبیب دنیا ، بعلاج درد ما ره
تو طبیب درد مائی ، بغم نهران الهی
همه غرق در گناهیم ، همه در فغان و آهیم
ز در سخا و فضلت ، همگی مران الهی
تو کریم و مهربانی ، تو رحیم و چاره سازی
تو خدا و جمله ماها ، همه بندگان الهی
بولای اهل بیت ، چو زدیم دست همت
مگسل تو دست مارا ، ز در آستان الهی
بدع و فساد یا رب ، بنموده رو فرسو
شده کفر و بت پرستی ، روش جهان الهی
زند هر کسی بنوعی ، دم و لاف رهبری را^۱
بشرایع دروغین ، همه رهنان الهی

برسول خویش دادی ، تو نوید فتح و نصرت
بولی امر آن را ، بنما عیان الهی
شده متحد جهانی ، بعلیه دین اسلام
برسان ولی دین را ، سوی دوستان الهی
هه جمع دردمندان ، همه جمع مستثغان ،
بامید وصل آنشه ، شده همزبان الهی
زفراق صاحب الامر ، شده قاب ما همه خون
تو اجازتی بفرما ، که شود عیان الهی
بکشد حسام خون ریز بزند دم از انا الحق
که جهان شود سراسر ، گل و گلستان الهی
بمصیبت شه دین ، بفرغان و ناله تا کی
تو اجازه ده که آید ، شه شیعیان الهی
بدم حسین مظلوم ، شده چون ولی و داور
بگذار تا برآید ، بقصاص آن الهی
چه خوشست نزد یاران که شه و امام برحق
بقیام حق برآید ، بجهانیان الهی
همه روز و شب بفکر و غم و غصه بکائیم
که امام و شاه عالم بودش نهان الهی
بشه و امام عالم ، برسان درود ما را
زبلا و از حوادث ، بدهش امان الهی
بحقت که در قیامش ، منما تو جمع محروم
که شویم در رکابش ، همه جانفشان الهی

نبود به «کاظم» ارچه زلیاقتی نشانی
تو کریم کی برانی ، سگ آستان الهی

«ریا حجة بن الحسن العسکری»

اندر این جمع همه ، عاشق و بیجان توایم
جان بکف منتظر و گوش بفرمان توایم
فارغ از قید همه ، بسته پیمان توایم
موج در دیم همه ، چشم بدرمان توایم
رأفتی کن که همه کشته هجران توایم
این همه جور و ملامت ، همه سهل است بما
در رخت رنج و عقوبت ، همه هیچ است به ما
بذل جان بهر تو ، مقصود و مرامست بما
لیک این هجر تو بس ، مشکل و سخت است به ما
رخ عیان ساز که ما ، چاک گریبان توایم
بی تو ای سرور ما ، صحن چمن را چه کنیم
بی تو ای رهبر ما ، دشت و دمن را چه کنیم
بیرخت لاله و گلزار و سمن را چه کنیم
در غمت خونشده ، این قلب محن را چه کنیم
شهر یارا نگهی ، جمع پریشان توایم

قلب یاران تو ، در سوز و گداز است شها
روز و شب همدم ما ، راز و نیاز است شها
نام تو بر لب ما ، ذکر نماز است شها
اشک چون سیل برخ از مژه باز است شها
جمع ما را نظری کن ، که گدایان توایم
عاشقانیم که سرگشته در این کوی توایم
محرمانیم که دیوانه ، بمه روی توایم
مبتلائیم که در خلقه کیسوی توایم
بینوائیم که دور از تو و از سوی توایم
گذری برسوی ما کن ، همه قربان توایم
گر در اینجمع گنهار الهیم همه
معصیت بیشتر و نامه سیاهیم همه
لیک در خیل غلامان تو شاهیم همه
نظری کن که سزاوار نگاهیم همه
هرچه هستیم شها باز غلامان توایم
هرکسی بهر خود ایشاه پناهی دارد
در پس قدرت او شوکت و جاهی دارد
شیعیان مفتخر از این چو تو شاهی دارد
شهریاری که بس تاج الاهی دارد
اینخوش آن روز که بینیم زیاران توایم
دشمنان بین که چه بیدار و پی نقش عجیب
دوستان بین که چه خوش خفته و غافل ز رقیب

اهرمن بین که سر آورده بالوان مهیب
 پرچم نصر بر آور که شود فتح قریب
 بانک الحق بجهان زن که بفرمان توایم
 ایخوش آندم که جمال تو هویدا بشود
 طلعت و منظر چون ماه تو پیدا بشود
 در جهان غلغله و نهضت عظمی بشود
 سپس آن محکمۀ عدل تو برپا بشود
 کاش بینیم در آندم که زیاران توایم
 رخ نمائی تو به آن حسن ملاحظت به همه
 خطبه خوانی تو به آن شور و بلاغت به همه
 حکمرانی تو به آن رأی و عدالت به همه
 خود شوی دادگر و مظهر رحمت به همه
 تا ز دل باز شود عقده به قربان توایم
 نعت تو کرده چه بسیار خداوند رحیم
 در همه سوره و آیات بقرآن کریم
 دوستان خرم از این مژده و الطاف و نعیم
 دشمنان خوار و بنخدلان ، همه طرد و رجیم
 شکرالله که همه بنده احسان توایم
 شهریارا بتو وابسته همین انجمن است
 نام تو زیور و گرمیت این انجمن است

• محبت تست که بر نامه در این انجمن است
(کاظم) هم گر چه سیه روست از این انجمن است
لطف فرما و کرم کن که ثناخوان توایم

«ریاض‌الحب الزمان»

ای حجت الهی ، وی قطب کون و امکان
هادی کل عالم ، مجری حکم یزدان
منصوص بر امامت ، قائم مقام جانان
اوج رفیع عزت ، برج منبع عرفان
شاه و ولی مطلق ، حاکم بملک ایمان
شاها تو مقتدائی ، بر جمله خلایق
اوصاف تو ننگبند ، در نکته و دقائق
عشاق حسن رویت ، وارسته از علائق
سلطان ماسوائی ، گنجینه حقائق
سرچشمه علومی ، از بحر علم قرآن
منبع بعلم وجودی ، محور بسیر افلاک
کوه وقار و حلمی ، مطلع بفهم و ادراک
وارث به انبیاء هم ، اجداد طیب و پاک
برجد تو محمد ، آمد خطاب لولاک
از تو بساط هستی ، قائم بود کماکان

منجی توئی بعالم ، از پستی و تباهی
شمس رخت زداید ، این ظلمت و سیاهی
در انتظار عدلت ، شاها سریر شاهی
هر لحظه می شمارد ، تا حکمت الهی
کی اقتضا نماید ، گردد رخ تو تابان
ای پرتو جمالت ، خورشید و ماه عالم
وی طلعت جمیلت ، هستی و جاه عالم
جز حضرتت نباشد ، سلطان و شاه عالم
در مقدم ظهورت ، باشد رفاه عالم
زیرا که مصلحی تو بر جمع نابسامان
جویندگان حق را سرور شها توئی تو
پویندگان ره را رهبر شها توئی تو
غم گشتگان دین را هادی شها توئی تو
افتادگان غم را ناجی شها توئی تو
ز آنکه زمامداری بر ملک رب منان
جز روی تو چه روئی این صحن گلستان را
جز قد تو چه سروی این باغ و بوستان را
جز جمع تو چه جمعی این جمع دوستان را
جز حسن تو چه حسنی این حسن یوسفان را
برقع زرخ بر افکن ای حسن کون و امکان
بازآ و با انا الحق شور و نوا پیا کن
بازآ و عاشقان را از قید غم رها کن

با تیغ خونفشانت عمر عدو فنا کن
 برزخم قلب یاران از مرحمت دوا کن
 تا چند شهریار! دل خون شود به هجران
 بس مدعی بنامت بر بدعتی علم زد
 اندر بساط تهمت بر صفحه‌ها رقم زد
 با مژده دروغین دعوی حق منم زد
 خود گرگ لیک در بر ملبوسی از غنم زد
 بازآ و انتقامت زین رهنان تو بستان
 شاهها تو حکمفرما بر جمع عاشقانی
 حال خراب ما را بایک نظر تو دانی
 ما بی تو شهریارا سوزیم در نهانی
 جان بهر تست جاننا بر جسم‌ها چو جانی
 جانرا لیاقتی کو؟ گردد بدوست قره‌ان
 شاها حریم دین را دریاب از تطاول
 وین دست اجنبی را بگسل تو از چپاول
 ز احکام شرع برگیر این صدمه و تغافل
 اسلام را ز نوده با قدرت تکامل
 زیرا که محی دین، باشی تو شاه‌خوبان
 از حضرت الهی خواهیم در دعایت
 عز ورفاه و شوکت هم نصرت و بقایت

هر صبح وشام ما را بر لب بود ثنایت
و این (کاظم) سیه‌رو اندر پی عنایت
سر را نهاده چون سگ بر آستان سلطان

«ریا حجة بن الحسن العسکری (ع)»

ای حجت حق مهدی موعود زمانه
وی حسن رخت مطلع انوار یگانه
وی هستی این کون و مکان از تو بهانه
مخلوق بخلاق و بمخلوق نشانه
در مدح تو ناقص بود الفاظ و عبارات
ای نام تو سردقتر اوراق معانی
وی حضرت تو کنز خفا، علم نهانی
در تست ودیعه همه اسرار جهانی
زیرا که تو آن محور این کون و مکانی
آغاز و سرانجام توئی از همه آیات
قائم بختی، هستی عالم بتو قائم
فیض ازلی از تو رسد بر همه دائم
منبع بفیوضاتی وهم راز و علائم
عشاق جمالت پی دیدار تو صائم
دنیا بوجودت بکند فخر و مباحات

اعزام رسل را توئی آن غایت مقصود
هم کل ملل را توئی آن مصلح موعود
مخلوق خدا را توئی آن رهبر معبود
هم عهد ازل را توئی آن سرور معهود
چون داده خداوند جهان از تو بشارت
ای کنیت و هم اسم تو همنام محمد
وی طلعت تو چهره گلفام محمد
ای قامت دلجوی تو آرام محمد
وی رأیت تو شوکت اسلام محمد
باز آ که توئی مقصد و مقصود روایات
ای شمس و قمر از رخ تو آیت پیدا
وی جلوه عالم ز جمال تو هویدا
عشاق جمالت شده آشفته و شیدا
تا چند کنی در حجب غیب شکیبا
رخساریان ساز تو از غیب و حجابات
قرآن تو مهجور شد ای صاحب اسلام
احکام تو متروک شد ای نایب اسلام
جز حضرت تو نیست کسی غایب اسلام
باز آ که شود جمله جهان طالب اسلام
رأیت ز تو افراشته گردد به ایالات
غرقاب جهالت شده اینعصر طلائی
اوهام و ظنون رفته بسرحد نهائی

هر خیره سری خود شمرد حق و خدائی
ای حجت حق مهدی موعود کجائی
تا خود برهانی تو جهانرا زخرافات
دنیا شده پر از ظلم و جور و تباهی
انوار حقیقت شده محکوم سیاهی
مرزی نبود بین اوامر و نواهی
ای شمس رخت مظهر انوار الاهی
بازآ و منور بنما ارض و سموات
هر بوالهوسی با طمع خام گمان کرد
انکار تو با سفسطه‌هایی بتوان کرد
غافل مگر این کار به انکار توان کرد؟!
چون رتبه تو حضرت خلاق چنان کرد
کانرا نرسد پایه اوهام و خرافات
شاها تو همان حاکم این ملک خدائی
شاها تو همان محور این ارض و سمائی
از هجر تو خونشد دل عشاق کجائی
وقتست که با قدرت و شوکت بدر آئی
تا دم نزنند دشمن از این لاف و گزافات
بی عشق تو درکل جهان بحر وبری نیست
بی حب تو ذرات جهان را ثمری نیست
سودای تو اندر سر هر بی‌هنری نیست
مملوک تو هر بیخرد و خیره سری نیست

چون داده خداوند بتوجیع فیوضات
 جز عشق تو عشقی ، بسراپای جهان نیست
 جز حسن حسنی همه کون و مکان نیست
 جز راه تو راهی بخدا هیچ عیان نیست
 جز نام تو نامی بدل دوست نهان نیست
 زیرا که توئی حاوی اسرار و کمالات
 در باغ و چمن ، جلوۀ گلزار توئی تو
 در دشت و دمن حسن پدیدار توئی تو
 سلطان زمن منبع اسرار توئی
 در قلب مجن دلبر و دلدار توئی تو
 مقصود توئی زینهمه گفتار و مقالات
 هر جا که توئی قلب همه انجمن آنجاست
 هر جا که روی ، گلشن و باغ دمن آنجاست
 بز می که توئی جنت و خلد و عدن آنجاست
 جائیکه مقیمی بحقیقت وطن آنجاست
 چون حسن تو بر تر بود از جلوۀ جنات
 هر سونگرم ، طلعت زیبای تو جویم
 هر جا گذرم بوی دل انگیز تو بویم
 هر دم که ز من نام دل آرای تو گویم
 هر ره که روم راه تولای تو بویم
 هر کوی و مکانم ز تو گویند حکایات

جز عشق توأم یاد ندادند مرا هیچ
جز حب توأم راز نگفتند مرا هیچ

جز یاد توأم درس نخواندند مرا هیچ
جز رمز توأم سر نجستند مرا هیچ

ز آن جلوه‌گری در نظر از غیب و ظهورات

دیوانه تو جز رخ جانانه نخواهد
پروانه تو طلعت بیگانه نخواهد

سرگشته تو جز غم مستانه نخواهد
آشفته تو خانه و کاشانه نخواهد

مفتون تو کی میطلبد عشرت و لذات

تا کی بفراقت من دیوانه بسوزم
تا چند بر این شعله چو پروانه بسوزم

عمریست که با یاد تو مستانه بسوزم
مگذار شها بی تو به ویرانه بسوزم

با ساز تو سازم همه جا دیر و خرابات

(کاظم) سگ درگاه تو ای شمس هدایت
گوید همه جا نام تو ای میر ولایت

او عاصی و مفلس ، توشه و بحر عنایت
خوش باشد اگر او بنوازی بعطایت

چون نیست دری جز در تو قبله حاجات

اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه

دوستان مرده که آخر شاه ما خواهد رسید
وین شب هجران بصبیحی جانفزا خواهد رسید
درد دل بعد از جدائی ، بردوا خواهد رسید
مدت هجران مارا انتها خواهد رسید
مصلح این اجتماع و رهنما خواهد رسید
روزگاری خوشتر و پاینده تر خواهد شدن
جلوه حق روشن و تابنده تر خواهد شدن
منطق دین محکم و برنده تر خواهد شدن
دشمنان بیچاره و درمانده تر خواهد شدن
چون شهنشاهی به اسلام از خفا خواهد رسید
قلب ما عمری اگر آسایشی بر خود ندیده
پای ما بهر وصالش گرچه وادیها دویده
دامن صبر از فراقش گرچه از دلها رمیده
خوندل گرچه چوسیل از دیده بردامن چکیده
غم نشاید خورد شاه غم زدا خواهد رسید
گرچه دشمن نقشه ها در پرده برپا مینماید
دست استعمارگر آن نقشه اجرا مینماید

غفلت ماهم بر آنان وقت ایفاء مینماید
 عاقبت زینسان تشتت را مهیا مینماید
 حامی دین صاحب الامر خدا خواهد رسید
 گرچه قرآن گشته مهجور اندر این عصر و زمانه
 گر شده احکام آن متروک جمعی جاهلانه
 گرچه دین سازی شده مطلوب جمعی خائنانه
 گر شده حق ناحق و معروف منکر غایبانه
 محیی اسلام و دین مصطفی خواهد رسید
 گر ، حسین بن علی مقتول شد در کربلا
 تشنه لب کردند رأس اطهرش از تن جدا
 یاورانش جان و سر دادند یکسر از وفا
 اهل بیتش شد اسیر کوفیان بی حیا
 منتقم بر خون شاه کربلا خواهد رسید
 میدهد هاتف زغیم هر زمان امیدواری
 میرسد آخر بماهم پادشاهی ، شهر یاری
 پرچم حق و عدالت میزند در هر دیاری
 انبساط خاطر آید از پس این آه و زاری
 وز پی این عسر یسری از قفا خواهد رسید
 نوگلی از گلشن حسن امامت میرسد
 نخل امیدی ز گلزار رسالت میرسد

(۱) منظور عصر طاغوت و رژیم گذشته است .

شهریار انس و جان میر عدالت میرسد
حکمران ماخلق شاه ولایت میرسد
در ظهورش کل عالم برصفا خواهد رسید
دور گردون دائماً یکسان نماید غم مخور
طی شود ایام غم هجران نماید غم مخور
صبر کن این محنت دوران نماید غم مخور
این فراق و دوری جانان نماید غم مخور
شاه خوبانی بر این ماتم سرا خواهد رسید
بگذرد این روزگار و شدت هجران سر آید
میرسد ایام شادی شدت و حرمان سر آید
عمر این شام سیه با طلعت جانان سر آید
دور این دوران غم با خسرو خوبان سر آید
جان بقربان قدمش شاه ما خواهد رسید
گلعداری در جهان آخر نمایان میشود
کز جمالش بوسفان مفتون و حیران میشود
عاشقان سرمست وصل روی جانان میشود
دوستان سرخوش همه از لطف یزدان میشود
آری ، آری عاقبت آنمه لقا خواهد رسید
دادخواه بی پناهان خواهد آمد غم مخور
عز و جاه بی نوایان خواهد آمد غم مخور
مهر و ماه جمع یاران خواهد آمد غم مخور
پادشاه دین و ایمان خواهد آمد غم مخور

صبرکن آخر شه ارض و سما خواهد رسید
ناامید از رحمت یزدان نمی باید شدن
غرق غم از مدت هجران نمی باید شدن
خوندل از محنت دوران نمی باید شدن
اشکبار از زحمت دونان نمی باید شدن
چون شهی از بارگاه کبریا خواهد رسید
صبح صادق میدمد آخر مکن جانا شتاب
وین شب یلدا سرآید بارخ آن آفتاب
نوش کن از دشمنانش طعنه‌های بیحساب
گوش کن آوای هاتف را که میدارد خطاب
صبرکن ای منتظر بدرالدجی خواهد رسید
بلبلا در هجرگل با شورش و غوغا منال
نوبهاری میرسد ایعاشق شیدا منال
صبرکن از محنت ایام غم افزا منال
جلوه معشوق تو گردد چمن آرا منال
گلشن جان راگلی بس دلربا خواهد رسید
شهریار دادگستر ، هادی کل بشر
مهدی موعود عالم صاحب فتح و ظفر
آنکه او عالم رهائی میدهد از هر خطر
کاخ استبداد ظالم میکند زیر و زبر
ناگهان چون برق لامع از خفا خواهد رسید

هر چه میخواستی بکن ای ظالم ظلمت قرین
 هر چه میدانی بگو ای رهن ایمن و دین
 عاقبت با تیغ حق شاه و ولی المتقین
 آنکه از او منهدم گردد بساط مشرکین
 هدچو جدش مرتضی بر کف لوا خواهد رسید
 دشمن بیچاره را گو ای زبون و روسیاه
 رنج بیخود میبری بیهوده در انکار شاه
 عوعو سگ کی ستاند از جلال و نور ماه
 ایزد یکتا بود بر مهدی شیعه پناه
 صبر کن بد روزگاری بر شما خواهد رسید
 قدرت ایزد بود این غیبت مولای ما
 شهریاران را نباشد شوکت مولای ما
 خاره را دل میشکافد هیبت مولای ما
 در جهان کو قدرتی چون قدرت مولای ما
 با جلال و شأن و رفعت میر ما خواهد رسید
 مهدی آل محمد حافظ قرآن و دین
 وارث اجداد طاهر مصطفی را نور عین
 صاحب اسلام و یار و یاور کهف حصین
 قلب عالم شاه عالم رهبر اهل یقین
 با قیام حق نما آن حقنما خواهد رسید
 ای صبا گر بگذری بر کوی آن دلدار ما
 بوسه زن بر خاک راه خسرو و سالار ما

عرضحال ما نما ، بر محرم اسرار ما
گو که خون شد از فراق ایندل بیمار ما
قلب ما را از وصلت کی دوا خواهد رسید
شهریارا عاشقان از عشق تو دیوانه‌اند
قلبها بر نور رخسارت شها پروانه‌اند
با وجود عشق تو از غیر تو بیگانه‌اند
روز و شب شاهان ائیس ناله مستانه‌اند
عاشقانت را وصلت کی شها خواهد رسید
ای خدای مهربان ای خالق ارض و سما
چشم‌گریبان، قلب سوزان بر تو داریم التجاء
حاجت ما را نما از فضل و احسانت روا
اذن ده تا شاه ما آید بظاهر از خفاء
چونکه با او مقدم صلح و صفا خواهد رسید
مصطفی را وعده دادی ای خدای ذوالجلال
تا کنی اسلام را جاوید و ثابت از زوال
منجلی گردانی و بخشی ورا عز و جلال
گرچه دارد دشمن از این نکته اکراه و ملال
وعده حقت خدایا کی بجا خواهد رسید
خود بفرمودی بگیرم داد مظلومان همه
میستانم تاج و تخت جمله خودکامان همه
میزدایم کفر را تا پر شود ایمان همه
میدهیم با مصاحی اوضاع را سامان همه

بارالها مصلحت پس کی به ما خواهد رسید
 هاتفی از غیب گوید، خوش بود این انتظار
 انتظار دولت حقه بچشم اشکبار
 کوش تا صالح شوی وز معصیتها برکنار
 تا کند مصلح ترا اندر رکابش جان نثار
 رتبهٔ جانبازیش بر اتقیاء خواهد رسید
 همتی یاران که عهد خود بر او ایفاء کنیم
 در قدومش جان و سرواز جان و دل اهدا کنیم
 دشمنش را با شهامت در جهان رسوا کنیم
 امر ونهی دین و قرآن مو به مو اجرا کنیم
 کار ما حتماً به عرض شاه ما خواهد رسید
 (کاظم) ای کلب عاصی بر در دربار ما
 از چه رو سرگشته‌ای باز آ، سوی دلدار ما
 دل زجان برگیر تا سوزی تو هم در نار ما
 تا شوی محرم به راز محرم اسرار ما
 ز اندرون بارگه‌کی این ندا خواهد رسید

یابن الحسن (ع)، امام زمان (ع)

تجلی جمال تو، گرفته جملهٔ جهان
 شعاع مهر تو زده، بقلب جمله عارفان

کمند عشق تو ، شده بیای جمله خوندلان
اسیر حسنت آمده ، قلوب جمله عاقلان
ز طلعت تو منفعل ، جمال و حسن یوسفان
قطار دل همی رود بمقصد وصال تو
عقول میروند ز سر زحسن بیمثال تو
ره گریز میزند ، دو ابروی هلال تو
جنون عشق میرسد ، بدیدن جمال تو
بغمزه دل همی بری ، بجلوهای از این و آن
فروغ مهر و مه بود ، ز طلعت تو آیتی
جمال و حسن عالم از ، جمال تو حکایتی
بهشت و جنت و ارم ز روی تو روایتی
چه میشود اگر کنی بجمع ما عنایتی
که دیدهگان منتظر بود بره چو دیدهبان
به بندگی از آن شهم که شاه من توئی توئی
به زندگی از آن خوشم ، پناه من توئی توئی
از این گدای در گهم که جاه من توئی توئی
بهر طرف که بنگرم نگاه من توئی توئی
بقلب و جان و دیدهای چه در ظهور و در نهان
کمند عشق میبرد ، کشان کشان بسوی تو
مقام مرغ دل بود ، همیشه آرزوی تو
بهر کجا دو دیدهام بود به جستجوی تو
بدان امید زندهام که جان دهم بکوی تو

مگر که خاکپای تو شود تن ای امید جان
 امیدم ای امید جان، طمع زجان بهشتهام
 پی وصال روی تو، بخاک ره نشستهام
 بجان تو که مهر دل زغیر تو گستهام
 بعب و عشق و مهر تو، بهشت را بهشتهام
 که عشق تست بهر من، بهشت و جنت و جنان
 به گلستان اگر روم، جمال تست منظرم
 زبوستان که بگذرم خیال تست بر سرم
 به دلستان دل از دهم مقال تست دلبرم
 به جان ستان چو جاندهم، وصال تست از برم
 بزیر خاک تیره هم توئی بقلب من نهان
 شها قسم بروی تو، بخال دلربای تو
 بموی تو، بیوی تو بر آن قد رسای تو
 که گر برانیم زدر، نمیروم فدای تو
 اگر چه عاصیم ولی سکم سک سرای تو
 مران ز درگهت مرا بحق ایزد جهان
 اگر برانیم زدر بگو که رو کجا کنم
 بجز توأم طبیب کو که درد دل دوا کنم
 امیدم از جهان توئی چگونه من رها کنم
 بقلب و جان نشسته‌ای چگونه دل رضا کنم
 که بی تو زندگی مرا بود همی عذاب جان

بهر کجا که بنگرم امید من جمال تست
 ز هر کجا که بگذرم بفکر من خیال تست
 بهر دمی که دم زخم کلام من مقال تست
 به آن نفس که جان دهم بقلب من وصال تست
 بروز رستخیز هم شعار تست بر زبان
 چو با تو عهد بسته‌ام ، زغیر تو گسته‌ام
 بیا که دل شکسته‌ام ، بخاک ره نشسته‌ام
 بهر طرف دویده‌ام ، جمال تو ندیده‌ام
 چه عقده‌ها کشیده‌ام ، چه طعنه‌ها شنیده‌ام
 دگر بجان رسیده‌ام ، نگاهی ای امید جان
 چنان ر بوده عشق تو ، زجان و دل قرار من
 که بیتو زندگی بود ، محالم ای نگار من
 شب فراق خودنگر باشک و آه و زار من
 ترحمی نما شها ، براین دل فکار من
 کز هجر تو بروز و شب ، بود دودیده خونفشان
 بشام تیره جهان ، صباح دلکشا توئی
 بورطه هلاک جان ، امید ورهنما توئی
 ز وادی ضلال و غم ، دلیل و پیشوا توئی
 بحق حق که بهر حق ، امام و حقنما توئی
 از آنکه داده حق ترا دلیل حق بما نشان
 تو ایولی دین حق ، بوضع امر و دین نگر
 بساط کفر و تفرقه میان مسلمین نگر

امور شیعیان خود ، بدست خائنین نگر^۱
 غلو بیحساب را بجمع مشرکین نگر
 بیا که غرق خون شده قلوب جمع شیعیان
 توای امیرانس و جان ، بوضع این جهان نگر
 فساد و ظلم و زندقه به اجتماع عیان نگر
 بخواب دوستان خود بحمله دشمنان نگر^۲
 بیا و حق خود شها بدست این و آن نگر
 بکی بغیبت اندری ندانم ای فروغ جان
 دل مبارکت شده قرین غم زکار ما
 زکثرت فساد و هم ز وضع روزگار ما
 فدای قلب پاک تو ، تن و دل فکار ما
 خدای عالمت دهد ، اجازه شهریار ما
 که با ظهور خود کنی جمال حق بخود عیان
 صبا بیر پیام ما ، حضور شهریار ما
 بگو براو که خونشده دل غمین و زار ما
 بیا شها فدای تو ، تن و دل فکار ما
 زحد دگر فزونشده ، فراق و انتظار ما
 که حسرت وصال تو ربوده طاقت و توان
 شعار شیعیان بود ، بهر طرف ثنای تو
 برند رنج بس فزون ، زبهر اعتلای تو

(۲۹۱) منظور عصر طاغوت است

خوشت گر شوند جمع بسایه لوای تو
کنند جان خود شها ، فدای خاکپای تو
که بهر تست جان ما کمینه چیز ارمغان
شهاجنون عشق تو ، شرزده بجسم و جان
زسوز آن بسوزد این ، تن حقیر و ناتوان
نه راز دل بهر کسی ، توان نهاد در میان
نه چاره‌ای بدرد خود بدیده ام از این و آن
ترحمی ز لطف کن بر این گدای بی نشان
زبان الکن مرا ، چه قدرت ثنای تو
بعقل قاصرم کجا به گنجد آن همای تو
وای که چنگ دل ز نم ، بدامن ولای تو
قبول (کاظم) ارکنی شود سگ سرای تو
اگر چه عاصی است او نهاده سر بر آستان

یا صاحب العصر و الزمان (ع)

ایکه یاد تو بود مونس تنهایی ما
ویکه عشق رخ تو بر سر سودائی ما
رفت از دست دگر صبر و شکیبائی ما
بر فراقت نبود ، تاب و توانائی ما

خونشده قلب محبان همه از دوری تو
 خوندل میرود از چشم ز مهجوری تو
 قلب تو مخزن اسرار الهیست شها
 حکم تو معدن انداز الهی است شها
 علم تو منبع اخبار الهیست شها
 حسن تو مظهر انوار الهیست شها
 بسکه آن نور رخت روشن و تابنده بود
 ماه از آن جلوۀ رخسار تو شرمنده بود
 منبع اینهمه اسرار کمالات توئی
 مخزن علم و دلیل همه آیات توئی
 مقصد جمله اخبار و روایات توئی
 ملجاء و کشف حصین خضر کرامات توئی
 بوجود تو بود هستی این کون و مکان
 چون توئی حجت خلاق به اشیاء جهان
 بی تو این گردش افلاک نیاید هرگز
 بی تو این نظم منظم ننماید هرگز
 خرمی بی تو بعشاق نشاید هرگز
 جز تو غم از دل ما کس نزداید هرگز
 چونکه آن محور این گردش افلاک توئی
 وارث منقبت آنشه لولاک توئی
 میرو سالار و شه کشور دینی تو شها
 رهبر راه حق و اهل یقینی تو شها

طالب و منتقم خون حسینی تو شها

شیعه را ملجاء و هم کھف حصینی تو شها

جز تو خلاق جهانرا نبود حجت حق

حق نمائی تو و آن رایت تو رایت حق

صبح این شام سیه مطلع تابنده توئی

در رحمت بسوی خلق گشاینده توئی

خلق را از ستم و ظلم رهاکننده توئی

غم و درد از دل عشاق زداینده توئی

از تو اوضاع جهان بر سر و سامان گردد

با ظهورت همه جا کشور قرآن گردد

بنده درگه تو ملک جهان را چه کند

بیرخت عاشق تو خلد و جنان را چه کند

گر نسوزد دل ما آتش جان را چه کند

گر ننالند همه شب دردنهان را چه کند

خرمی بی تو و بی روی تو حاصل نشود

گر نیائی غم یاران تو زایل نشود

بی تو این حسن جهان حل نکند عقده ما

بیرخت سیر گلستان نکند دیده ما

در فراغت شد عجب لشکر غم چیره ما

خوندل میرود از هجر تو بر چهره ما

تا نیائی نشود خرمی و حسن تمام

میکند ناله دل از بین کسی خویش مدام

چه کند منصب شاهی جهان بنده تو
 نخورد حسرت جنت همه بیننده تو
 پیشوائی و عدالت شده زبنده تو
 یوسفان بنده تو گشته و شرمنده تو
 نیست بر حسن رخت درهمه آفاق نظیر
 صد چو یوسف بود اندر خم گیسوت اسیر
 عشق تو بردل ما آتش افروخته است
 جان ما از دل ما سوختن آموخته است
 دل چوپروانه بر این شعله خود سوخته است
 دیده جان بر هت شام و سحر دوخته است
 جاودانی بود این عشق تو و سوز و گداز
 دل بغیر از تو ندارد بخدا محرم راز
 تا کی از هجر بنالد دل دیوانه ما
 تا کی آید زدل این ناله مستانه ما
 چون نهانست زما آن رخ جانانه ما
 همه جا محنت ما باشد و غمخانه ما
 مگر آن لحظه که آن خسر و خوبان آید
 و ز قدومش غم ما نیز به پایان آید
 درد عشاق ترا ، هیچ مداوا نبود
 جز ظهورت سحری بر شب یلدا نبود
 تا بکی چهره گلفام تو پیدا نبود
 بفراقت دگر ایشاه شکبیا نبود

جان بلب آمده ایشاه جهاندار بیا
 نبود جز تو به ما سرور و سالار بیا
 جان زهجر توشها شام و سحر در طلبست
 قلب آغشته بخون روز و شب اندر تعب است
 جسم مهجور غم سوخته در تاب و تب است
 تن و دل منتظر و دیده بره روز و شب است
 تا کی آن موکب فرخنده و مسعود آید
 پرچم حق بکف آن غایت مقصود آید
 حال ما را نگرای پادشه عادل ما
 خونشد از عقده و غم ، سرور ما ایندل ما
 نیست از عمر جهان غیر غمت حاصل ما
 نکند جز تو شها حل کسی مشکل ما
 نیست دیگر بفراق تو شها صبر و توان
 تا به کی طلعت زیبای تو باشد به نهان
 قلب شیعه شده خون از غم هجرانی تو
 از فراق تو و این غیبت طولانی تو
 وین محیط خفقان آور و پنهانی تو^۱
 زده آتش به جگر دل شده طوفانی تو
 انقلابست در اعماق ، دل دوست تمام
 تا نیائی نشود قلب احباء آرام

(۱) منظور عصر طاغوت است .

اینخوش آنروز که دیگر شب هجران نبود
 غم و ناراحتی و شدت و حرمان نبود
 بدعت و ظلم و ستم فتنه دوران نبود
 این جهان جز به پناه تو و قرآن نبود
 وه چه فرخنده بود زندگی و عمر در آن
 که زند پرچم حق تکیه به اقلیم جهان
 ای خوشحال کسی کان رخ زیبای تو دید
 طلعت و حسن تو و جلوه اعلائی تو دید
 قد موزون تو و نرگس شهلائی تو دید
 صوت جانبخش تو و صحبت شیوای تو دید
 تا ابد از دل او نقش جمالت نرود
 و ز سرش لذت آن حسن مقالت نرود
 ما همه بنده افتاده در این کوی توایم
 مست و دیوانه و آشفته آن روی توایم
 دل ز کف داده به آن طره گیسوی توایم
 جذبهات میکشد و ناله کنان سوی توایم
 چه شود گر بنوازی به نگاهی ما را
 که تو آن صاحب وهم سرور و شاهی ما را
 ما همه جمع فقیران و گدایان توایم
 و ندر این درگاه تو زار و پریشان توایم
 جان جانانی و ما عاشق بیجان توایم
 نظری جانب ماکن همه قربان توایم

که به آن طرفه نگاهت همه شادان باشیم
 سرخوش از لطف کریمانه جانان باشیم
 روز جمعه بود اطعام کریمانه تو
 بار عامست در آن درگه شاهانه تو
 ماهم ایشاه بر آن لطف صمیمانه تو
 میهمانیم همه عاشق و دیوانه تو
 رد مهمان نبود شیوه ارباب کرم
 تو کریمی و بود درگه تو باب کرم
 گریائی تو به این بزم فقیران چه شود
 گر کنی خاطر ما خرم و شادان چه شود
 گر نمائی دمی آن چهره نمایان چه شود
 گر زدائی ز دل این عقده یاران چه شود
 که بود منتظرت دیده این منتظران
 جان بلب صبح و مسازغم تو جامه در آن
 تو شه ملک عطا هستی و مولای کریم
 مظهر لطف و عنایات خداوند رحیم
 ما همه بنده بیچاره و عاصی و لئیم
 طرد ما کی کنی ای صاحب احسان و نعیم
 چونکه این عادت و اخلاق کریمان نبود
 پیش تو کار نکوئی به از احسان نبود
 درگه شاهی تو قبله حاجات و عطاست
 ملجاء و دادرس و پشت و پناه ضعفاست

شیوه عالی تو بر فقرا جود و سخاست

ناامید از کرمت طرد ز درگاه خداست

بحر مواج کرم هستی و سلطان عطا

کس ز دربار تو محروم نگردد بخدا

سائل از پیشکفت خوار و پشیمان نرود

مور خجلت زده چون تو سلیمان نرود

هر کرا درد توئی از پی درمان نرود

جان دهد عاشق تو وز سر پیمان نرود

از دمت زنده شود بانظری عظم رمیم

چه مسیحا که توئی وارث آن خلق عظیم

شهر یارا تو کنون رهبر اسلامی و بس

مصطفی را تو همان وارث و هم نامی و بس

رهبران را تو فقط آخر و انجامی و بس

عاشقان را تو بدل مهر دل آرامی و بس

جز تو کس را نسزد تا که امامت بکند

اینزد از تو همه جا پر ز عدالت بکند

عصر ما را نگر ای شمس رخت عزت دین

وی امامیکه توئی پادشه اهل یقین

بین که دشمن چه تقلا کند از کینه و کین

میکشد نقشه نابودی این دین مبین

غافل از این که خدا صاحب اسلام بود

همچو تو پادشهی غایب اسلام بود

انقلابست و فتن در همه اطراف جهان
 جلوۀ حق شده از ظلمت و بیداد نهان
 بدعت و ظلم و جهالت شده مرسوم زمان
 کفر و الحاد و ریا گشته زمخلوق عیان
 ای که تو شمس حق و نور خدا هستی و بس
 خود بیا چون توفیق مصلح ماهستی و بس
 شهر یارا شده قرآن تو مهجور و غریب^۱
 جامعه پر بود از فسق و فساد و شک و ریب
 خون شده قلب محبان تو از جور رقیب
 که نباشد بفراق تو شها صبر و شکیب
 خود بیا تا از تو دین زنده و احیاء بشود
 شاد و خرسند شها قلب احیاء بشود
 هر طرف رأیتی از ظلم برافراشته شد
 تخم فحشاء بعناوین نکو کاشته شد
 فرق معروف ز منکر همه برداشته شد^۲
 غم یاران تو رویهم انباشته شد
 تا نیایی غم دل از دل یاران نرود
 ظلمت کفر بجز آن رخ تابان نرود
 روح دین منزجر از عصر کنونیست همه^۳
 فسق و فحشاء و فتن رو بفرونیست همه
 وضع ما بی ثمر رو بزبونیست همه
 منطقاله نبود بلکه جنونیست همه

دین کجا گفت که ما تابع اغیار شویم؟
 وقت آن نیست که دیگر همه بیدار شویم؟
 راه اسلام نه اینست که ماها داریم^۴
 روش او نه چنین است که ماها داریم
 منطق او نه همین است که ماها داریم
 حکم دین غیر از این است که ماها داریم
 بسکه از ما همه جا سستی و اهمال شده
 دشمن آسوده پی نقشه و اضلال شده
 دین ما بود که از پادشهان تاج گرفت
 قصر او هام و خیالات بتاراج گرفت
 قلدران راهمه سر کوب و بخود باج گرفت
 کفر و بدعت همه بر چیده و بمنهاج گرفت
 ایدریغا که ز آن منطق دین دور شدیم
 وین چنین در کف دشمن همه مقهور شدیم
 بسکه خفتیم ز دشمن که جسارت بنمود^۵
 آنچه بود از گهر پاك بغارت بر بود
 نقشه‌ها چیده و بر حقد و حقارت بفزود
 پس بود لازمه اش جد و رشادت نه خمود
 تا بر آن مقصد و مقصود نهائی برسیم
 هم بر آن خواسته شرع خدائی برسیم

(۱) الی (۵) منظور زمان رژیم گذشته است

جان مردان مجاهد شده ایثار و فدا
سر عشاق حقیقت شده بسیار جدا
خون ها ریخته اندر ره این دین هدا
تا رسیده است کنون بر کف ما شرع خدا
عار و تنگ است اگر حفظ و حراست نکنیم
دشمنان را همه مغلوب و ریاست نکنیم
همتی تا که خود از قید غم آزاد کنیم
بر فرامین خدا عامل و ارشاد کنیم
از عمل خانه دین محکم و آباد کنیم
قلب مولای خود از کرده خود شاد کنیم
چون شود عرضه بر او نامه اعمال همه
حضرتش ناظر حق است بر افعال همه
گر برانی تو ز در (کاظم) نالان چه کند
در گهی نیست بر او جز در سلطان چه کند
گر نسوزد شب و روز از غم هجران چه کند
گر ننالد چو سگی خوار و پیریشان چه کند
مگر از لطف، تو بروی گذری فرمائی
وین سکه بیهنرت را نظری فرمائی

«ریا صاحب الزمان (ع)»

چه خوشست شهریارا ، همه شب دعا نمودن
چه نماز حق گزاری ، بتو اقتدا نمودن
چه خوشست با تو یکدم ، بمصاحبت نشستن
بمحضور انور تو ، غم دل ادا نمودن
چه خوشست اگر بیائی تو به کلبه محقر
که پیاس مقدم تو سروجان فدا نمودن
چه خوشست آن جمالت همه شب بخواب دیدن
غم و درد روز هجران بتو دلربا نمودن
چه خوشست صبحگاهی که به اشک و سوز و آهی
بصدای دلربایت بحق التجاء نمودن
چه خوشست دوستان را که تو مظهر عدالت
بسریر عدل و شاهی به همیشه جا نمودن
چه خوشست نزد یاران بظهور حق بر آئی
بر کاب تو سر و جان همگی فدا نمودن
چه خوشست پرچم حق بجهان زنی سراسر
بحکومت الهی همه را صدا نمودن
چه خوشست کاخ ظالم تو بر افکنی زبنیان
پس از آن سرای عدلت زیش بنا نمودن

چه خوشست ذوالفقارت بکشی تو از نیامش
 به پناه تو عدو را ز جهان فنا نمودن
 چه خوشست شیعیانرا ، که تو وارث امامت
 بقصاص خون جدت ، علمت پیا نمودن
 چه خوشست جلوۀ حق ، ز تو سر کشد به عالم
 ز حجاب و ابر غیبت ، رخ حقنما نمودن
 چه خوشست روزگاری ، که تو شهریار عادل
 به اریکه امامت ، بحق اتکاء نمودن
 چه خوشست اگر نمائی رخ دلربا زمانی
 ز فراق و عقده راحت ، دل مبتلا نمودن
 چه خوشست بر مریضی به عیادتش تو آئی
 بمحبت و عنایت ، مرضش دوا نمودن
 چه خوشست اگر بگیری ، تو ز دست دردمندی
 بعطا و جود و احسان زغمش جدا نمودن
 چه خوشست محتضرا ، که فتد سرش بیبایت
 بقبول هدیه او را کرم و عطا نمودن
 چه خوشست اختضاری ، که بوقت رفتن جان
 برخ تو شاه خوبان نظر و صفا نمودن
 چه خوشست در قیامت ، توشهاکنی شفاعت
 ز عقاب و خوف محشر همه را رها نمودن
 چه خوشست گر به (کاظم) توشهاکنی عطائی
 که نکوست از کریمان به گدا عطا نمودن

مهدی اسلام (عج)

در جهان آن رهنما ، مهدی اسلام است و بس
شیعیانرا پیشوا ، مهدی اسلام است و بس
بر خلائق مقتدا ، مهدی اسلام است و بس
نور چشم مصطفی ، مهدی اسلام است و بس
جانشین اوصیاء مهدی اسلام است و بس
آنکه باشد بحر علم و گنج اسرار نهان
آنکه از او محکم و قائم بود نظم جهان
و آن که باشد حافظ قرآن و هم مجری آن
حجت و جبل المتین ، بین زمین و آسمان
صاحب الامر خدا مهدی اسلام است و بس
شهر یاری که جهان امروز در فرمان اوست
قدرت او منشعب از قدرت یزدان اوست
خلق عالم در پناه و بنده احسان اوست
جان عشاقش همیشه هدیه و قربان اوست
شهر یار ماسوا ، مهدی اسلام است و بس
آنکه او عدل حقیقی را نمایان میکند
صفحه عالم همه ، گلزار ایمان میکند

درد مظلومان بداد خویش درمان میکند
ظالمان را کاخ استبداد ویران میکند
مظهر عدل خدا، مهدی اسلام است و بس
شهریاریکه علوم کل را دارا بود
در همه اوصاف نیکو زبده و یکتا بود
هم رؤوف و مهربان بیمثل و بی همتا بود
شاهد و ناظر کنون بر وضع این دنیا بود
عادل و صاحب لوا، مهدی اسلام است و بس
آنکه باشد حافظ دین و ولی کردگار
قدرت و سطوت در او جمع است و صاحب اقتدار
دوستان در ظل او باشند در عز و وقار
دشمنان با تیغ او گردند جمله تار و مار
پادشاه اتقیاء، مهدی اسلام است و بس
حکمرانیکه، حکومت بر همه دنیا کند
با قیامش چون قیامت نهضت عظمی کند
پرچم حق و عدالت در جهان برپا کند
و آن مرام عالی اسلام را اجرا کند
شهبوار مهلقا، مهدی اسلام است و بس
شهریاریکه بود تاج الهی بر سرش
رخت کرمنای بنی آدم بود اندر برش
خضرو عیسی جیره خوار آن گرامی محضرش
یوسف مصری بخدمت چون غلامی بردش

یادگار مرتضی مهدی اسلام است و بس
آنکه موعود ملل ، نامند او را در مجاز
و آنکه در ادیان بود نام عزیزش سرفراز
و آنکه عیسی در قفای او همی خواند نماز
و آنکه آیات و روایاتش از او گویند راز
نور چشم اوصیاء ، مهدی اسلام است و بس
مقتدائی کز قیامش اوج گیرد انقلاب
انقلابی بس عظیم و مشتعل چون آفتاب
جان دشمن از وجودش در تب و در اضطراب
قلب یاران شادمان از لطف و مهر آنجناب
شهریار حق نما ، مهدی اسلام است و بس
شهریاریکه امام و حافظ قرآن بود
حکمران ما خلق ، خود مرکز ایمان بود
قلب عالم ، شاه عالم ، محور امکان بود
دادخواه منتقم ، برخون مظلومان بود
عادل و فرمانروا ، مهدی اسلام است و بس
شهریاریکه از او حریت و آزادگی
سربگیرد با قیامش در جهان زندگی
بکسلد این طوق استعمار و تنگ بردگی
میرهاند دوستان از انقیاد و بندگی
رهبر آزادها ، مهدی اسلام است و بس

شهر یاری که جمالش چون مه تابان در آید
 زنگ کفر از صفحه عالم به تیغش میزداید
 وحدت و صلح و صفا بر پا و اجرا مینماید
 وز ظهورش عقده‌ها از قلب یاران میکشاید
 صاحب دین خدا، مهدی اسلام است و بس
 آن امامی که جهان امن و امان خواهد نمود
 دین حق را با قیام خود عیان خواهد نمود
 با عدالت حکمرانی بر جهان خواهد نمود
 و ز عطایش دوستان را شادمان خواهد نمود
 معدن جود و سخا، مهدی اسلام است و بس
 آن شهنشاهی که باشد صاحب عز و جلال
 معدن اسرار حق و غایت حسن و کمال
 مبدء افعال نیک و محور خلق و خصال
 منطق گویای حق و مصدر لطف و جمال
 آخرین اوصیاء، مهدی اسلام است و بس
 شهر یاری که بود بر شیعیان سلطان و شاه
 داور و فریاد رس اندر تظلم دادخواه
 ملجاء و کشف حصین، هم مرجع و پشت و پناه
 سرور و مولا و رهبر هم امام و عز و جاه
 حاکم ملک خدا مهدی اسلام است و بس
 گلعداری که در این دنیای غم گردد پدید
 مه جمالی که جمالش لاجرم خواهد دمید

مقدمی کز موکبش فتح و ظفر دارد نوید
 وز قدومش ظلم و غم برانتها خواهد رسید
 رهبر صلح و صفا ، مهدی اسلام است و بس
 شهر یاریکه بود دریای انعام و عطا
 آسمان فضل و رحمت منبع جود و سخا
 دادخواه بینوایان ، مظهر لطف و صفا
 ناامید از درگهش هرگز نمی گردد گدا
 شاه اقلیم عطا ، مهدی اسلام است و بس
 رهبری که از فراقش عاشقان دیوانه اند
 در طواف کوی او از جان و دل پروانه اند
 با وجود حضرتش از غیر او بیگانه اند
 در فراقش با غم و حسرت در این ویرانه اند
 یوسف آل عبا ، مهدی اسلام است و بس
 پیشوائی که جمالش چونکه پیدا میشود
 با جمالش طلعت حق هم هویدا میشود
 دولت باطل ذلیل و خوار و رسوا میشود
 دولت حق با قیامش باز احیاء میشود
 قائم آل عبا ، مهدی اسلام است و بس
 آنکه از عالم زداید تنگ و رسم بردگی
 عرضه دارد بر بشر مفهوم و راه زندگی
 در جهان اجرا نماید ، معنی آزادگی
 منطق عالی دهد او بر طریق بنده گی

را دمرد ورهنگما ، مهدی اسلام است و بس
شهریاری کآتش عشقش شرر بر جان زده
پرتو حسنش شراری بر دل سوزان زده
خرمن هستی بیاد عشق و بر طوفان زده
وزغم مهجوریش بر جان و دل حرمان زده
گلغذار دلربا ، مهدی اسلام است و بس
آنشهی کآید بفرمان خداوند ودود
بهر اصلاح جهان با قدرت مافوق بود
میستاند شوکت اعدا و سوزد تار و پود
میرهاند مسلمین از دست کفار عنود
محبیبی دین خدا ، مهدی اسلام است و بس
شهریاری که بود (کاظم) سگ دربان او
میکنند عوعو بیاب رحمت و احسان او
آرزو دارد نهاد پا بر سرش سلطان او
تا کند اندر قدمش جان خود قربان او
رهبر اهل و لا ، مهدی اسلام است و بس

پیغمبر اکرم (ص)

المهدی منی یملاء الله به الارض قسطاً وعدلاً بعدما ملئت ظلماً وجوراً

چه خوشست اگر به بینیم، رخ دلگشای مهدی

چه خوشست اگر نمائیم سر و جان فدای مهدی

چه خوشست اگر بیفتد سر عاشقان پایش

تن و دل شود غبار ره خاکپای مهدی

چه خوشست اگر، ز کویش برسد بما نشانی

که نهیم رو بدانسو، ز پی لقای مهدی

چه خوشست اگر، نماید شه ما بما نگاهی

مس قلب تیره گیرد چو طلا صفای مهدی

چه خوشست اگر، تکلم بنماید و تبسم

که بروح، روح بخشد دم جانفزای مهدی

چه خوشست اگر، ز لطفش به کند به ما عطائی

که فزون بود ز احصاء کرم و سخای مهدی

چه خوشست لحظه ای که، بظهور حق بر آید

دل عاشقان رباید رخ دلربای مهدی

چه خوشست آندمیکه، شه ما خطاب به خواند

ز فضای عالم آید همه جا صدای مهدی

چه خوشست او بقرآن لب نازنین گشاید
ز فصاحتش روانها بشود فنای مهدی
چه خوشست حضرت او چونماز حق گزارد
بوی اقتدا نمائیم همه در قفای مهدی
چه خوشست روزگاری، که بساط شهریاری
همه جا بنام مهدی همه جا ندای مهدی
چه خوشست در ظهورش، همه گرد هم بر آئیم
بشعار جاودانی، بسر لوای مهدی
چه خوشست زندگانی، بظهور دولت حق
که جهان شود سراسر، همه از برای مهدی
چه خوشست اجتماعی که اساس کفر و بدعت
ز جهان زدوده باشد ید رهنمای مهدی
چه خوشست دوستان را که جهانیان در آید
بحکومت الهی همه در ولای مهدی
چه خوشست حال جمعی که خودش دعا بخواند
بدعای او بنالند همه با دعای مهدی
چه خوشست دردمندی، که طیب و چاره سازش
بود آن جمال و حسن، رخ حقنمای مهدی
چه خوشست دادن جان بهزار بار ما را
که دم رحیل افتد سر ما پیای مهدی
چه خوشست اگر تحقق به پذیرد آرزوها
مگذار حسرت آن بدل اینخدای مهدی

چه خوشست اگر به (کاظم) کند از کرم نگاهی
که بود همیشه او را ، همه جا ثنای مهدی

«ریا حجة بن الحسن العسكري (ع)»

لمعات مهر جمال تو ، زده از افق بجهانیان
جذبات عشق وصال تو ، ببرد شهادت عاشقان
نفحات صوت و مقال تو ، بر بوده طاقت جسم و جان
حسنات خلق و خصال تو ، نبود بقدرت این و آن
که کند مدیح جلال تو ، بهزارها صفتی بیان
بوجود کون و مکان همه ، سبب بقا و فنا توئی
بعلوم غیب و نهان همه ، در شهر و گنج خدا توئی
ببعلون راز نهان همه ، ره و رسم و رمز خفا توئی
بنفوس خلق جهان همه ، گهر ثمین هدا توئی
بعموم انس و جان همه ، تو امام و شاهی و مهربان
توئی آنکه حکم امامت ، بنموده خالق مهربان
توئی آنکه حب و ولایت شده فرض بر همه انس و جان
توئی آنکه رفته بشارت ، بکلام حق بسوریان
توئی آنکه گشته اشارت ، همه صادق و همه جاعیان
توئی آنکه لطف و عنایت ، شده شامل همه شیعیان

توئی آنکه کل جهان را، همه جا بصلح و صفا کنی
 توئی آنکه عدل زمان را، بظهور حقّه پیا کنی
 توئی آنکه ظلم عیان را، بیکی اشاره فنا کنی
 توئی آنکه درد نهان را، بیکی کرشمه دوا کنی
 توئی آنکه پیر و جوان را، ازغم جان ستان
 توئی آنکه نصرت حق بود، همه جا مؤید و ناصر
 توئی آنکه عزت حق بود، همه جا محافظ و ناظر
 توئی آنکه رفعت حق بود همه جا حمایت ظاهر
 توئی آنکه رایت حق بود همه جا علامت باهرت
 توئی آنکه شوکت حق بود ز تو حافظ و به تو دیده بان
 چه شهنشهی که خدای او، بکنند ز مدح و ثنای او
 چه شهنشی که برای او، شده ما خلق بفدای او
 چه شهنشهی که ولای او، شده فرض و هم که رضای او
 چه شهنشهی که عطای او، برسد به جمله گدای او
 چه شهنشهی که لوای او، کند عدل حق بجهان عیان
 چه شهنشهی که قیام او، همه عدل و صلح و صفا کند
 چه شهنشی که حسام او، همه قلع و قمع عدا کند
 چه شهنشهی که مرام او، همه رسمها بفنا کند
 چه شهنشهی که کلام او، همه شور و جذبّه پیا کند
 چه شهنشهی که مقام او، شده برتر از خرد و گمان
 تو بیا، بیا که جهان شها، ظلّما کفر و جهالتست
 همه جا گنه همه جا خطا، شبهات و ظلم و جنایتست

همه رهبر و همه رهنما، شده منحرف زهدایتست
تو بیا و خود بگشا لوا، همه مستحق عدالتست
که امام و رهبر و پیشوا، نبود بجز تو و حکمران
تو بیا و قامت حق بیا، بنما بقامت دلر با
تو بیا و طلعت حق نما، بنما بطلعت حق نما
تو بیا و رایت حق گشا، بجهان و شوکت حق نما
تو بیا و عزت حق نما، بنما امامت ما سوا
بنما عنایت و ره نما، که تو رهبری بجهانیان
تو بیا شها و جهان گشا، که جهان بکام رقیب شد
بگشا لوای ظفر نما، که شریعت تو غریب شد
تو بیا و قامت خود نما، که زجان توان و شکیب شد
بنگر ز هجر تو دلر با، که بدوستان چه نصیب شد
که کنیم شور و نوایا، ز فراق ایشه انس و جان
لمعات حسن و ولای تو، بر دم چو ذره بهای و هو
جذبات عشق لقای تو، کشدم به جذب و کوبه کو
نفعات صوت و ندای تو، کندم اشاره به جست و جو
رشحات فیض و سخای تو، دهم اجازه به گفت و گو
که کنم شها ز برای تو، همه عقده های دلم بیان
چه کنم شها، گل و گلستان، که جمال و حسن و صفات توئی
چه روم شها سوی بوستان، که طراوت همه جا توئی
نروم شها، ز در آستان، که پناه شاه و گدا توئی
نکند علاج من این و آن، که طبیب و درد و دوا توئی

زند از فراق تو الامان، دل زار و مضطر و ناتوان
بسر همیشه خیال تو، بلبم همیشه مقال تو
چه کنم رسم بوصول تو، نگرم دمی بجمال تو
بمقام عز و جلال تو، بدو ابروان هلال تو
کشدم ز غصه ملال تو، نرسم اگر بوصول تو
که ندیده مهر جمال تو، بروم بمنزل جاودان
گذرم اگر برگلستان، بجمال و حسن تو بنگرم
بروم اگر سوی بوستان، بخیال روی تو سر برم
چو رسم به محفل دوستان زوصال و کوی تو دم زنم
نه ببوستان به گلستان، برود هوای تو از سرم
متحیرم بکنم چه سان، که فتاده عشق توأم بجان
بکلام حقه خدای تو، ز تو داده مرده فدای تو
زدهام کنون بولای تو، ید پرگنه به ثنای تو
برسم اگر به لقای تو، سروجان دهم بهوای تو
مرضم بود بدوای تو، بعلاج تو بشفای تو
بامید لطف و عطای تو، چوسگم فتاده به آستان
چو زنم دمی بولای تو، همه عشق شور و نواشوم
چو روم رهی بهوای تو، همه سوز و ساز و فناشوم
برسم اگر به لقای تو، همه شوق و مهر و صفا شوم
بنهم سرم که بیای تو، همه غرق شکر و دعا شوم
نظری نما بفدای تو، سروجان وهستی و خانمان

شه من قسم بجمال تو ، بمقام تو به جلال تو
 بصفا و حسن خصال تو ، بكلام تو بمقال تو
 بسياه زلف و بخال تو ، به دو ابروان هلال تو
 كه كشد زغصه ملال تو ، نرسم اگر به وصال تو
 بدل اشتياق جمال تو ، زندم شراره بجسم و جان
 تو طبيب من تو حبيب من ، تو امام و صاحب و شاه من
 تو علاج من ، تو دواي من ، تو شفيع جرم و گناه من
 تو امير من ، تو اميد من ، تو بزرگ و پشت و پناه من
 تو انيس و مونس راز من ، تو گواه ناله و آه من
 تو دليل و حجت راه من بسوى خداي جهانيان
 تو مران ز درگه خود مرا ، كه فقير و بيكس و خسته ام
 نظري نما سوي بينوا ، كه اميد جان بتو بسته ام
 چه شود اگر به كني عطا ، كه گداي قلب شكسته ام
 چوسكي بخاك رخت شها ، باميد لقمه نشسته ام
 شه من سخاوكرم نما سگ روسيه ز درت مران
 من و مدح خاتم اوصياء ؟ عجبست و مشكل و نابجا
 من و نعت زاده هراتي ؟ نرسد كه پستم و بي نوا
 ولي اين توانم و بي ريا ، بزبان الكن و نارسا
 بوجود اقدس او دعا بكنم هميشه و هر كجا
 كه سگي است (كاظم) بينوا به نهاده سر به در آستان

یا حجة بن الحسن المهدی (ع)

که دهد خبر خدا را ، بمن از دیار مهدی
که زجان ربوده تا بیم ، غم انتظار مهدی
که دهد مرا نشانی ، ز مکان دلربایش
که روم رسم چو بلبل ، بر لاله زار مهدی
فکنم در آن گلستان ، ز فغان و ناله شوری
که رسد مراد گریس ، مکن آه و زار مهدی
نه دگر بعقل واعظ ، زمن او فتد نیازی
که ز سر ربوده عظم ، می خوشگوار مهدی
بردم جنون عشقش ، همه جا چو ذره بیخود
کشدم کمند زلف ، خوش و مشکبار مهدی
بطواف کوی عشقش ، همه روز و شب بگردم
مگرم رسد جوازی ، که روم جوار مهدی
من و عشق و مستی او ، ندهم بملک دنیا
که فزون بود زهستی ، در شاهوار مهدی
بخدا قسم طبیباً ، که دوا اثر نه بخشد
که منم مریض عشق ، قد سروبار مهدی
همه شب بعشق رویش ، ز فراق و غم بسوزم
مگر از کرم بیفتد ، ب سرم گذار مهدی

بخدای حق که حسرت ، بدلم دگر نماند
 اگرش دمی به بینم ، رخ گل‌عذار مهدی
 گل و باغ بی جمالش، بخدا صفا ندارد
 بجهان طراوت آرد، دم آن بهار مهدی
 بجلال حق دلیکه، بکمند عشق او شد
 بدهد کلید جنت ، یکی زتار مهدی
 تو صبا سلام و عرضم برسان حضور قدسش
 ز وفا بتحفه آور، کمی از غبار مهدی
 چه خوشست حال جمعی زعنایت خدائی
 که بسر برند عمری، همه در کنار مهدی
 چه خوشست روزگاری، که بساط شهر یاری
 همه جا بنام مهدی، همه جا شعار مهدی
 چه نکو بود جهانی، که صفا و صلح و عدلش
 همه جا بگستراند، ید حق شمار مهدی
 چه خوشست آندمیکه، ز حجاب و ابر غیبت
 بجهانیان در آید، رخ آشکار مهدی
 چه خوشست و خرم آندم، بعموم عاشقانش
 که یکی خطا به خواند، لب شهدبار مهدی
 چه خوشست آن جهادی، که سپاه کفر و دشمن
 همه تار و مار سازد، دم ذوالفقار مهدی
 خوش و حبذا بروزی، که فساد و ظلم و غم را
 ز جهان زدوده باشد، حکم وقار مهدی

چه خوشست جانسپردن، بر کاب نازینش
 که جهاد حق نمودن، بر کارزار مهدی
 قسمت دهم خدایا، بجمال دلکشایش
 بمقام وعز و جاه، دل داغدار مهدی
 بنماز وحج و صومش، به قیام و ورد و ذکرش
 بدعا و سوز حال، رخ اشکبار مهدی
 که در محافظت کن، ز بلا و از حوادث
 بشداید و مصائب، تو بیاش یار مهدی
 دگرم نصیب گردان، بقیام حق نمایش
 که ز جان و دل سر و جان، بکنم نثار مهدی
 نگشاید عقده دل ز ملال و غصه زیرا
 بود عید آل زهرا سر روزگار مهدی
 گرمست و لطف ایزد که شده رفیق (کاظم)
 که همه وربخواند، سگ جیره خوار مهدی

یا مولای یا صاحب الزمان (ع)

ای مهدی موعود، اسلام و امام حق
 وی رهبر موعود، ایمان و مقام حق
 وی مقصد و مقصود آیات و کلام حق
 وی قامت مسعود قائم بقیام حق

باز آ که جهان بی تو گشته شب ظلمانی
 تو حافظ قرآن و هم محور امکانی
 شاهنشاه ایمان و گنجینه عرفانی
 آن حجت یزدان و فرزند امامانی
 و آن خسرو خوبان و هم جلوۀ تابانی
 از نور جمال تو ، گیتی شده نورانی
 قائم بحقی شاهها ، هستی ز قدرت قائم
 فیض از تو رسد هر دم ، بر خلق جهان دائم
 عشاق جمال تو ، بر مهر رخت صائم
 قائم بقیامی چون ، دینست بتو قائم
 زیرا بجهان قلبی ، هم محور امکانی
 ای نور جمال تو ، در شمس و قمر پیدا
 وی عز و جلال تو ، در جمله جهان بریا
 وی عشق وصال تو ، افکنده بجان غوغا
 وی شور و مقال تو ، دل برده ز ما یکجا
 شاهها بکجائی تو دلها شده طوفانی
 ای طلعت زیبایت ، رونق به گلستانها
 وی قامت رعنائیت ، آرام دل و جانها
 وی رأیت اعلایت ، هنگامه دورانها
 وی آیت پیدایت ، در منطق و برهانها
 باز آ که توئی شاهها آن حجت ربانی

از چهره دلجویت ، دل رفته زدلداران
و ندر خم هر مویت ، هستند گرفتاران
وز خال و خط رویت ، هستند سبکباران
وز غالیه بویت ، مدهوش بود یاران
از حسن تو حیرانست آن یوسف کنعانی
تا چند جمال تو ، مخفی و نهان باشد
تا چند جهان بی تو ، ای جان جهان باشد
تا کی دل مشتاقان ، خونین زمان باشد
تا کی بغمت یاران ، در آه و فغان باشد
باز آ و رهان مارا ، از محنت هجرانی
ای شاه و امام ما ، اوضاع جهان بنگر
هنگامه دوران و ، احوال زمان بنگر
بستان شریعت را ، در بادخزان بنگر
عشاق و محبانت ، در آه و فغان بنگر
اندر حجب غیبت ، تا چند تو پنهانی
اوضاع جهان گشته ، با زمره بدکاران
حکام زمان باشد ، از مجمع بدنامان^۱
ظالم بیجفاکاری ، سوزد دل بیسامان
باز آ و خودت بستان ، آه دل مظلومان
شیطان صفتان عصیان کردند چه عصیانی؟!

(۱) منظور حکام رژیم طاغوتی است.

تا چند بقر بانت ، مجنون جهان باشیم
 تا چند بهجرانت ، دلخون زمان باشیم
 تا چند بحرمانت ، در آه و فغان باشیم
 تا چند بدورانت ، ما بی تو بجان باشیم
 رخسار عیان فرما ، ای آیت رحمانی
 در ظلمت و گمراهی، افتاده جهان شاها
 هم بدعت و خودخواهی، گردیده عیان شاها
 نی عدل و بشرخواهی، باشد بزمان شاها
 آخر بنما راهی، بر ما تو بیان شاها
 ز آنکه بجهان شاهی، هم مصلح دورانی
 ای حجت حق بنگر، قرآن تو مهجور است
 در منطق نااهلان، احکام تو منفور است
 گویند جسورانه، کز عقل و خرد دور است
 تا چند نمیدانم، آن قهر تو مستور است
 کین جمع خطاکاران، دیوند نه انسانی
 ایجان بفدای تو، آن چهره نمایان کن
 باز آ و جهان یکسر، گلزار و گلستان کن
 با منطق و برهانت، دلها پراز ایمان کن
 اقوام و ملل جمله، در سایه قرآن کن
 آئین جهانی کن اسلام و مسلمانی
 باز آ که بنام تو، بس مدعیان آمد
 با سفسطه و تهمت، اضلال نهان آمد

از کثرت گمراهی، بدعت بعیان آید
باطل چو شب یلدا، بر عصر و زمان آمد
دشمن بغلو خود افزوده بهر آنی
ای حجت حق بنگر اوضاع تباهی را
در مجمع بدکاران، فحشاء و نواهی را
این کثرت بیداد و وین کفر و سیاهی را
تا چند نهان سازی آن نور الاهی را
باز آ که جهان گشته بیروی تو ظلمانی
بنگر که چسان خفت انبای زمان دارد
آئین و شریعت را موهوم و گران دارد
ظلم و ستم و شهوت، حکام جهان دارد
ظالم بحق مظلوم، ظلمی چه عیان دارد
باز آ که حکومت‌ها بر حق تو بگردانی
باز آ بجهان شاهان آن نفعه کبری کن
با بانگ انال‌حقت آن نهضت عظمی کن
با دست یدال‌هت، کفار بیغما کن
و آن محکمه، عدلت ایشاه تو برپا کن
تا آه دل مظلوم، ایشاه تو بستانی
ای حجت حق باز آ که عشق تو مجنونیم
بر حسن جمال تو بالله همه مفتونیم
از هجر فراق تو، در غصه و محزونیم
وز دور زمان بنگردائیم که دگرگونیم

باز آ بیان جانها ، گردد ، بتو قربانی
 یکدم ز ره یاری ، ای باد سحر گاهی
 بگذر ز سر کوی آن شاه فلک جاهی
 برگو بفدای تو ، آخر تو بما شاهی
 بر خیل غلامانت ، بنما نظری گاهی
 تا بیش نیانجامد ، این بیسر و سامانی
 واعظ منما منعم ، از عشق شهنشاهم
 کز بندگیش کی من ، شاهی جهان خواهم
 اندر غم او دائم ، در ناله و در آهم
 باشد ز کرم شاهم ، بر خود بدهد راهم
 چون خدمت او ارزد بر ملک سلیمانی
 ساقی ز می عشقش ، جامی ده و نابی ده
 بنیاد خرد یکجا ، بر باد خرابی ده
 شاهم چو چنین خواهد ، تو نیز پیایی ده
 ز آن پس که کنی مستم ، از شاه نشانی ده
 تا بر قدمش بیند ، دیوانه نالانی
 (کاظم) سگ در گاهت ، بیچاره و نادان است
 ز افعال بدش نادم ، شرمنده عصیان است
 با این همه خود دانی ، تا در بدتش جان است
 گوید همه جامدحت ، محتاج به احسان است
 لطف و کرمی شاها ، چون منبع احسانی

«ریا حجة بن الحسن المهدي (ع)»

ز غیب رخ بنما آشکار مهدی جان
که رفت از کف ما اختیار مهدی جان
زهجر و غصه تو خونشده دل یاران
ز حد فرونشده چون انتظار مهدی جان
بیا فدای قدمت که بر سر ره تو
نشسته خیل گدا، بر قطار مهدی جان
فدای حسن دلارا و قد رعنایت
بیا که رفته زدلها، قرار مهدی جان
فدای آن نکبت، کن عنایتی مارا
که وارهم از این آه و زار مهدی جان
ز بسکه طعنه زدشمن شنیده ایندل ما
که غرق خونشده و زخمدار مهدی جان
جمال خویش عیان ساز و اجتماع بنگر
که گشته ظلم و فتن بیشمار مهدی جان
کتاب حق شده مهجور و دین حق متروک
بعزالت اهل حق افتاده خوار مهدی جان
ز هر طرف همه دشمن نموده حمله بدین
غریب گشته و بی دادیار مهدی جان

گرفت ظلمت بیحد تمام عالم را
 در آچوماه بر این لیل تار مهدی جان
 فدای قامت رعنا یا قیامت کن
 بکف بگیر تو آن ذوالفقار مهدی جان
 بیا ز کاخ ستمگر زبن تو ویران کن
 بنای عدل بنه استوار مهدی جان
 حجاب چهره بر افکن زغیب طالع شو
 چو آفتاب بر این روزگار مهدی جان
 هنوز مادر تو فاطمه بصوت حزین
 ندا زند که : بیا اشکبار مهدی جان
 کجائی ای ثمر قلب و نور دیده من
 عزیز و یوسف من گل‌گذار مهدی جان
 بیا قصاص کن آنرا که غصب حقم کرد
 شکست پهلوی من از فشار مهدی جان
 مگو ز ضربت بازو و سینهام که هنوز
 بسوزد آن دل این داغدار مهدی جان
 بیا که منتقمی چون بخون پاک حسین
 بقلب شیعه تو مرهم گذار مهدی جان
 بدر دل نبود ، چاره و علاج شما
 دواي درد توئی غمگسار مهدی جان
 اگر ز لطف بیائی شما بمجلس ما
 کنیم جان بقدمت نثار مهدی جان

توجهی زعنایت به حال (کاظم) کن
که هست اوزد درت جیره خوار مهدی جان

یا صاحب الزمان (ع)

از عشق توأم جانا ، سرگشته و دیوانه
با نام توأم تنها ، وز غیر تو بیگانه
بر حسن رخت شاها ، دل گشته چوپروانه
آخر گذری فرما ، بر گوشه ویرانه
بنگر که چسان سوزم ، از عشق تو مستانه
ای مقصد و مقصودم ، وی کعبه آمالم
زین بندگیت شاها ، بر خویش همی بالم
دردام تو من مرغی ، پرسوخته و بالم
کز هجر تو میسوزم ، وز عشق تو مینالم
یکبار گذر فرما ، ایشاه بغمخانه
عمری بغمت شاها ، میسوزم و میسازم
از عشق جمال تو ، با غیر نیردازم
جز باد وصال تو ، دردل نبود رازم
تاکی برسد شاها ، از طرف تو آوازم
برخیز و بیا با ما ، ایعاشق دیوانه

ای گلشن و گلزارم ، وی باغ و گلستانم
آرام دل و جانم ، شاهنشاه خوبانم
بنگر زفراق تو ، من کشته هجرانم
هم آنسگ میکنم ، کز هجرتو نالانم
وند سرکسوی تو ، بگرفته ام لانه
دیوانه و مفتونم ، از عشق وصال تو
سرگشته و مجنونم ، از حسن جمال تو
افتاده و مدهوشم ، از شور مقال تو
بیچاره و رنجورم ، از هجر و ملال تو
شاهان نظری فرما ، بر من تو طیبانه
از در تو مران شاهان ، گر عبد خطارم
گر روسیه و پستم ، عاصی و گنهکارم
در گلشن عشق تو ، گل نیستم و خارم
با اینهمه خود دانی ، مهر تو بجان دارم
در پیشکته عذرم ، مقبول بود یا نه؟
از در تو برانی گر ، با خواری و رسوائی
برگو چکنم شاهان ، نبود دگرم جائی
مبهوت و پریشانم ، با این دل سودائی
آخر چه شود کارم ، گر لطف نفرمائی
امید من مسکین بر تست نه بیگانند
حسنی نبود بی تو ، در باغ گلستانم
از دل نبرد عقده ، این گلشن و بستانم

خوناب درون ریزد از دیده گریانم
 ایکاش که میگشتی آخر شب هجرانم
 وز مقدم تو میشد روشن دل و کاشانه
 ای لطف تو درمانم، آرام دل و جانم
 اندر طلبت شاها، درکوه و بیابانم
 در وادی عشق تو، سرگشته و حیرانم
 از بهر خدا بنما، راهی تو نمایانم
 تا واهم از لطف از محنت این خانه
 تا کی دل و جان سوزد، چون شمع ز هجرانم
 تا چند رود اشکم، از دیده بقربانت
 یکبار نظر فرما، بر این سگ نالانت
 بنواز مرا شاها، با لقمه‌ای از خوانت
 کورا نبود جایی، جز درگه شاهانه
 افسوس مرا بگذشت این عمر بمهجوری
 بگداخت تن و جانم، از هجر و غم دوری
 ایکاش که میبودم، آن دم که ز مستوری
 چون ماه همی آمد، آن شاهد مسروری
 کز طلعت او میشد، خوبان همه افسانه
 بیروی جمال او، گلزار چه کار آید
 از دل نرود عقده صد دفعه بهار آید
 افسوس که در هجران، این لیل و نهار آید
 آن دم چه نکو باشد کز پرده نگار آید

وز مقدم او گردد دنیا گل وریحانه
 ای باد صباگوئی، داری خبر از کویش
 آید بمشام از تو، آن نکبت گیسویش
 مدهوش همی سازی، از غالیه بویش
 گویا که زدی بوسه، بر طره آن مویش
 بر نافه مشکینت جان گشته چو پروانه
 ایوه که چه خوش باشد، در وقت رحیل جان
 آئی تو بیالینم از مرحمت واحسان
 سر بر قدمت بنهم یک لحظه من نالان
 روح از قفس این تن بیرون برود آسان
 میسند دهم جانا، جان بی تو غریبانه
 در خواب اگر بینم، آن طلعت جانانم
 اندر قدمش افتم، با دیده گریانم
 از عقده و درد دل و زمحنت هجرانم
 معروض دیان دارم بر محضر سلطانم
 خوش آمد او گویم، بر کلبه ویرانه
 واعظ منما منعم، از عشق شهنشاهم
 کز بندگیش کی من، شاهی جهان خواهم
 اندر غم او دائم، در ناله و در آهم
 باشد زکرم شاها بر خود بدهد راهم
 در عشق نمی گنجد، گفتار حکیمانه

بگذر زمن ایعاقل، چون مستم وافتاده
 بنیاد خرد یکجا دادم بمی و باده
 آنمی که بعشق او ساقی شهم داده
 وز لذت آن باده جانم به تب او فتاده
 مستم ز جمال او نی از می و میخانه
 خونشد دل رنجورم از عصر و زمان شاها
 سوزد تن مهجورم در آه و فغان شاها
 یکدم نسرذ بی تو، بودن بجهان شاها
 باز آ و زمهجوری جانم برهان شاها
 کاندر قدمت روحم، پر گیرد از این خانه
 ساقی زمی عشقش جامی ده و نابی ده
 بنیاد خرد یکجا برباد خرابی ده
 شاهم چو چنین خواهد، تو نیز پیایی ده
 ز آن پس که کنی مستم، از شاه نشانی ده
 تا بر قدمش افتم، دیوانه و مستانه
 بس معتکف کویت، کز تو مددی جستند
 و ندر حرم قدست از جان بتو دل بستند
 دیدند جمال تو وز قید بلا رستند
 یارب بخلوص دل آنان چه رفیق هستند
 آنان که بدیدندی آن طلعت جانانه
 (کاظم) نرود هرگز از درگه احسانت
 جائی نبود دیگر، بر این سگ نالانت

نومید کجا گردد، این ریزه خور خوانت

لیکن بنهان دردی بنهفته بقربانت

بنواز ورا شاها با لطف کریمانه

یا بن الحسن (ع)، امام زمان (ع)

ای رخت آئینه نور خدا یا بن الحسن

وی وجودت محور ارض و سما یا بن الحسن

گر نباشی نیست عالم، چون تو قلب عالمی

میبرد فیض از وجودت، ما سوا یا بن الحسن

بر خلائق جمله شاها، تو امام و رهبری

چون گزیده آن خدایت پیشوا یا بن الحسن

هر کرا نبود ولای تو، بیزدان کافر است،

چونکه باشد مغز ایمان این ولایا بن الحسن

مظهر اوصاف نیک و مصدر حسن و کمال

منبع علم و حکم، بحر سخا یا بن الحسن

مصلح عالم، پناه شیعه و کُهِف الحسین

ملجاء و هم مستغاث و هم رجاء یا بن الحسن

دادخواه بینوایان و پناه یکسان

دستگیر مستمندان از وفا یا بن الحسن

میدهد خلاق عالم خلق را از یمن تو
 نعمت وهم روزی مقسوم را یا بن الحسن
 شیعیان اندر پناهت از بلا یا رسته‌اند
 چون توئی، فلك نجات و رهنمایا بن الحسن
 از سر اخلاص هر کس دامن پاکت بگیرد
 میرهد حتماً ز گرداب بلا یا بن الحسن
 شام هجران کشت ما را ای امام منتظر
 منتظر تا کی بماند دیده‌ها یا بن الحسن
 روز عالم تیره شد ای مظهر انوار حق
 پرتوی افکن، بر این دنیای مایا بن الحسن
 در تنعم خرب شیطان، کامیاب و مقتدر
 اهل حق بنگر بکنج انزوا یا بن الحسن
 دوستان بنگر چسان مرعوب دشمن گشته‌اند
 یا به تبعیدند و زندان یا خفا یا بن الحسن
 العجل ای شهریار عالم و اسلامیان
 تیغ حق برگیر کف، بکشالوایا بن الحسن
 خیز از غیبت بیا و نهضت عظمی فکن
 با قیامت کن قیامت را بیا یا بن الحسن
 کاخ ظلم و ظالم از بنیاد و بن ویران نما
 بارگاه عدل خود را نه بنا یا بن الحسن
 خیز و با انی انالحق انقلاب ایجاد کن
 تا که باطل رخت بندد ز آن ندایا بن الحسن

اینخوش آن روزی که این دنیای پر آشوب را
 با ظهور خود کنی صلح و صفایا بن الحسن
 هر که دید آن قامت و حسن جمالت لحظه ای
 تا ابد شه عاشق آنمه لقا یا بن الحسن
 عمر ما طی شد بهجرات شها رحمی نما
 بی تو تا کی بگذرد صبح و مسا یا بن الحسن
 خونشدا ز هجر و فراق قلب ای مولای ما
 تا به کی باشیم در شور و نوا یا بن الحسن
 تا بکی این ناله ها از قلب های داغدار
 تا بچند این عقده و درد و بکا یا بن الحسن
 درد ما را نیست چاره ای طیب دردها
 با نگاهی درد ما را کن ، دوا یا بن الحسن
 گاه گاهی برگدایانت گذر کن از کرم
 جان ما بر مقدمت بادا ، فدا یا بن الحسن
 من چسان و صفت بگویم چون خدای ذوالجلال
 داده بر تو رفعت و عز ، و بقا یا بن الحسن
 شهر یارا بر درت (کاظم) فتاده چون سگی
 لطف کن اورا کند دائم دعا یا بن الحسن

سرود مهدی (عج)

ای مهدی موعود ما ، ای حجت معبود ما
ای مقصد و مقصود ما ، ای سایه ممدود ما
مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
ای محرم اسرار ما ، ای رهبر و سردار ما
ای دلبر و دلدار ما ، ای غایب از انظار ما
مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
آن حجت یزدان توئی ، هم حافظ قرآن توئی
هم محور امکان توئی ، هم شاه و هم سلطان توئی
مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
بر جان ما جانان توئی ، در قلب ما پنهان توئی
بر دردمادرمان توئی ، ما بنده و سلطان توئی
مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
عشقت بود در جسم و جان ، مهرت بود در دل نهان
نامت بود در زبان ، کویت بود ما را مکان
مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
ای جان ما ، جانان ما ، ای خسر و خوبان ما
ای رهبر و سلطان ما ، ای مطلع تابان ما
مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
ای ملجاء بیچارگان ، ای حامی آوارگان
ای دلبر و دلدادگان ، ای هادی گم گشتگان
مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما

سرگشته کوی توایم ، آشفته موی توایم
 دیوانه روی توایم ، پروانه بوی توایم
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالارما
 خیل غلامان توایم ، جمع گدایان توایم
 جمله پریشان توایم ، باز آ بقربان توایم
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالارما
 ایجان فدای تو ، و آن نرگس جادوی تو
 و آن طاق دوا بروی تو ، و آن خال مشکین بوی تو
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالارما
 آن جلوه اعلائی تو ، و آن طلعت زیبای تو
 و آن قامت رعنائی تو ، و آن نام دل آرای تو
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالارما
 ما عاشق جانانهایم ، از عشق تو دیوانهایم
 بر حسن تو پروانه‌هایم ، وز غیر تو بیگانه‌هایم
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالارما
 درس بود سودای تو ، بر جان بود آوای تو
 درد دل بود مأوای تو ، بر دیده جای پای تو
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالارما
 حیف است بی تو گلستان ، هیچ است بی تو بوستان
 ای منظر ت بر دوستان ، هم گلستان هم بوستان
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالارما

دل هر کجا جوید ترا ، از هر گلی بوید ترا
 در خواب اگر بیند ترا ، اسرار خود گوید ترا
 مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
 ای مهر و ماه شیعیان ، وی عز و جاه شیعیان
 پشت و پناه شیعیان ، سلطان و شاه شیعیان
 مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
 درد لفتاده عقده ها ، خون میرود از دیده ها
 بنگر بر این شوریده ها ، ای نور چشم دیده ها
 مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
 توجان جانانی شها ، توشمس تابانی شها
 تو ماه خوبانی شها ، تو بحر احسانی شها
 مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
 جانها فدای نام تو ، و آن چهره گلنار تو
 و آن منظر و اندام تو ، و آن شوکت و اعلام تو
 مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
 عشقت شرر بر جان زده ، آتش بقلب و جان زده
 بر این دل حرمان زده ، سوزی شب هجران زده
 مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما
 ای شاه بی همتای ما ، ای رهبر والای ما
 ای منطق گویای ما ، وی مونس شبهای ما
 مولای ما ، آقای ما ، ای سرور و سالار ما

تاکی رخت پنهان بود، پنهان رخ تابان بود
 تاکی شب هجران بود، وین دیده ها گریان بود
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالارما
 باز آ که غیبت دور شد، قرآن تو مهجور شد
 دشمن بخود مغرور شد ، ظلمتکده معمور شد
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالار ما
 بر خیز و خود غوغا فکن ، شورش بر این دنیا فکن
 و آن نهضت عظمی فکن ، آتش بر این اعدا فکن
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالار ما
 باز آ و دلها شاد کن ، مارا زغم آزاد کن
 ظلم و ستم برباد کن ، دنیا ز نو آباد کن
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالار ما
 ای صاحب فتح قریب ، عشاق تو گشته غریب
 تاکی شها صبر و شکیب ، مهجوری و جور رقیب
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالار ما
 ای صاحب امر خدا ، بنگر بشرع مصطفی
 متروک شد اندر خفا ، مانده تظاهر با ریا
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالار ما
 گم گشتگان رهنما ، گرگان ولی چوپان نما
 دیدند هر ظلمی روا ، بر شرع جدت از جفا
 مولای ما ، آقای ما ، ایسرورو سالار ما

(۱) منظور زمان طاغوت است

الغوٹ ای میرهدا ، عجل ایا صاحب لوا
ایحاکم ملک خدا ، وی نور چشم مصطفی
مولای ما ، آقای ما ، ایسروروسالارما
(کاظم) سگک این آستان، دارد بدل دردی نھان
ایخواجہ کل جهان، لطفی کن اورا الامان
مولای ما ، آقای ما ، ایسروروسالارما

«ریا حجة بن الحسن المهدی (ع)»

بمن شکسته ساقی، قدحی توکن عنایت
زمنی خلوص و وحدت، که گرفته ام بغایت
بعلاج درد پنهان ، نتوان دوا گرفتن
مگر آنکه ساغر تو، دھدم زنو درایت
نه طیب راز داند، نه که دل قرار دارد
نه کسم بسوی دلبر ، زکرم کند هدایت
چکنم، کجا برم سر، بکدام در کنم رو
زفراق روی جانان، بیچه کس کنم شکایت
همه شب سرشک خونم، زدودیده میفشانم
نه دگر بصبر تابی ، بود و بتن رضایت
زمن ای نسیم قدسی، زکرم رھی گذرکن
که زھجر دوست با تو، همه سرکنم حکایت

به نگار گو که جانا ، بنگر بسوی دلها
که ز هجر تست خونین ، دل جملگی فدایت
به حجاب غیب تاکی ، رخ انورت بماند
که به عاشقان کویت ، نبود ز کس حمایت
تو نقاب رخ بر افکن ، بجهانیان نظر کن
همه ظلمت و تباهی ، همه پستی و جنایت
تو بز نواى الحق بصلاى روح پرور
که فتد جهان به حیرت ز صدای جانفزایت
تو نگار بزم جانی ، تو امام عاشقانی
ز تو رازهای جانان ، برسد به بی نهایت
تو جمال عالمی بس ، ز تو عالمست روشن
چو تو در میان نباشی ، نه شب است و روز و آیت
بتو کل آفرینش سبب و دوام دارد
بجزت بکون امکان ، نسپرده حق ولایت
ز تو مصطفی مکرر ز درر معانی آورد
به امامت تو دائم ، به بشارت و کنایت
بدعای ندبه و صفت شده ماورای فکرت
زیبان وحی باشد ، همه از سوی خدایت
چو تو قائمی بعالم به تو قائمست عالم
بقیام تست قائم ، همه عالم از بدایت
چه خجسته باشد آن روز که تو شهریار عالم
بقیام حق بر آئی ، بظهور حق نمایت

چه خوشست نزد یاران، که تو پادشاه خوبان
همه امر شرع گیری، بدودست با کفایت
سحرم سروش غیبی، بنمود راز پنهان
که بصبر باش جانا، برسی بمدعایت
به امید آنکه شاید ز تو افتدش نگاهی
چوسگان نهاده (کاظم) سر خود بنخاکپایت

«یا حجة بن الحسن العسکری ع»

ای پرتو جمالت، ذوق قلوب یاران
وی طلعت جمیلت، شوق امیدواران
دنیا و این جمالش، بی تو ثمر ندارد
نی گلشن و گلستان، نی طرف جویباران
شمس و قمر ندارد، بی روی تو فروغی
ای شمس حق بر آور، رخسار نورباران
گلزار بی جمالت، حسنی بدل نبخشد
ای حسن دل نشینت، مفهوم لاله زاران
بر عاشقان تزیید بی تو بصرن بستان
هر لاله زخم کاریست، بر قلب هوشیاران
مردم بسیر گلشن خرم دلند ولیکن
عشاق بی جمالت، مغموم در بهاران

برقع زرخ برافکن بنما جمال تابان
 تا درد و غم زدائی از قلب ما هزاران
 باز آ که شام هجران آتش بجان و دل زد
 کز سوز آن بسوزد هستی دوستداران
 مارا گذشت این عمر افسوس در فراق
 یکاش در حضورت بودیم روزگاران
 تا چند در فراق خوناب دل بدامن
 صبح و مسا بریزد از چشم اشکباران
 باد صبا سلامی ، از جمع عاشقانش
 از لطف عرضه فرما بر شاه غمگساران
 پس عرض کن که شاهها بنگر که در فراق
 مردند عاشقانت ، ایشاه گلگذاران
 از اجتماع حاضر خونشد دل محبان
 ای مظهر عدالت بین جمع حق گزاران
 آن تیغ حق بر آور ای مصلح یگانه
 تا بیش از این نیاید دنیای نابکاران
 دشمن غلو بیحد بنموده در جسارت
 باز آ و انتقامت بستان ، ز خدعه کاران
 هجران و غم خدایا بگست صبر مارا
 تاکی به انتظارش باشیم جانسپاران
 از ظلمت و تباهی پرشد جهان الهی
 بفرست صاحب الامر ، سلطان شهسواران

موج فساد یا رب بنموده رو زهرسو
دربدعت و ضلالت باشد زمامداران^۲
ایخالق توانا ، مارا نصیب گردان
باشیم درظهورش از خیل جان نثاران
(کاظم)، چو سگک بکویت افتاده با تذلل
لطفی براو خدارا ایشاه شهریاران

یا بن الحسن ، امام زمان (ع)

درد مارا بجز از لطف تو درمائی نیست
هجر مارا ، بجز از وصل تو پایانی نیست
هرکسی بهر خود ایشاه پناهی جسته
بهر ما ، جز در تو درگه سلطانی نیست
جلوه شمس و قمر گرچه بزرگست ولی
همچو رخسار دل انگیز تو نورانی نیست
گرچه دل میبرد این طلعت گلزار و چمن
لیک بیروی تو مارا گل و بستانی نیست
دولت و جاه جهانی بی تو چه ارزش دارد
منصب بندگیت ، کم ز سلیمانی نیست

(۱ و ۲) منظور زمان طاغوتست .

جان زهجر تو بلب آمده ایشاه بیا
 بخدا جز تو بما سرور و جانانی نیست
 خلق را شکوه زاوضاع زمانست ولی
 نزد ما سخت تر از محنت هجرانی نیست
 جان قربان تو ای یوسف اسلام بیا
 که همانند تو آن یوسف کنعانی نیست
 مرد حق از دل و جان عاشق و شیدای تو شد
 در خم طره تو کیست که زندانی نیست
 وضع ما جز بظهور تو نگیرد سامان
 تا نیائی بمحبان سر و سامانی نیست
 یرده برگیر ز رخ ای سحر منتظران
 که جهان بی توشها جز شب ظلمانی نیست
 اجتماعیت پراز منکر و آشوب و نفاق^۱
 چاره جز صبر در این ورطه طوفانی نیست
 در فراق رخت ای حسن گلستان وجود
 لحظه ای نیست که مارا غم و افغانی نیست
 پر تو حسن تو بر این دل خونین و غمین
 آتشی زد که از او اخگر سوزانی نیست
 اینخوش آنروز که باز آئی و ببینیم دمی
 روزگاری که در آن عقده حرمانی نیست

(۱) منظور زمان طاغوت است .

دل. بامید کرم گشته بدرگاه مقیم
مگر امروز شها جمعه و مهمانی نیست
رخ متاب از سوی ما ایشه اقلیم عطا
طرد جمع فقرا رسم همایونی نیست
دست گیر از فقرا ای کرمت شهره دهر
برضعیفان بجزت درگه احسانی نیست
گر همه بار بیایند بجز جمع فقیر
خود بگو دورتر از شیوه رحمانی نیست
سوختم گرچه زعشق تو دلی میسازم
چکنم راه دگر برغم طولانی نیست
(کاظم) عمریست دراین درگه گشته مقیم
حاجت کلب تو جز خلعت دربانی نیست

یا مولای یا صاحب الزمان (ع)

شاهنشده دین ، خسرو خوبان توئی تو
فرمانده کل ، حافظ قرآن توئی تو
دریای خرد ، بحر حکم ، منبع احسان
گنجینه علم و ، شه عرفان توئی تو
آن کس که جهان هست همه تابع امرش
منصوص حق و حاکم یزدان توئی تو

آنشاه کز او ، سیر فلک ، نظم طبیعت
 برجا و منظم بود ، اینسان توئی تو
 آن مطلع تابان ، که شب و روز به افغان
 عشاق جمالش ، بود حیران توئی تو
 آن آتش عشقی که در افتاد بدلها
 و زشعله او سوخت ، تن و جان توئی تو
 شاهی که نموده است و را حضرت منان
 بر کل بشر ، حجت و برهان توئی تو
 بر دفتر ایجاد و بسر لوحه هستی
 فردی که بود اول و پایان توئی تو
 آن نور فروزان که رسد شمس و قمر را
 از غیب جهان ، مبداء پنهان توئی تو
 فانی بود این جلوه گلزار سراپا
 بر اهل یقین ، گلشن و بوستان توئی تو
 ارباب بصیرت چه کند خلد و جنان را
 زیرا بحق آن ، روضه رضوان توئی تو
 از هجر تو شاها ، دل ما غرق به خونست
 لطفی که ، زداینده هجران توئی تو
 اندر ره عشق تو سر و جان بنهادیم
 باز آ که بما ، رهبر و سلطان توئی تو
 عمریست در این کوی تو با درد و امیدیم
 شاها کرمی ، منبع احسان توئی تو

دنیا شده پر از ظلم و جور و تباہی
 زین ورطه، ره امن و نمایان توئی تو
 غرقاب جهالت شده دنیای کنونی
 ناجی جهان، ازیم طغیان توئی تو
 باز آ بیان، ده سروسامان خدا را
 سامان جهان، مرکز ایمان توئی تو
 مرهم بنه ای شاه جهان بردل شیعه
 با تیغ حقت، قاتل عدوان توئی تو
 در روز جزا چشم همه سوی تو باشد
 زیرا که شها، شافع عصیان توئی تو
 (کاظم) چو سگی چشم عنایت به تو دارد
 او مور ضعیف است و سلیمان توئی تو

«منظره رو یائی از تشریف مائی امام زمان (ع)»

ایشاه ما، بیزم گدایان خوش آمدی
 از بهر پرسش دل یاران، خوش آمدی
 جان بی تو، در کشاکش هجران غریق بود
 ای کشتی نجات غریقان، خوش آمدی
 دانی تو خود، که نیست علاجی بدردما
 بهر عیادت، ای شه خوبان، خوش آمدی

قدری تأمل ای شه والامقام ما
 برمقدم تو هدیه شود جان، خوش آمدی
 حیف است اگر قدم بنهی بر بساط خاک
 آن پای نه بیچشم حقیران، خوش آمدی
 اسلام بی معین شده بود ای پناه حق
 وی محیی شریعت و قرآن، خوش آمدی
 ظالم غلو کرده و عصیان همی نمود
 ای مستغاث آه ضعیفان، خوش آمدی
 عدل از میان خلق رخت بسته بود
 ای مظهر عدالت یزدان خوش آمدی
 دشمن جسور گشته و بر کین همی فزود
 ای سرنگون کننده عدوان خوش آمدی
 این مسند و سریر عدالت از آن تست
 بگشا لوا بتخت سلیمان خوش آمدی
 گوئی که شام تیره هجران سحر نداشت
 ای صبح جانفزای درخشان خوش آمدی
 بگشای لب بخطبه و قرآن که جان دهیم
 از شوق آن بلاغت و عنوان خوش آمدی
 بنما تکلمی و تبسم که روح را
 آید سرور و وجد فراوان خوش آمدی
 برگیر از جمال مقدس نقاب را
 گردد جهان ز حسن تو حیران خوش آمدی

دریای علم و بحر خروشان حکمتی
بنمای معضلات نمایان خوش آمدی
از عالمان بیعمل و رهنان دین
خود انتقام گیر، ای شه ایمان خوش آمدی
جدت حسین شهید شد اندرکنار آب
ای منتقم، بخون شهیدان خوش آمدی
وز رهبران بی خبر و دست اجنبی
بگسلید چپاول و عصیان خوش آمدی
یارب شود بخواب حقیقت شود قرین
برمحضرش بیان کنم این سان خوش آمدی
(کاظم) چوسگ بکوی تو مسکن گزیده است
لطفی براو که هست پریشان خوش آمدی

«ریا حجة بن الحسن العسکری»

شهریارا نگهی، از کرمت جانب ما کن
وز نگاهت همه درد نهان را ، تودواکن
گر به ما نیست لیاقت تو بزرگی و کریمی
گذری هم بعنایت تو به سوی فقرا کن
بفراق تو دگر نیست به ما صبر و تحمل
خود بیا چاره این عقده وین شور و نواکن

تا به کی نالهٔ مظلوم بسوزد دل ما را
 خودیا جان وی از دست ستمکار رها کن
 تا به چند از غمت ایشاه بسوزیم و بسازیم
 رحمی آخر تو بما از کرم و لطف و عطا کن
 کاخ رعب آور ظالم تو ز بنیاد بر افکن
 وز پیش بارگه عدل الهی تو بنا کن
 سرنگون ساز همه پرچم و اقوام و ملل را
 بیرق وحدت اسلام بعالم تو لوا کن
 حق و باطل بهم آمیخت تو ای صاحب حق
 خودیا حق خود از باطل مر موزسوا کن^۱
 نبود امر بمعروف و نه هم نهی زمنکر
 خیز و اجرا همه احکام تو بیچون و چرا کن^۲
 شد بنا مرد همه مرد اسیر و دستگیر
 اینکه تو شیر حقی قامت مردانه بپا کن^۳
 خیز و بر چین تو این و بدعت و انواع حکومت
 بفرامین الهی همه خلق صدا کن
 مظهر قهر الهی توئی ای پور علی
 خیز با تیغ حقت عمر عدو را بفنا کن
 ظلمت و کفر بدبین روی جهان را بگرفت
 پر توی افکن و روشن تو همه ارض و سما کن

(۳ و ۲ و ۱) منظور زمان طاغوت است.

جنگ و آشوب بود، فتنه و طغیان همه جا
خود بی‌صحنه گیتی همه در صلح و صفا کن
طعنه دشمن و هجران تو و عقده ایام
سوخت ما را و بیا رحم بجمع ضعفا کن
حسرت وصل بدل ماند و بمردیم خدا را
دمی آن طلعت زیبا تو بظاهر زخفا کن
این بود جمعه و ما هم به درت آمده ایم
میهمانیم شها، رحم بر این جمع گدا کن
گر برائی در دیگر شناسیم و نداریم
بر حق مادرت امروز بما لطف و سخا کن
اشکباریم همه در غمت ایشاه کریم
با نگاهی دل بشکسته ما را تو رضا کن
(کاظم) افتاده بدرگاه تو چون کلب زبون
حاجت وی ز سر لطف و عنایت تو روا کن

یا بن الحسن امام زمان (ع)

بردت جمله گناهکار الاء آمده ایم
روز جمعه است به مهمانی شاه آمده ایم
بر این شاه مجازی نبود حاجت ما
بر تو سلطان حقیقی به پناه آمده ایم

درد ما را نبود جز کرمت هیچ علاج
شهریارا نگهی با غم و آه آمده ایم
در دیگر نبود مرجع و هم مقصد ما
کرمی کن که همه غرق گناه آمده ایم
وصف رخسار تو بسیار شنیدیم شها
وزیبی دیدن آن طلعت ماه آمده ایم
رسم اجداد تو ایشاه کرم بود و عطا
با امیدی به درای صاحب جاه آمده ایم
گوشه چشم تو اکسیر کند خاک سیاه
ما به امید همان طرفه نگاه آمده ایم
کرمت شهره آفاق شد ایشاه کریم
ماهم از فرط تعب این همه راه آمده ایم
شهریارا منکر جرم و خطا از کرمت
واضح این است که ما نامه سیاه آمده ایم
حاش لله که برانی تو زدر جمع فقیر
که در آن گلشن عشقت چو گیاه آمده ایم
(کاظم) روسیه و کلب گنهگار شها
گشته از کرده پشیمان به گواه آمده ایم

«یا صاحب‌العصر و الزمان (ع)»

مدام مسکن ما خاک راه کوی تو باشد
بسر همیشه خیال وصال روی تو باشد
به نکه‌تی که صبا بر مشام جان آرد
یقین ز طره مشکین، شمیم بوی تو باشد
کمند عشق برد همچو برده سلسله بند
برشته‌ای که طنابش ز تار موی تو باشد
امید وصل چنان گشته نقشبند خیال
که دیده در همه منظر به جستجوی تو باشد
پیای صحبت اغیار دل چه بنشیند
حلاوت است در آنجا که گفتگوی تو باشد
در اشتیاق جمالت گشوده دل پروبال
بهر کجا که رود در هوای سوی تو باشد
هر آنکه درك حضورت نمود و کرد زیارت
مدام مفتخر از فیض آبروی تو باشد
گرفت ساغری هر کس شها ز بادۀ عشقت
همیشه سر خوش و مست از می سبوی تو باشد
ز درگه کرمت نا امید نتوان رفت
که مهر و لطف و عطف و ز خلق و خوی تو باشد

بسوخت (کاظم) بیچاره در فراق جمالت
بسوی او نگهی کن، در آرزوی، تو باشد

یا صاحب الزمان (ع)

کجائی ای که بما سروری و سلطانی
وصی بر حق وهم وارث امامانی
بخضر آب بقا داده‌ای بعیسی دم
چه حشمتی بسلیمان که خود سلیمانی
چو قائمی بوجود تو قائمست جهان
چرا که محور هستی و قلب امکانی
چه طلعتی بجهان جز جمال دلجویت
بحسن حسن تو مظهر بود، که شاه خوبانی
هزار یوسف کنعان بخدمتت چو غلام
بلی تو یوسف زهرا وهم عزیز قرآنی
مدام دل بقفس می‌طپد ز شوق وصال
بیا شها که فراق تو گشت طولانی
قدوم رنجه نما گاهی از سر لطف
ببزم سوختگانت که میر احسانی
بدردهای نهان نیست چاره دیگر
مگر بیک نگهت ای طیب روحانی

چو آفتاب از آن ابر غیب طالع شو
 که گشت روز جهان بس سیاه و ظلمانی
 بیا و خود زکرامت بحال ما بنگر
 که جز تو وانشود عقده‌های پنهانی
 ز خاک کوی مقدس بگو کجا برویم
 که کس دوا نکند درد ما تو خود دانی
 توجهی ز عنایت به حال (کاظم) کن
 که خود کریمی و هم زاده کریمانی

یا حجة بن الحسن العسكري (ع)

ای که تو قائد و هم شمس هدائی مارا
 سرور و رهبر آن راه خدائی مارا
 منصب عز و ولایت بتو بخشیده خدا
 صاحب الامری و هم راهنمائی مارا
 نعمت حب تو هم زیور جانست و قلوب
 شکر لله که بود طرفه عطائی مارا
 این جهان جمله تماشا که حسن است ولی
 بیرخت نیست ز دل عقده گشائی مارا
 جان بجان است ز هجران و فراق نگهی
 جز وصال بخدا نیست دوائی مارا

طی شد این عمر درینا همه درسوز و گداز
 روز و شب هست همه آه و نوائی مارا
 دل در این سینه بسوزدهمه از شوق وصال
 چه شود گر ز کرم غصه زدائی مارا
 چون کسی نیست انیس غم و اسر از درون
 دل بیادت بکند نغمه سرائی مارا
 قلب خون گشته از این عصر تباهی بخدا
 جز حضورت نبود هیچ رهائی مارا
 شهر یارا نگهی از سر احسان و کرم
 طاقتی نیست بر این هجر و جدائی مارا
 سزد از فخر فروشیم بشاهان جهان
 که تو سلطان وهم مهر لقائی مارا
 شاه بر این سگ عاصی بکرامت نگر نیست
 گفت (کاظم) که بیا عبد سرائی مارا

«یا صاحب الزمان ادر کنی»

در وادی طلب بهر طرفی ما دویده ایم
 یا بن الحسن و لیک ، جمالت ندیده ایم

(۱) منظور عصر طاغوت است.

بر ما اگر نمیگذری ، هم بر آئی تست
لیکن عنایتی که ز هجرت خمیده ایم
رحمی که در فراق جمالت بروز و شب
پروانه و ش ز شعله هجران چشیده ایم
خونست قلب بسکه در ایام زندگی
زخم زبان و طعنه دونان شنیده ایم
در شام جان گداز فراق تو همچو شمع
اشک نهان ز دیده بدامن چکیده ایم
در اشتیاق دیدن رخسار دار با
مجنون صفت بکوی تو مسکن گزیده ایم
از آنکه نیست بی تو طراوت بروزگار
با قلب خون بگوشه عزلت خزیده ایم
بالله که نیست بی تو حلاوت به گفت و گو
از آن زغیر رشته الفت بریده ایم
افسوس عمر طی شده بی درک محضرت
بینیم کی ، که خدمت حضرت رسیده ایم
(کاظم) سگ غلام تو باشد عنایتی
بنما که ما به بستر غم آرمیده ایم

یا صاحب الزمان (ع)

ای آنکه مظهر آمده شاهها مثال تو
مرآت حقنما به حقیقت ، جمال تو
عقل و خرد ز وصف صفات تو قاصر است
از قدرت خرد بود افزون کمال تو
گردون به این بزرگی و حشمت بدرگهت
یکذره ایست ز آنهمه جاه و جلال تو
سرچشمه علومی و گنجینه خرد
دریائی از حکم بود امر و مقال تو
سلطان جود ، بحر کرم ، منبع عطا
باشد بشأن رفعت و خلق و خصال تو
دلهای عاشقان ببرد در مسیر عشق
آن جذبه و کشاکش شوق وصال تو
ایخوش بحال عاشق مفتون که ز قطره‌ای
خورد از می محبت و آب زلال تو
هم برگدای بی سر و پا را که لقمه‌ای
آمد زخوان مرحمت بی زوال تو
شاه‌اعنایتی به (کاظم) عاصی که در جهان
دارد بس همیشه و هر جا، خیال تو

دیر یست افتاده چو سگ اندر آستان
سوزد همی ز عشق وصال و ملال تو

«ریا حجة بن الحسن العسکری»

تا کی بفراقت دل و جان زار بنالد
وز هجر و غم ای زاده ابرار بنالد
هر جا برود روی دل انگیز نه بیند
وامانده شود مست و دلفکار بنالد
بیروی تو حسنی ز جهان باز نیابد
مغموم سر اندر گل و گلزار بنالد
دل داده ز کف از غم و ز جور رقیبان
مجنون صفت از هجر تو دلدار بنالد
مبهوت و پیریشان همه دیر و خرابات
با عشق تو ای محرم اسرار بنالد
واندر خم آن طره مشکین و دل انگیز
در دام، چو مرغان گرفتار بنالد
یا شام و سحر در بر آن خالق سبحان
از هجر و غم این قلب گنهکار بنالد
ای طاقت جان روح روان گو، ز فراق
تا کی دل خون با تن بیمار بنالد

شاهان منکر جرم و خطا از سر لطف

مگذار دگر بی تو در این دار بنالد

عمریست به درگاه تو (کاظم) کند عوعو

یک لقمه بر او افکن و مگذار بنالد

نام مهدی (ع)

یارب از حکمت چه باشد با حلاوت نام مهدی

هم چه زیبا، با طراوت چهره گلفام مهدی

و چه حسن است و ملاحظت بر جمال دلربایش

عاشقانرا جمله دل افتاده اندر دام مهدی

هر که در عمرش گرفت از حب و عشقش ساغری

مست و مدهوش او افتاده تا ابد از جام مهدی

بالله او را گر به بیند کس، بعمرش لحظه‌ای

بیقرار و منتظر باشد، ندارد صبر جز آرام مهدی

پیش ارباب خرد، دنیا سرابی بیش نیست

حشمت و شوکت بود مختص آن اعلام مهدی

اینخوشا بر حال آن آزاده مرد با خلوصی

بوسه زد بر مقدم و شد همقدم با گام مهدی

بارها عمر رفت و قد خمید و صبر بر پایان رسید

کی جهان را آخر آید نوبت ایام مهدی

کی عیان آید جمالش از نهان چون شمس تابان
تا جهان در سایه قرآن شود بر کام مهدی
کی زند بانگ انالحق شهر یار کون و امکان
تا شود مستکبرین از خوف وحشت رام مهدی
(کاظم) این ژولیده سگ، باشد سر کوی وصالش
دائماً در انتظار آن صلاهی عام مهدی

یا حجة بن الحسن العسکری (ع)

بدل عشق تو ای شاهنشاه کون و مکان دارم
بسر شور تو ای سالار و شاه انس و جان دارم
هزاران قلب بشکسته بود اندر خم زلفت
من آشفته هم شاهها بکوی تو مکان دارم
اگر میدیدمت در خواب رخسارت همی گفتم
هزاران درد دل کز مدت هجران نهان دارم
چنان بر بوده از کف عشق تو صبر و شکیبانی
که دیگر بر شب هجران، نه صبر و نه توان دارم
نجستم شهر یارا از طیبیان چاره دردم
کنون با حالت زاری سر اندر آستان دارم
اگر خواهی جوابم کن و گر خواهی عطایم کن
که من بردر گهت شاهها، نشینم تا که جان دارم

گنهكارم اگرچه، ليك مملوك توأم شاهها
 قبولم كن سیه رویم، ولی مهرت بجان دارم
 نخواهند از گدا چیزی تو صاحب جاه و من مفلس
 عطائی کن ز احسانت که استحقاق آن دارم
 گواه از من بخواهی گر بود این قلب خونینم
 دگر بر چهره زردم، دو چشم خونفشان دارم
 بسر شوق و خیال تو، بدل عشق وصال تو
 بلب شور و مقال تو، بکویت آشیان دارم
 تو شاه فضل و احسانی، تو فرزند کریمانی
 منم مهمان تو شاهها، چو تو من میزبان دارم
 مکن مأیوس و نومیدم منه مطر و دو منخولم
 که من بر حضرتت شاهها، امید یکران دارم
 فقیری بر در سلطان، رود گر از پی احسان
 کجا مأیوس برگردد، امید همچنان دارم
 قسم بر حسن دلجویت بر خسار دلانگیزت
 که من عشق ترا بر جان بعمری جاودان دارم
 جمال و حسن عالم چون توئی و ز دیده پنهانی
 کجا بیروی تو دیگر، هوای گلستان دارم
 تو شاه جمع خوبانی، به کی از دیده پنهانی
 بیا در انتظار تو، دو چشم دیده بان دارم
 شها جهال امت بین و دست اجنبی بنکر
 از این غصه دلی پر خون، غم و آه و فغان دارم

جسارت بین که دشمن میکند انکار قرآنت^۲
 از ایشان بر جگر بنگر که زخم جان ستان دارم
 به اسلام عزیزت بین چه بدعتها که بر بستند^۳
 تو خود ناظر بر آنی من کدامین را بیان دارم
 عدالت از جهان رفت و بجایش کفر و الحاد است
 تو خود آگه بوضعی چون بیانش را چسان دارم
 ترا قلب مقدس، خون بود از غصه اسلام
 فدای قلب پاک تو، چه شاهی مهربان دارم
 خدای مهربانت، وعده داد اندر کتاب حق:
 که من شرع محمد را، مصون از دشمنان دارم
 بدست مصلحتی آخر، ستانم داد مظلومان
 قلوب مؤمنان را، عاقبت من شادمان دارم
 بدستش کفر و ظلم و خدعه و بدعت بر اندازم
 به تیغش صفحه عالم، بری از مشرکان دارم
 در آرم جمله عالم، بزیر سلطه اش یکسر
 به او عدل حقیقی را، به دنیا سایبان دارم
 به او زیر و زبر سازم بساط و کاخ ظالم را
 به مردم غیبت کبرای او را امتحان دارم

(۳ و ۲ و ۱) منظور عصر طاغوت است.

اگر در وقت جان دادن تو آئی بر سرم شاها
 بشوق روی تو جان را بمقدم ارمغان دارم
 بهشتم گر به بخشد از کرامت ایند منان
 مگو بیروی تو هرگز سر خلد و جنان دارم
 بفر دای قیامت، شهر یارا در صف محشر
 کرم کن بر شفاعت، چون گناهی بس گران دارم
 سگ اصحاب کهم (کاظم) گر چه گنه کارم
 مبین این جرم و تقصیرم، ثنایت بر زبان دارم

یا بن الحسن (ع)، امام زمان (ع)

شاه من بر در تو بهر نیاز آمده‌ام
 خوندل اشکم و با سوز و گداز آمده‌ام
 روسیاهم، اگر، ای صاحب احسان و کرم
 تو مبین جرم و گناهم که به آرز آمده‌ام
 شرمسارم اگر از کرده خود خشنودم
 که بدرگاه شه بنده نواز آمده‌ام
 ناامیدم مکن از لطف خود ایشاه کریم
 با امید کرمت راه دراز آمده‌ام
 ذره‌ام ذره که از ظلمت غم خیز فراق
 تا به اقلیم وصال به فراز آمده‌ایم

آن سگم من که پس از گمشدن و در بدری
 بر ولی نعمت خود بهر جواز آمده ام
 گر بخوانی و برانی ، نروم جای دگر
 درگهی نیست مرا باز ، که باز آمده ام
 هیچ منعم زگدا وقت عطا چیز نخواست
 توشهی بنده فقیرم ، به نواز آمده ام
 دردها بردلم آکنده و آمال بجان
 بر تو ای منبع اسرار به راز آمده ام
 شهریارا سگ تو «کاظم» شرمنده منم
 که بدرگاه تو بی نخوت و ناز آمده ام

یا حجة بن الحسن العسکری (ع)

سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
 جر آستان توأم در جهان پناهی نیست
 فقیر و مضطر و بیچاره ام بدرگه تو
 بلطف خویش نوازم ، که جز توشاهی نیست
 زشام تیره هجران دلم بجان آمد
 خدای را نکهی ، گر بوصل راهی نیست
 اگر ز راه عنایت ز حال دل پرسی
 بغیر چهره زردم بر او گواهی نیست

به لاله زار خیالت بگناه فکر و خیال
 بجز رجاء بدل خونشده گیاهی نیست
 شبی بخلوت دل بگذری اگر بینی
 انیس او بجز از اشک و سوز و آهی نیست
 اگر به گوشه چشمی نظر کنی به یقین
 مرا بهر دو جهان وحشت از تباهی نیست
 فدای خاک قدومت بیا که روز جهان
 چو شب بظلمت کفر است دادخواهی نیست
 فساد و فتنه بسی شایع است و رایج عصر^۱
 بخلق واهمه و خوف از الاهی نیست
 بیا که دشمن دون طرح نقشه های عجیب^۲
 کشد بدین حق و جز تو اش سپاهی نیست
 خوش آن زمان که نمائی جمال خویش عیان
 بجلوه های که از او هم بمهر و ماهی نیست
 زنی تو پر چم حق بر جهان و دولت حق
 بگستری بجهانی که جز مناهی نیست
 بزیر سایه عدلت بعشق و صلح و صفا
 بسر بریم بعصری که این نواهی نیست
 زخوان لطف خود ارقمه های بسک بخششی
 سگی که هست بسی خونجگر گناهی نیست

(۲۹۱) مراد عصر طاغوت است.

ویا که از کرمت یکدمی بر او گذری

اگر کنی به از این دیگر عز و جاهی نیست

بعمرو دولت مهدی تو (کاظم) از سر صدق

دعا نما که جز او شاه دلبخواهی نیست

یا بن الحسن (ع)، امام زمان (ع)

گذشت عمر من، ای حجت زمان بی تو

زده است عشق و صالت، شرر بجان بی تو

شب بی بخلوت دل باز آ و خود بنگر

سر شک ناب که جاریست در نهان بی تو

جمال و حسن تو باشد طراوت عالم

چگونه خوش بود این عمر در جهان بی تو

بحضرتت چه کنم شکوه از زمان فراق

که عقده هاست بدل زخم ستان بی تو

بهشت حسن ترا چون به دیده، دیده محالست

بروز حشر نهد، پای در جنان بی تو

مرا نصیحت واعظ چه سود می بخشد

که عشق تو بر دم عقل همچنان بی تو

عبث بود همه عیش و نوش ولذت دنیا

بحق حق نسزد، عمر جاودان بی تو

نگویمت ز عطفوت بیا بیالینم
 به بین چسان شده ام زار و ناتوان بی تو
 طبیب بهر مداوا چه کوششی دارد
 علاج کی شود این درد بی امان بی تو
 چه روزها و چه شبها در آرزوی وصال
 بگشته‌ام همه جا طرف، این و آن بی تو
 ولیک خسته و درمانده گشتم از همه جا
 نهاده‌ام چو سگان سر بر آستان بی تو
 بیا که وقت رحیلت و (کاظم) فالان
 روا مدار دهد جان بجان ستان بی تو

«ریا حجة بن الحسن المهدی (ع)»

صبح و شام سروشی بگوش جان آید
 غمین مباش که آخر شه زمان آید
 مریز اشک و منخور غم که لاجرم از غیب
 جمال حضرت او ناگهان عیان آید
 منال بلبل بیدل ز تندباد خزان
 که موسم گل و گلزار و گلستان آید
 بصبر باش تو ای بینوای درمانده
 که ملجاء فقرا شاه انس و جان آید

بگو بعاشق دلخون که این فراق و ملال
 به انتهای برسد یار مهربان آید
 مگو کجاست امام و پناه ما اکنون
 صداکن ازدل و بشکر که او چنان آید
 گمان مبر که زما غافلست حضرت او
 بخاطرش همه جا درد شیعیان آید
 اگر چه مهر جمالش نهان بود لیکن
 بهر کجا برود شاه هر مکان آید
 چو آفتاب جمالش بزیر ابر بود
 ولیک فیض از او هم چو آن، به آن آید
 حجاب دیده ما (کاظم) گناهاست
 و گرنه حضرت او کی زما نهان آید

یا بن الحسن (ع)، امام زمان (ع) جان فدای تو

ای آنکه هست شهر یاری عالم برای تو
 ملک دل و قلوب محبان سرای تو
 شمس و قمر ز پر تو رخسارت آیتی
 مرآت حق نمای حقیقت نمای تو
 حسنی که هست در همه عالم یقین بود
 یک جلوه از جمال رخ حقنمای تو

دریای علم و بحر کرم، منبع حکم
قلب جهان، نمونه ایمان ولای تو
جز تو دلیل حق نبود بر وجود حق
حق را بتو سپرده بحق آن خدای تو
بالله که نیست در همه عالم نظیر تو
هستند خلق هر کس و هر جاگدای تو
فیض از تو میرسد بهمه همچو آفتاب
روی زمین طفیلی و مهمانسرای تو
آیات و بینات دلیند و معترف
بر شاهی و امامت و فضل و ثنای تو
شها نه عاشقان بود بخم طرهات اسیر
مردان حق هست زدل مبتلای تو
عشقت چنان ربوده زدل صبر و اختیار
کز اشك خون نوشته برخ ماجرای تو
یا بن الحسن، امام زمان، جان فدای تو
با گوشه نگاه تو، اکسیر جان شود
ای جان فدای آن نظر کیمیای تو
دلها همه بسلسله افتاده میروند
در قافله بمقصد و شوق بقای تو
و آن جذبه و کشاکش تو جان همی برد
با اشتیاق ذره صفت در فضای تو

شوق وصال داده بدل بال جستجو
 پر گیرد و رود همه جا در هوای تو
 مهجوریت چنان زده بر دل شراره‌ای
 کز سوز آن بناله زند دم بنای تو
 در خواب اگر جمال تو بینم بحضرت
 گویم هر آنچه هست همه جان فدای تو
 ایشهریار عالم امکان خدای را
 باز آن که هست دیده عالم قفای تو
 شاهان اجتماع چه گویم بمنحضرت
 خونست قلب و صبر کنم بر رضای تو
 اینخوش دمی ظهور کنی تا که بنگریم
 آن قامت رسا و رخ دلربای تو
 يك لحظه‌ای تلاوت قرآن کنی که تا
 جانها شود ز حسن بلاغت فنای تو
 یا بن الحسن ، امام زمان ، جان فدای تو
 آن خطبه‌ها بخوانی و ما نیز بشنویم
 از جان و دل بشوق و شغف آن صدای تو
 بنیاد و ظلم و کاخ ستم را بر افکنی
 دنیا شود بسایه صلح و صفای تو
 شاهان مریض عشق تو هستیم عنایتی
 عمریست دیده دوختم بر دوی تو

(۱) منظور زمان طاغوت است.

طرد ارکنی ز درگهت ایصاحب کرم
آیا بود موافق جود و سخای تو
گر روسیاه و پرگنهم «کاظم» شها
لطفی که هست ورد زبانم دعای تو

«تفأل از قرآن»

در تفأل دیم این آیه ز قرآن آمد
تخت بلقیس چسان نزد سلیمان آمد
سرخوش از رحمت حق گشتم و مشعوف از آن
که مرا درد نهان بر سر درمان آمد
لیک در وعده حق نکته و رمز است دقیق
کز تفکر بدلم راز نمایان آمد
که برو چاره درد از در سلطان بجوی
آنکه اواز سوی حق حجت دوران آمد
چون سلیمان زمانست ترا حضرت او
درگهش ملجاء هر مضطر نالان آمد
هیچکس از در او باز نگردد مأیوس
کرمش مظهر آن رحمت یزدان آمد
شهریارا تو سلیمانی و من مور ضعیف
بنگر این مور چسان خوار و پیریشان آمد

هدیه‌ای نیست مرا لیک به آن محضر تو

شرمسار و خجل و غرق بعصیان آمد

بر حق مادرت ایشاه مکن نومیدم

به گدائی ز تو ای منبع احسان آمد

«کاظما» از در مولا نروی خوار و خجل

مژده بادا که ترا خلعت دربان آمد

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

جانب آن درگه سلطان رویم

مور صفت نزد سلیمان رویم

نزد شفیع به گناهان رویم

خیز که تا از پی درمان رویم

تا که به او ما همه مهمان رویم

خوندل از دیده چو باران رویم

ناله‌کنان از غم هجران رویم

بیرخ او کی به گلستان رویم

پیشکش با غم و افغان رویم

آی که با هم طرف آن رویم

خیز و بیا محضر جانان رویم

درگه او درگه جود و عطاست

غم مخور از روی سیاهت بیا

درد نهان را نبود چاره‌ای

جمعه بود بار عمومی بیا

گرچه دمی دیده جمالش ندید

آتش عشقش زده بر جان شرر

حسن جهان، هیچ ندارد اثر

او بود آخر شه و مولای ما

صبح امید از افق جان دمید

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

سرور ما ، قافله سالار ما	ایکه توئی رهبر و سردار ما
دلبر ما ، محرم اسرار ما	مونس ما ، طاقت و هم جان ما
منتظر این دیده خونبار ما	جان بلب آمد بودت تابه کی
گو چه کند این دل بیمار ما	عقده ما کس نزداید زدل
هجر تو سوزد تن تبار ما	راحت جان ، روح روان تا بچند
ای رخ تو گلشن و گلزار ما	بیرخ تو حسن ندارد جهان
ورد زبان گشته و گفتار ما	یاد تو ای مونس جان روز و شب
گو که گشاید گره از کار ما	گر نگشائی تو ز ما مشکلی
باز نیامد بعیان یار ما	عمر برفت از کف ما ایدریغ
تا مگر از لطف دهد بار ما	خیز که برگفته هاتف رویم

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

طلعت و هم جلوه اعلائی تو	ای بقدای تو و سیمای تو
گیسوی مشکین و فریبای تو	طاق دو ابروی تو و خال تو
نیست نظیر تو و همتای تو	وصف تر انطق و بیان الکن است
منطق حق منطق گویای تو	حجت آیات الهی توئی
در همه جا ناظر و بینای تو	قائم حقی تو و حقت بود
جمله جهان عاشق و شیدای تو	حسن نهان گر بنمائی شود
تا که شود نهضت عظمای تو	خیز و بیا بانگ انالحق بزنی
دیده ندید آن رخ زیبای تو	عمر بمهجوری و غم صرف شد

کاش که میداد اجل مهاتی
بوسه زدی بر قدم و پای تو
صبح شب جمعه شده بازهم
بانگ رسد بهر احبای تو

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

ایکه ترا آمده خالق و خصال
علت اصلی بوجود جهان
منطق گویای خرد گیج و مات
برتر از اندیشه بود وصف تو
حسن جهان بی تو ندارد فروغ
خوشر از آن محضر پاکت نیافت
قامت تو دم زقیامت زند
سوخت شها جان و دل عاشقان
کی سحری بر شب هجران رسد
غصه مخور و مژده هاتف شنو
مظهر اوصاف حق ذوالجلال
رهبر حق، غایت حسن و کمال
گشته از آن رتبه و عز و جلال
خالق تو کرده ترا بیمثال
خیز و فکن برقع بنما جمال
هر طرفی رفت و پیامد خیال
منظر تو صبر کند پایمال
این شب هجران تو وهم ملال
وین سر شوریده مارا وصال
هر سحری آید از او این مقال

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

رهبر ما، حافظ قرآن توئی
ماه ولایت گل باغ وجود
رهبر دین، حافظ دین، پیشوا
بهر کرم منبع علم و حکم
میر عدالت گهر پاک جان
علت غائی، سبب ما خالق
سرور ما، محور امکان توئی
حجت حق، مرکز ایمان توئی
میر امام، خسرو خوبان توئی
گنج خرد، مخزن عرفان توئی
محبی دین، مصلح دوران توئی
شمس هدا، منطق و برهان توئی

آنکه بود طلعت او بیمثال
درخم آن طره مشکین که هست
و آنکه زده این غم مهجوریش
آنکه بخواد همه جا هاتفش

حسن جهان، مطلع پنهان توئی
مسکن دل‌های پریشان توئی
بر دل و جان اخگر سوزان توئی
سوختگان را بدین عنوان توئی

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

مهر جمال تو نهان تا به کی
طعنه اغیار و غم دوریت
سوختن از هجر تو و بساختن
دیده بزه دوختن و ریختن
گوشه نشین گشتن و بر سر زدن
صبح و مسا یاد تو کردن بدل
از غم هجران تو این عاشقان
ایشه عالم زفراق رخت
ای گل گلزار امامت بیا
خیز و بیا عاشق شیدا منال

ظلمت جانسوز جهان تا به کی
خوندل از دست زمان تا به کی
با غمت ای مونس جان تا به کی
اشک غم‌ای روح روان تا به کی
بی تو بگو صبر و توان تا به کی
نام تو هم ورد زبان تا به کی
نالہ زنان جامه دران تا به کی
نالہ این پیر و جوان تا به کی
درغم تو آه و فغان تا به کی
جمعه شده، ناله زنان تا به کی

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

شام و سحر سوختم تا بچند
با غمت آواره جان گشتم
مست و پریشان همه جا بودم
عقده بدل راز نهان داشتم

دیده بره دوختم تا به چند
وز جگر افر و ختم تا به چند
با همه کس ساختم تا به چند
اشک غمت بیختم تا به چند

هر طرفی عاشق شیدا شدن
در شب یلدای فراق رخت
خوندل و غصه و راز درون
من به امید نظر لطف تو
چون سگ بیچاره سر کوی تو
هر شب جمعه با امید وصال

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

عشق تو آموختنم تا به چند
عمر ز کف باختنم تا به چند
بهر تو اندوختنم تا به چند
وز تو نیانداختنم تا به چند
خاک بسر ریختنم تا به چند
هر طرفی، تاختنم تا به چند

شمس رخت چند بود در حجاب
خیز و نگر ظلمت کفر و فساد^۱
مانده بفکرت چه کند بینوا^۲
دین تو بس بیکس و مهجور شد^۳
ظالم دون خیره و خود سر شده^۴
عمر جهان نزد تو لذت دهد
اهل حقیقت همه خواند ترا
اهل هوی غرق بعیش اند و نوش
پاسخ ما گر ندهی^۱ رأی تست
صبح امید از افق آمد پدید

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

ای خجل از حسن رخت آفتاب
العجل ای صاحب دین کن شتاب
در شبهاتست خطا از صواب
خیز تو ای حامی حق و کتاب
خویش بیا تا که نمائی عقاب
بی تو همه هیچ بود چون سراب
گو چه شود گر بدهی يك جواب
نیست تو گوئی خبری از حساب
ليك نما طلعت زیبا بخواب
چونکه بیامد بدلم این خطاب

(۱۱ الی ۴) منظور عصر طاغوت است.

تا که جمال تو نهان گشته است
 ایشه عالم تو به عالم نگر
 قامت ظالم علم افراشته
 ظلمت باطل زحد افزون شده
 نی که پناهی بود و مشتغاث
 بر فقرا کس نبود دستگیر
 اهل حقیقت شده مهجور طرد
 هر که بود عاشق تو خون خورد
 گر تو نمائی نظری بنگری
 باز مگر روز امید آمده

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

باز ده ای ساقی میخانهام
 و امنهم سوخت مرا تار و پود
 وه که بهجرش نتوان صبر کرد
 واعظ خود بین چه دهی پند من
 تا که ز نم دم ز ولای شهم
 شام و سحر دیده بره دوزمش
 آید و من بر قدمش سر نهم
 وه که چه شیرین بود این آرزو
 لطف همیکرد و کرم مینمود
 من سگک دربار توام «کاظم»

از می عشقش دوسه پیمانام
 نار فراق رخ جانانام
 جان بزند بال چوپروانام
 عقل ندارم من دیوانام
 از همه دل کنده و بیگانام
 تا مگر از لطف بویرانام
 جان رهدم از غم اینخانام
 گر که خدا حاجت رندانام
 بر من و بر این دل مستانام
 بر سر کوی تو بود لانام

مدح تو گویم همدجا شاه من
گر تو برانی ز در لطف خویش
جمعه بود روز تو ای شاه من
درد نهان دارم و گر عاصیم

تا بدهی خلعت شاهاندام
کس ندهد راه بکاشاندام
کن نظر لطف و کریمانهام
خود بنما چاره ، طیبیاندام

بار دگر جمعه شد ای عاشقان

جمعه بود روز امام زمان (ع)

امام المنتظر مهدی (ع) قائم

وصی الاوصیاء و فیض دائم

شها حسن جهان آرا توئی تو
فروغ مهر و مه ، نور الهی
گل زیبای ، گلزار رسالت
ولی و قائم دین محمد
ز خلاق جهان بر کل مخلوق
وصی و وارث اجداد طاهر
علوم اولین و آخرین را
امامیکه وجود کون و امکان
شهی کز او نظام آفرینش
بقر آن حافظ و صاحب شریعت
شهنشاهی که هنگام ظهورش

جمال و جلوه ، دنیا توئی تو
برای ظلمتکده ، حقا توئی تو
فروغ دیده ، زهرا توئی تو
به امر ایزد یکتا توئی تو
یگانه حجت کبری توئی تو
امام و رهبر و مولا توئی تو
چو ختم المرسلین دارا توئی تو
بود دائم از او برپا توئی تو
بود در گردش و برجا توئی تو
دلیل حق به مافیها توئی تو
کند یاک نهضت عظمی توئی تو

شهنشاهی که کلاخ ظالمان را
شهنشاهی که سالار عدالت
شهنشاهی که امر ونهی قرآن
شهنشاهی که با آن ذوالفقارش
شهیکه داد مظلومان ستاند
امامیکه اساس کفر و بدعت
شهنشاهی که عشاق جمالش
امامیکه زگرداب بلایا
امامیکه پناه مستمندان

بر اندازد زبن یکجا توئی تو
بود هم مصالح دنیا توئی تو
کندا حیاء و هم اجرا توئی تو
فنا سازد همه اعدا توئی تو
ز جباران بی پروا توئی تو
زداید هم بیک ایما توئی تو
بود آشفته و شیدا توئی تو
رهاوند شیعیان تنها توئی تو
بود هم سرور و آقا توئی تو

امام المنتظر مهدی (ع) قائم

وصی الاوصیاء و فیض دائم

خوشا جانی که جانانش تو باشی
خوشا قلبی که دارد عشق رویت
خوشا چشمی که بی تو دیده بسته
خوشا آن دردمند، افتاده ای که
خوشا صبحی که بعد از شام هجران
خوشا بر آن زمان و روزگاری
خوشا آن دم که با یادت سر آید
خوشا جمعی که با یاد تو جمعست
خوشا چشمی که از هجران دمادم
خوشا روزی که گیرد از تو رونق
خوشا احوال آن آزاده ای که

خوشا راهی که پایانش تو باشی
بهشت و خلد و رضوانش تو باشی
گل و باغ و گلستانش تو باشی
طیب درد و درمانش تو باشی
در آید، مهر تابانش تو باشی
بمسند شاه خوبانش تو باشی
بهریک لحظه و آنش تو باشی
کلام و بحث و عنوانش تو باشی
بریزد اشک و هجرانش تو باشی
امیر حکم و فرمانش تو باشی
امام دین و ایمانش تو باشی

خوشا بر رهبری که در جهانش
خوشا عمری که اندر محضر تو
خوشا آن عاشق و دیوانه‌ایکه
خوشا آن دردمند و بینوائی
خوشا آن بنده‌ایکه بر در تو
خوشا رندی که سامانی ندارد
خوشا آن سر که در پای تو افتد
خوشا وقت رحیل و احتضاری
خوشا بر مجرمیکه در قیامت

ره امن و نمایانش تو باشی
سر آید عاقبت جاننش تو باشی
بدل آن عهد و پیماننش تو باشی
که شاه لطف و احساننش تو باشی
غلامت هست و سلطانش تو باشی
پریشان هست و سامانش تو باشی
چو آن موری سلیماننش تو باشی
که در بالین و دامانش تو باشی
شفیع جرم و غفرانش تو باشی

امام‌المنتظر مهدی (ع) قائم

وصی الاوصیاء و فیض دائم

الا ای شهریار شهریاران
امام‌المنتظر ، مهدی عالم
توئی بحر علوم و گنج حکمت
توئی شاهها به گرداب بلایا
جمال و حسن اینعالم توئی تو
کجائی کز فراق قلب خونین
شب هجران زده آتش به جانها
بتو مفتون و عاشق اهل عرفان
دل از هجران و مشتاقی بسینه
همه بر خود گزیده دلبری را
نه بی تو گلستان ما را خوش آید

امید و هم قوام جمع یاران
ولی و قائم اندر حکم یزدان
ز تو سر چشمه گیرد علم قرآن
طیب و مستغاث دردمندان
ترا باشد همه این کون و امکان
فر و ریز دسر شکم غم چو باران
بر آی ای صبح بیماران هجران
تو غایب از میان در غیب پنهان
بر آرد ناله‌ها چون عندلیبان
بتو هم بسته دل امیدواران
نه طرف، لاله زار و جویباران

نه بلبل دل ز ما بر می ستاند
چه جای عید و شادی بی حضورت
بهشت از بی تو باشد دل نخواهد
شهابی تو فروغ و خر می نیست
رخ اندر ابر غیبت تا کی و چند
خدا را بر ضعیفان رحمت آور
غم و درد نهان گو با که گوئیم
برفت عمر از کف مادر صبوری
خدا آن روز را بر ما نیارد

نه دل بر میبرد صوت هزاران
که عید ما بود در وصل جانان
نزیب دبی تو اندر خلد و رضوان
قدم نه اندر این جمع گدایان
که ظالم کرده بی حد ظلم و طغیان
جمال دلر با را کن نمایان
که یاری نیست بر این بی پناهان
شها لطفی نگشته عمر پایان
که بی عشقت بسر آریم يك آن

امام المنتظر مهدی (ع) قائم

وصی الاوصیاء و فیض دائم

مخور غم غمگساری خواهد آمد
منال از شام هجرانش تو جانا
زبیداد خزان گریان نشاید
اگر پشمرده شد گلزار ایمان
منال از طعنه و جور رقیبان
مشو غمگین تو از این دور گردون
دل از خونین شد از فرط ملالت
چنین دائم نماند وضع دنیا
مباش ایجان تو محزون و مشوش
بر این ظلمتکده از مطلع غیب
الا ای بینوایان مژده بادا

بماهم شهر یاری خواهد آمد
که صبح آشکاری خواهد آمد
جهان را نوبهاری خواهد آمد
مخور غم گلعداری خواهد آمد
که بر ما شهسواری خواهد آمد
بماهم روزگاری خواهد آمد
تأمل کن که یاری خواهد آمد
بعالم تاجداری خواهد آمد
که جانهارا قراری خواهد آمد
جمال نورباری خواهد آمد
شه با اقتداری خواهد آمد

صبوری پیشه کن جاننا که مارا
جهان مثل جنان گردد مغورغم
زمان دولت باطل سر آید^۱
بمهجوری نماید شرع و قرآن^۲
بگو مظلوم را دیگر ننالد
بعشرت باش ای ظالم که روزی
الا ای عاشقان شادی نمائید
مشو ای منتظر مأیوس و نومید
خوشا بر شیعه و هم انتظارش

امام المنتظر مهدی (ع) قائم

وصی الاوصیاء و فیض دائم

امیر کامکاری خواهد آمد
که شاه حق شعاری خواهد آمد
بحق صاحب مداری خواهد آمد
بدین عز و وقاری خواهد آمد
شهی با ذوالفقاری خواهد آمد
تراهم روز خواری خواهد آمد
که بر دلها نگاری خواهد آمد
به پایان انتظاری خواهد آمد
زعیم دادیاری خواهد آمد

چه خوش بودی اگر هجران نبودی
چه خوش بودی اگر در عمر دنیا
چه خوش بودی اگر بر جان و دلها
چه خوش بودی اگر در ابر غیبت
چه خوش بودی اگر رخسار ماهش
چه خوش بودی اگر ظاهر همی شد
چه خوش بودی اگر صبح وصالش
چه خوش بودی اگر مستور و پنهان
چه خوش بودی اگر بر کل عالم
چه خوش بودی اگر اسلامیان را

فراق و دوری جانان نبودی
که دل خون از غم دوران نبودی
اثر از عقده و حرمان نبودی
جمال شاه ما پنهان نبودی
ببرده چون مه تابان نبودی
که دیگر طعنه دونان نبودی
دمیدی دیده ها گریان نبودی
جمال آنشه خوبان نبودی
بجز او دیگری سلطان نبودی
شهی جز حضرت جانان نبودی

(۲۹۱) منظور عصر طاغوت است.

چه خوش بودی اگر از لطف ایزد
 چه خوش بودی اگر روز جهان را
 چه خوش بودی اگر دوری رسیدی
 چه خوش بودی اگر ایام شادی
 چه خوش بودی اگر بر بینوایان
 چه خوش بودی اگر بر دردمندان
 چه خوش بودی اگر میشد میکه
 چه خوش بودی اگر لطفی نمودی
 چه خوش بودی اگر او را بیکدم
 چه خوش بودی اگر بودی حضورش
 جهان جز عالم قرآن نبود
 شب ظلمانی عصیان نبود
 که در آن فتنه دوران نبود
 رسیدی ناله و افغان نبود
 دگر از ظالمان، طغیان نبود
 بغیر لطف او درمان نبود
 غم و درد نهان بر جان نبود
 دل دیوانه سرگردان نبود
 بیدیدی دیده و حیران نبود
 که دیگر این جهان زندان نبود

امام المنتظر المهدی (ع) قائم

وصی الاوصیاء و فیض دائم

الا ایشه که بر ما پیشوائی
 ولی عصر ما صاحب زمانی
 شه اینعالم و قلب جهانی
 بحق دریای علم و بحر حلمی
 جمال عالمی، وجه خدا را
 شها ایام هجران و فراق
 براهت منتظر چشم انتظاران
 به کی ایام هجران تو مولا
 نگر از عقده خونش دلب یاران
 بود مجموع در جمع ولیکن
 امام و رهبر و هم مقتدائی
 دلیل و حجت راه خدائی
 رثوف و مهربان، شمس هدائی
 یگانه در عطا، جود و سخنائی
 بحق آن مظهر صنع و صفائی
 ز حد بگذشته تا کی در خفائی
 بلب جان آمده جانا کجائی
 نمانده صبر دیگر بر جدائی
 بیا تا عقده هارا برگشائی
 تو غایب از میان تنها چرائی

بیا خونین دلیم از عصر حاضر
نه بر ظلم و ستم حدی نهادند^۲
نه غمخواری بود بر مستمندی^۳
نه عدلی باشد و رحم مروت^۴
امیر قوم خود در خواب غفلت^۵
چه خوش باشد در این برهه تو شاهها
قدم بر سر نهی ای ابر رحمت
اگر در ما لیاقت نیست مولا
چو سگک اندر سر کویت نشستیم
اگر ما را توهم از دربرانی

نه بخشد غیر تو ما را رهائی
نه یاری، دادخواه و رهنمائی
نه تیماری به درد بینوائی
نه انصافی به عمال کذائسی
رعیت هر یکی در ابتلائی
جمال دلربا بر ما نمائی
غم و درد نهان از دل زدائی
تو شاهها مظهر لطف و عطائی
که شاید يك نظر بر ما نمائی
نباشد در که دیگر بجائسی

امام المنتظر مهدی (ع) قائم

وصی الاوصیاء و فیض دائم

بیا جاننا که جانان خواهد آمد
بر این دنیای ظلمانی سرانجام
گرفتاران، پریشانان، بیائید
الا ای بی پناهان ناله تاکی
بگو از ما بجمع مستمندان
مریضان، دردمندان مژده بادا
مکش ایدل ز هجران آه سوزان
منال ایجان تو از این دور گردون
مزن ناله به یلدای فراقش

امیر و شاه خوبان خواهد آمد
شهی چون ماه تابان خواهد آمد
که شاه غمگساران خواهد آمد
پناه بی پناهان خواهد آمد
که شاه فضل و احسان خواهد آمد
طیب درد و درمان خواهد آمد
که دیگر غم به پایان خواهد آمد
که دوری خوش به دوران خواهد آمد
که آخر صبح رخشان خواهد آمد

(۱ الی ۵) عصر مورد نظر زمان طاغوت است.

مسوز ای عاشق شیدا و بیدل
بنخود عزه مباش ایظالم دون
مکن ناله تو مظلومسا ، زظالم
زمان دولت باطل سرآید
زهی پندار واهی داری ای دون
بسوز ای دشمن مولا که مولا
ملایک در رکاب و التزامش
مگر صاحب ندارد دین و قرآن
بسر آن پرچم نصر ، من الله
بلی آن مجری احکام قرآن
بشارت بادت ای شیعه که مهدی

که معشوق دل و جان خواهد آمد
به ماهم شاه سلطان خواهد آمد
که شاه دین و ایمان خواهد آمد
بحق عزی نمایان خواهد آمد
علیرغم تو جانان خواهد آمد
بغز و جاه شایان خواهد آمد
بجاهی بس فراوان خواهد آمد
به قرآن عصر قرآن خواهد آمد
بکف شمشیر بران خواهد آمد
به امر و حکم یزدان خواهد آمد
بقربانش سر و جان، خواهد آمد

امام المنتظر مهدی (ع) قائم

وصی الاوصیاء و فیض دائم

بیا ای جان ما بادا فدایت
تو ای جان جهان پنهان چرائی
بیا تا با قیام خود قیامت
شها جای تو باشد مسند حق
بزن بانگ انالحتت بعالم
بکف گیر آن حسام جانستان را
تو جان عالم و قلب جهانی
تو ای میر عدالت بین که ظالم
بیا و کاخ ظالم را برافکن

فدای آن جمال دلربایت
بقربان نمای حقنمایت
نمائی تو به آن قد رسایت
نشیند دیو و دد تاکی بجایت
که جان با فدای آن صدایت
بیفکن دشمن و بگشا لوایت
بود قلب جهانی مبتلایت
چه طغیان کرده در ظلم و جنایت
بیا جانا فدای خاکپایت

جهان بی توشها حسنی ندارد
غم مهجوریت آتش بجان زد
بسوزد جان و دل دائم بنالد
خدارا از کرم يك لحظه بنگر
به بین خونین دلیم از عصر حاضر^۱
بکی صبر و تأمل در فراق
بجان آمد دل از فرط مرارت
براهت دیده گان در انتظار است
مدام این آرزو بنهفته در دل
اگر درك حضورت بود یکدم
بشارت میدهد هاتف زغیبم

فدای نکهت و حسن و صفایت
کند دل روز و شب آه و نوایت
بهجران جمال جانفزایت
تو حال عاشقان بینوایت
نما لطفی تو بر جمع گدایت
بچنداین عقده و درد و بکایت
شها لطفی نما با آن دوایت
در آید کی جمال حقنمایت
که بیند رویت و او فتد بیایت
دل از درد و غمش گفتی برایت
که آید شهریار و مقتدایت

امام المنتظر مهدی (ع) قائم

وصی الاوصیاء و فیض دائم

الا ای منبع فیض الهی
ز ما بیچارگان پنهان چرائی
تو هم گراز کرم دستی نگیری
نقاب از چهره خود بر گیر و بنگر
بیا شاها و با نور جمالت
بمشتاقی صبوری تاکی و چند
چرا بی اعتنائی شهریارا
بجان آمد دل از فرط ملالت

وجودت رحمت محض الهی
تو آخر بر محبان پادشاهی
که گیرد دست جمع بی پناهی
که دنیا گشته مملو از تباهی
ببر این ظلمت کفر و سیاهی
تفقد کن تو از ما با نگاهی
عنایت کن گدایان را بگاهی
تو بر احوال ما شاها گواهی

(۱) منظور عصر طاغوت است.

ز حد بگذشته ظالم در جسارت^۱
 فساد و فتنه و بیداد بنگر^۲
 شب هجران شر بر جان و دل زد
 در این وادی گریبان چاک و حیران
 کشد آن جذبه و شوق و صالت
 دریغ از مدت و ایام عمری
 نبرده لحظه‌ای فیض حضورت
 شها بر درگه لطف تو آمد
 ندارد گر چه او قرب و لیاقت
 بکویت چون سگی افتاده شاید
 و را گر طوق عزت باز بندی
 کرم کن نا امید از در مرانش

بیا ای آنکه بر ما داد خواهی
 همه جا منکرات است و مناهی
 بر آی ایصبح صادق، صبحگاهی
 فتاده عاشقان بنما تو راهی
 قلوب عاشقان را همچو گاهی
 که طی شد با غمت در سوز و آهی
 ندیده دفعه‌ای رخسار ماهی
 فقیری، درد مندی، روسیاهی
 در این گلشن بود او هم، گیاهی
 بیابد با نگاهت عز و جاهی
 رها گردد وی از دنیای واهی
 به بخشا گر چه دارد هم گناهی

امام المنتظر مهدی (ع) قائم

وصی الاوصیاء و فیض دائم

بده جامی که آرامی ندارم
 می عشقش که سازد بیقرازم
 نیامد یار و من در انتظارم
 بهجرش اشک غم هر دم بیارم
 نه کس دارد خبر از کوی یارم
 نه پرسد حال قلب عقده دارم
 نه در رؤیا به بینم آن نگارم

بیا ساقی که بس دلخون و زارم
 نه از آن می که گویندش مجازی
 درینا دادم از کف عمر ولیکن
 بسوزد نار عشقش تار و پودم
 نه جای او شناسم نه مکانش
 نه افتد بر من مسکین گذارش
 نه بر این کلبه ویرانه آید

(۲۹۱) مراد عصر طاغوت است.

نه پایانی بود بر اشک چشم
نه جویم از کسی درمان دردم
جمال او چو از دیده نهانست
مگر، با گوشه چشمی ز رحمت
اگر چه عاصی و هم روسیاهم
چه خوش بودی اگر اندر حضورش
شها بر حق اجداد گرامت
بیا با گوشه چشمی خدا را
اگر نالایقم شاهها ولیکن
تو شاه و من گدای آستانم
سر اندر آستان دارم بکویت
قبولم گر کنی از راه احسان
بعمرم تا که جان دارم دعایت

نه درمانی بر این جسم نزارم
نه راز دل تو انم که بر آرام
نه بخشد لذتی حسن بهارم
نوازد از کرم آن شهریارم
ولی از جان و دل امیدوارم
بسر میشد همه لیل و نهارم
نمالطفی که بس مسکین و خوارم
رها کن از غم این روزگارم
چوسگک از در گه تو جیره خوارم
برانی گر در دیگر ندارم
مران از در تو شاهها شرمسارم
بود اندر جهان این افتخارم
کنم هر جا و باشد این شعارم

امام المنتظر مهدی (ع) قائم
وصی الاوصیاء و فیض دائم

یا بن الحسن امام زمان (ع)

سالها بر در مهدی زمان سوخته‌ام

تا که عشقش به دل و هم ز جان آموخته‌ام

مدعی بیخبرم سنگ ملامت زد و گفت

که چرا نام شهم ورد زبان ساختم

بینوا بی هنری ز آن نتوانی تو به بین

بر سر عشق وی این عمر جهان باختام

هر کسی را نبرد عشق و تمنای وصال

از عنایات شه این نطق و بیان آختم

گوهر معرفت افزون بود از نطق و بیان

من بقدر خردم توشه بیاندوختام

گوشه خلوت دل بهتر از این خواب و خیال

کاندرین خانه بجز دوست نیانداختام

واعظا چند نکوهش کنی از عزلت من

که دل و جان همه با مهر شه آمیختام

بخدا گر نظری مهدی موعود کند

توسن عزت ازین نام و نشان تاختم

شهریارا نگهی بر من مسکین همه عمر

بفراقت همه جا اشک نهان ریختام

کاظمم بر در تو سوختام همچو سگی

چشم امید بر آن لطف گران دوختام

انا لله وانا اليه راجعون

با کمال تأسف و تأثر، در مراحل آخری که این مجموعه بزیر چاپ میرفت، در یک فاجعه عظیم و دردناک مجاهد نستوه آیه الله دکتر بهشتی به همراه هفتاد و دو تن از بهترین فرزندان انقلاب (از جمله فرزندان بزرگوار آیه الله منتظری) که وجودشان را وقف پیشبرد اهداف عالی انقلاب اسلامی ایران و خدمت بمستضعفین جهان کرده بودند، در اثر انفجار بمبی که بوسیله منافقین و معاندین و ایادی شرق و غرب در حزب جمهوری اسلامی تهران قرار داده بودند، بدرجه رفیع شهادت ~~مائل~~ آمده و بملکوت اعلی پیوستند و با خون مقدسشان صفحات تاریخ انقلابمان را نگاشته و درخت انقلاب اسلامی را آبیاری و بارور ساختند و ملت ایران را در سوک و مظلومیت خودشان عزادار ساختند رضوان الله تعالی علیهم ما این مصیبت عظمی و فاجعه مولمه را به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر، مهدی آل محمد (ص) (عج) و بحضور نائب برحقش حضرت امام خمینی مدظله رهبر کبیر انقلاب، و نیز بنخانواده های محترم شهداء و ملت مبارز ایران تبریک و تسلیت عرض نموده و از درگاه خداوند متعال خواستاریم که آنان و جمیع شهیدان بخون خفته انقلاب اسلامی ایران را در جوار رحمت خویش قرار داده و باشدهداء صدر اسلام و یاوران باوفای حضرت حسین بن علی (ع) محشور فرماید و بمائیز صبر

واستقامت و توفیق استمرار راه شهیدان را عنایت فرماید و با تعجیل
در فرج و ظهور منتقم واقعی خون پاک شهیدان، حضرت حجة بن الحسن
العسکری (عج) انتقام این عزیزان مظلوم را از مسببین و محرکین این
واقعه دردناک بگیرد.

«والله عزیز ذو انتقام»

«انتشارات نبوی»

۶۰/۵/۷